

* اندیشه‌ها

- ۳..... شرايط عمومى قصاص عضو (دکتر محمد مصدق)
- ۱۲..... محرومیت از حقوق اجتماعى به عنوان مجازات جایگزین حبس... (محسن رحیمی)
- ۱۹..... جستاری در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل... (عبدالکریم کارمزدی)
- ۲۷..... تحلیل جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی (سامان او جاقلو شهبابی)
- ۳۷..... بررسی حقوقی ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی در تعارض با تبصره ۲ آن (سید محمد کی‌کوسی)
- ۴۴..... قواعد شکلی مطالبه دیه از صندوق تأمین خسارت‌های... (مهوش اسحاقی، حامد اسحاقی)

* رویه قضایی

- ۵۱..... آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور
- ۵۷..... نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۶۰..... نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

* حقوق برای همه

- ۶۲..... با داوطلبان آزمون‌های حقوقی-قضایی
- ۶۴..... آشنایی با حقوق شهروندی
- ۶۶..... اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟
- ۶۷..... جدول (اصغر فراهانی)

* فرهنگی

- ۶۸..... امام علی (ع) صدای عدالت انسانی
- ۷۰..... داستان: تصمیم درست (حمید اسماعیل‌زاده)

صاحب امتیاز: سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: حمید اسماعیل‌زاده
ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلا سادات اسدی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
طراح گرافیک: نفیسه ضیائی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایران‌چاپ



آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
 دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
 نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
 مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.
 مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
 آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
 صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
 تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
 دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail:dadrasi2010@yahoo.com

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق
 حجت‌الاسلام و المسلمین علی شوشتری
 جناب آقای محمود صفری
 دکتر حسین میرمحمدصادقی
 دکتر سید محمد حسینی
 دکتر محمد جواد صفار
 دکتر سام سوادکوهی‌فر
 دکتر حمید دلیر
 دکتر جعفر صادق منش
 دکتر محمدرضا یزدانیان

اعضای هیئت تحریریه:

آیت الله محمد یزدی
 حجت‌الاسلام و المسلمین شکرالله بهرامی
 حجت‌الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی
 حجت‌الاسلام و المسلمین محمد نیازی



تحول حقوق کودک؛ همراهی با انتظارات جهانی

پیشگام بودن در تأمین مؤلفه‌های حمایتی از اقشار نیازمند حمایت، همواره به عنوان میزانی برای سنجش قوت نظام حقوقی یک کشور و ارزیابی حساسیت نظام به وضعیت شهروندان خود بوده و هست. در این میان، کودک با مشخصه صغر سن، در صف نخست این انتظار قرار گرفته است. این اولویت به چند جهت است:

نخست، شکل‌گیری شخصیت فرد در سنین کودکی و نوجوانی و ماندگار بودن آثار اقدامات تربیتی بر آن که عکس آن نیز صادق است؛ بدین معنا که آثار سوء رفتارهای نامناسب دیگران بر روی کودک اغلب جبران‌ناپذیر است؛ به ویژه آن‌گاه که فباحت و شناعت رفتار به حدی است که تا دوران کهولت و مرگ نیز از ذهن پاک نمی‌شود و چنان‌چه از خاطر هم پاک شود، در تاریخ‌خانه ذهن می‌ماند تا با فراهم شدن زمینه، در وقت مناسب آشکار شود و به زشتی خودنمایی کند. دوم، شمار قابل توجه کودکان و نوجوانان تقریباً در تمامی جوامع و به نسبت دیگر اقشار سنی؛ و نیز تمایل دولت‌ها به دارا بودن جمعیتی جوان و فعال و هم‌چنین تأثیر قابل توجه آمار افراد کم سن در کاهش میانگین سنی؛ که همگی بذل توجه خاص به این گروه سنی را ایجاب می‌کند؛

سوم، ناتوانی کودک که از دو جنبه جسمی و عقلانی نشأت می‌گیرد، او را در ردیف افراد نیازمند حمایت‌های خاص قرار می‌دهد و دولت به معنای عام آن؛ که قوه مقننه را هم در بر می‌گیرد، بیشترین تکلیف را در این راستا بر عهده دارد. جمهوری اسلامی ایران طی دهه اخیر سیر تحولی را در حوزه حقوق کودک به نمایش گذاشته است. در این تحول، قوه قضاییه و معاونت حقوقی آن بیشترین نقش را داشته و به جرأت می‌توان گفت فراتر از سیر تحولی، جهش مقررات حامی کودک در انحصار لوایح قضایی است که قوه قضاییه در راستای اختیار محول‌شده به این رکن از قوای کشوری به موجب اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، طی دهه نود شمسی به سرانجام رسانده است.

حذف ضمنی مجازات اعدام تعزیری برای افراد دارای سن کمتر از هیجده سال تمام شمسی و اصل قرار دادن اقدامات تربیتی در خصوص کودک کمتر از پانزده سال تمام شمسی که مرتکب جرم شده است (مواد ۸۸ و ۸۹)، کاهش تدابیر واجد جنبه سرکوبگری و توسعه اقدامات تربیتی مانند اقامت موقت در منزل به جای حبس نسبت به چنین مرتکبانی (ماده ۹۰)، امکان تشکیک در رشد کیفری فرد زیر هیجده سال که مرتکب جرایم موجب حد یا قصاص شده است (ماده ۹۱)، جواز تقلیل مجازات تا نصف و تعویق صدور حکم

در مورد نوجوانی که مرتکب جرم تعزیری از هر درجه شده است (مواد ۹۳ و ۹۴ و متعاقباً قانون کاهش مجازات حبس تعزیری و از جمله تبصره ماده ۱۱ آن) از جمله رویکردهای مثبت قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نسبت به کودک و نوجوان است. این رویکرد در لوایح قضایی شکلی و مربوط به دادرسی کیفری نیز نمود روشنی دارد که از جمله می‌توان به تشکیل پلیس ویژه اطفال و نوجوانان (ماده ۳۱)، جواز دخالت تشکلهای مردم‌نهاد در روند دادرسی جرایم علیه طفل و نوجوان (ماده ۶۶)، جواز صدور قرار بازداشت موقت در برخی جرایم علیه اطفال (ماده ۲۳۷)، تشکیل دادگاه و دادرسی ویژه اطفال و نوجوانان (مواد ۲۸۵ و ۲۸۷) و نیز دادرسی افتراقی برای آنان (مواد ۲۹۸ و ۳۰۴ و ۳۱۲ و ۳۱۵ و ۴۰۲ و نیز فصل ششم از ماده ۴۰۸ الی ۴۱۷) در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اشاره کرد. احکام موضوع این مواد قانونی همگی در راستای حمایت از کودک بزهکاری است که قدر مسلم برای وی در ارتکاب جرم قصد مجرمانه‌ای مساوی فرد بزرگسال قابل تصور نیست.

قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲ نیز از دیگر لوایح قضایی است که در دهه نود به تصویب رسیده است، اما قانونی که بر اساس لایحه پیشنهادی قوه قضاییه به تصویب رسید و نقش بی‌بدیلی در تحول حقوق کودک و حمایت از افراد زیر سن هیجده سال داشته، قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۹ است که با جرم‌انگاری خاص نسبت به رفتارهای سوء ارتکابی علیه کودک، چهار مقوله را به بار نشانده است: نخست، جمع‌آوری قوانین پراکنده در حمایت از کودکان که بعضاً متروکه شده بودند و از جمله است قانون تأمین وسایل و امکانات تحصیل اطفال و جوانان ایرانی مصوب ۱۳۵۳ که بی‌ارزش شدن میزان جزای نقدی مقرر در ماده ۴ آن (ده هزار تا دویست هزار ریال) وجهی برای اعمال این قانون باقی نگذاشته است (ماده ۷)؛

دوم، ایجاد عناوین مجرمانه جدید در حمایت از طفل و نوجوان از قبیل فریب فرد زیر هیجده سال به فرار یا ترک تحصیل (ماده ۸)، آسیب‌چنین فردی به لحاظ بی‌توجهی و سهل‌انگاری اشخاص (ماده ۹) و تشدید مجازات والدین در تبصره همین ماده، فراهم کردن موجبات خودکشی کودک یا تسهیل آن (ماده ۱۴) و ...

سوم، تشدید مجازات جرایم موجود در زمان تصویب قانون و از جمله آزار جنسی کودک، بهره‌کشی جنسی از وی و هرزنگاری (ماده ۱۰)، معامله نسبت به کودک (ماده ۱۱) و واسطه‌گری

در آن (تبصره همین ماده)، قاچاق طفل و نوجوان (ماده ۱۲)، قاچاق اعضا و جوارح کودک (ماده ۱۳) و ...؛ چهارم، تعریف وضعیت مخاطره‌آمیز و ضرورت دادن مداخله و حمایت قانونی از طفل و نوجوان (ماده ۳)؛ در این راستا، بی‌سرپرستی، ابتلای هر یک از والدین یا سرپرستان قانونی به اختلال‌های رفتاری یا روحی و روانی و یا اعتیادهای زیان‌آور و ... از مصادیق وضعیت مخاطره‌آمیز احصا شده است که مداخله را ضرورت می‌دهد. حمایت از اشخاص دخیل در کشف جرایم علیه کودک یا وضعیت مخاطره‌آمیز وی با حفظ محرمانگی هویت آنان (ماده ۱۸) نیز با هدف ایجاد امنیت برای عموم در مساعدت به خروج کودک از وضعیت نامناسب است؛ پنجم، پیش‌بینی تشکیلات لازم برای محقق ساختن این حمایت‌ها در قوه قضاییه و تعریف وظایف دستگاه‌های اجرایی مرتبط نظیر سازمان بهزیستی، نیروی انتظامی، سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی، سازمان صدا و سیما و چند وزارتخانه؛

ششم، دادرسی خاص در جرایم علیه کودک در راستای رفع آثار سوء ناشی از جرم و حذف وضعیت مخاطره‌آمیز از قبیل رسیدگی به وضعیت کودک از حیث حضانت و نگهداری در دادگاه خانواده با دخالت مددکاران اجتماعی (ماده ۲۹)، اعتباربخشی به شکایت طفل برای شروع به تعقیب (ماده ۳۰)، دلالت مقام قضایی رسیدگی کننده به انجام تحقیق به نحو خاص (ماده ۳۲)، قرار گرفتن مددکاران اجتماعی در کنار ضابطان و هم‌چنین افزایش اختیارات آن‌ها در نجات کودک از اقدامات مجرمانه و وضعیت مخاطره‌آمیز (ماده ۳۴) و تکلیف دادگاه به اتخاذ تدابیر حمایتی از کودک بزه‌دیده هم‌زمان با صدور حکم به مجازات بزهکار (ماده ۴۲).

آن‌چه بیان شد، بخشی از تحولات در حوزه حقوق کودک است و نه تمام آن. سیر تحولی حقوق کودک و نوجوان که در چند سال اخیر شتاب گرفته است، قابل تقدیر است؛ لیکن آن‌چه در وهله دوم باید مورد نظر باشد، اجرایی شدن این قانون به ویژه در بخش تشکیلات است که تا ایجاد نشود، حمایت‌های فراتر از مجازات بزهکار را شاهد نخواهیم بود. تحقق تدابیر ایجابی مذکور در این قانون، همکاری و همراهی دستگاه‌های اجرایی را می‌طلبد. جان کلام آن‌که سهم دولت به معنای خاص آن در اجرایی شدن قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، نخست اهتمام به تأمین بودجه است؛ و دوم، تجهیز دستگاه‌های اجرایی و وزارتخانه‌هایی که در راستای حمایت از کودک بزه‌دیده یا در معرض خطر، تکالیفی به آنان محول شده است. امید است این سهم در آینده‌ای نه چندان دور محقق شود.

شرایط عمومی قصاص عضو



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون حقوقی و امور مجلس رئیس قوه قضاییه

چکیده

قصاص عضو شرایطی مفصل‌تر از قصاص نفس دارد؛ زیرا در موضوع قصاص نفس، حیات است که سلب آن به لحاظ بسیط بودن با ابهامی مواجه نیست و میزان بیشتر یا کمتر در خصوص آن صدق نمی‌کند؛ این در حالی است که در قصاص عضو با توجه به متعدد و مختلف بودن اعضاء و امکان کم یا زیاد بودن محل قصاص از میزان جنایت و هم‌چنین با عنایت به ضرورت رعایت مماثلت، با شرایط بیشتری مواجه هستیم.

قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) شرایط قصاص عضو را در قالب بیست و چهار ماده بیان کرده است که نخستین ماده افزون بر شرایط عمومی قصاص که در مواد ۳۰۱ تا ۳۱۱ ذکر شده است، به بیان شش شرط دیگر در قصاص عضو می‌پردازد.

در این نوشتار شرایط قصاص عضو و مواد مربوط به موضوع در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تبیین می‌شود. واژگان کلیدی: قصاص عضو، مماثلت، عضو ناسالم، عضو ناقص

ماده ۳۹۳: «در قصاص عضو علاوه بر شرایط عمومی قصاص، شرایط زیر با تفصیلی که در این قانون بیان می‌شود باید رعایت شود:

الف- محل عضو مورد قصاص با مورد جنایت یکی باشد؛

ب- قصاص با مقدار جنایت مساوی باشد؛

پ- خوف تلف مرتکب یا صدمه بر عضو دیگر نباشد؛

ت- قصاص عضو سالم در مقابل عضو ناسالم نباشد؛

ث- قصاص عضو اصلی در مقابل عضو غیر اصلی نباشد؛

ج- قصاص عضو کامل در مقابل عضو ناقص نباشد.

تبصره- در صورتی که مجرم دست راست نداشته باشد دست چپ او و چنانچه دست چپ هم نداشته باشد پای او قصاص می‌شود».

پیشینه تقنینی

این ماده جایگزین ماده ۲۷۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که این‌گونه مقرر داشته بود:

«در قصاص عضو علاوه بر شرایط قصاص نفس شرایط زیر باید رعایت شود:

- ۱- تساوی اعضاء در سالم بودن؛
- ۲- تساوی در اصلی بودن اعضاء؛
- ۳- تساوی در محل عضو مجروح یا مقطوع؛
- ۴- قصاص موجب تلف جانی یا عضو دیگر نباشد؛
- ۵- قصاص بیشتر از اندازه جنایت نشود».

تبصره ماده ۳۹۳ نیز متناظر با تبصره ماده ۲۷۵ قانون سابق است که عیناً مقرر داشته بود: «در صورتی که مجرم دست راست نداشته باشد دست چپ او

و چنانچه دست چپ هم نداشته باشد پای او قطع خواهد شد».

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام بیان شرایط لازم برای اجرای قصاص عضو است و مطابق این ماده برای اجرای قصاص عضو افزون بر شرایط عمومی قصاص، شرایط شش‌گانه مذکور در این ماده نیز باید رعایت شود. لازم به ذکر است که بندهای یک تا پنج این ماده با عبارات مناسب‌تری تکرار بندهای پنج‌گانه ماده ۲۷۲ قانون سابق است؛ لیکن شرط مندرج در آخرین بند این ماده (بند «ج») در ماده ۲۷۲ قانون سابق ذکر نشده بود.

۲- مقصود از عبارت: «با تفصیلی که در این قانون بیان می‌شود»، آن است که قیود و توضیحات مربوط به هر یک از شرایط خاص قصاص عضو ممکن است با استثنایی مواجه باشد که در مواد آتی خواهد آمد. به عنوان مثال، حکم مندرج در بند ۲ این ماده (شرط تساوی قصاص با مقدار جنایت) با حکم مندرج در مواد ۳۹۰ و ۴۰۰^(۱) تخصیص خورده است.

۳- اوصاف و ویژگی‌های عضو مورد جنایت یا مورد قصاص تأثیری در قصاص ندارد و برای اجرای قصاص عضو همین میزان کفایت می‌کند که ثابت شود: اولاً، محل عضو مورد قصاص با مورد جنایت یکی است؛ ثانیاً، قصاص با مقدار جنایت مساوی است؛ ثالثاً، خوف تلف مرتکب یا صدمه بر عضو دیگر او نمی‌رود؛ رابعاً، عضو سالم اصلی و کامل در مقابل عضو ناسالم، زائد و ناقص قصاص نمی‌شود. در این خصوص گفته شده است: «لاغری

و چاقی عضو جانی نسبت به مجنی‌علیه مانع از اعمال قصاص نیست».^(۲)

۴- منظور از «محل عضو» در بند «الف» این ماده، محل عضو از جهت چپ و راست مانند گوش چپ و راست؛ و یا بالا و پایین بودن مانند لب بالا و پایین و امثال این‌هاست. مواد ۴۰۹ و ۴۱۲^(۳) قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مصادیقی از رعایت این شرط را بیان کرده است.

۵- منظور از بند «ب» این ماده، تساوی قصاص با جنایت وارده از جهت کمیت و اندازه جنایت در طول، عرض و عمق است.

۶- منظور از بند «پ» این ماده آن است که چنانچه با فرض قصاص عضو، خوف تلف مرتکب باشد یا خوف صدمه بر عضو دیگر وی باشد قصاص ساقط است و دیه جایگزین آن می‌شود.

۷- بر اساس بند «ت» این ماده، چهار صورت به شرح زیر متصور است که تنها در یک حالت قصاص جایز نیست: نخست، هر دو عضو مورد جنایت و محل قصاص سالم باشند؛ دوم، هر دو عضو مورد جنایت و محل قصاص ناسالم باشند؛ سوم، عضو مورد جنایت سالم و عضو مورد قصاص ناسالم باشد؛ چهارم، عضو مورد قصاص سالم و عضو مورد جنایت ناسالم باشد.

از میان چهار فرض پیش‌گفته، قصاص صرفاً در فرض چهارم منتفی است و در دیگر موارد شرط مماثلت عضو مورد جنایت و عضو مورد قصاص از نظر سلامت محقق است.

۸- صورت‌های چهارگانه‌ای که برای بند «ت» ماده ۳۹۳ قانون مجازات اسلامی ارائه شد، در خصوص مفاد بندهای «ث» و «ج» نیز قابل تصور است و حکم

قصاص نیز همانند آن چیزی است که بیان شد؛ با این توضیح که در سه فرض قصاص ممکن است و صرفاً در فرضی که عضو مورد قصاص از نظر اصلی بودن و کامل بودن فراتر از عضو مورد جنایت باشد، قصاص ممکن نخواهد بود. فقط یک صورت آن ممنوع می‌باشد.

۹- قانون مجازات اسلامی تعریفی از عضو اصلی و عضو غیر اصلی ارائه نداده است و به نظر می‌رسد تشخیص این موضوع با عرف است؛ مانند انگشت ششم در کنار پنج انگشت دست یا پا.

ماده ۳۹۴: «رعایت تساوی مقدار طول و عرض در قصاص جراحات لازم است لکن اگر طول عضو مورد قصاص کمتر از طول عضو آسیب دیده در مجنی‌علیه باشد، قصاص نباید به عضو دیگر سرایت کند و نسبت به مازاد جنایت دیه گرفته می‌شود لکن میزان در عمق جنایت، صدق عنوان جنایت وارده است.»

پیشینه تقنینی

ماده ۳۹۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جایگزین ماده ۲۷۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که این‌گونه مقرر داشته بود: «جرحی که به عنوان قصاص وارد می‌کنند باید از حیث طول و عرض مساوی با جنایت باشد و در صورت امکان رعایت تساوی در عمق نیز لازم است.»

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام تکمیل حکم موضوع بند «ب» ماده ۳۹۳ است و سازگار اجرای قصاص جراحات را به‌گونه‌ای که «قصاص با مقدار جنایت مساوی باشد» تعیین نموده است.

۲- برای این‌که قصاص جراحات با مقدار جنایت مساوی باشد، لازم است که «حدود جرحات کاملاً اندازه‌گیری شود و هر چیزی که مانع از استیفای قصاص یا موجب ازدیاد آن باشد، برطرف گردد»^(۴).

۳- چنان‌چه طول عضو مورد قصاص کمتر از طول عضو مورد جنایت در مجنی‌علیه باشد، اجرای قصاص نباید به‌گونه‌ای باشد که به عضو دیگر سرایت کند. قاضی اجرای احکام باید به نحوی تدبیر نماید که قصاص فقط به اندازه جنایت اعمال شود. بدیهی است که در صورت قصاص بیش از جنایت، نسبت به مازاد دیه تعلق می‌گیرد. چنان‌چه فردی نوجوان نسبت به دست یک فرد بزرگسال مرتکب جرحاتی از نوع دامیه شود و طول دست او کمتر از طول دست بزه‌دیده باشد، قصاص جرحات باید به‌گونه‌ای اعمال شود که به عضو دیگر سرایت نکند و نسبت به مازاد جنایت، دیه تعلق خواهد گرفت.

دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۳۸۰۱۴۵ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۳۰ در خصوص شرط تساوی در قصاص عضو چنین آورده است: «در خصوص تجدید نظرخواهی عنوان شده از ناحیه معاونت محترم دادستان نسبت به دادنامه صادره از دادگاه نخستین که متضمن محکومیت آقای «ع» به قصاص جراحات وارده به محکوم‌له به شرح مندرج در دادنامه مرقوم از حیث اتهام ایراد و جرح عمدی است؛ نظر به این‌که احد از شرایط اعمال قصاص، حصول تساوی در محل عضو مجروح و یا مقطوع است و در ما نحن فیه نتیجه حاصل شده از ضرب و جرح عمدی وارد شده به مصدوم به‌گونه‌ای است که

امکان اجرای قصاص به نحو مساوی را میسر نمی‌سازد، بنا به مراتب، دادگاه در اجرای مقررات ماده ۲۷۷ قانون مجازات اسلامی با تبدیل قصاص به دیه و تصریح به این‌که محکوم‌علیه دادنامه بدوی از حیث جرحات وارده به ناحیه سرینی راست مصدوم به پرداخت یک درصد دیه کامله به عنوان ارش و از حیث جرحات وارده به ران راست وی نیز به یک درصد دیه کامله در حق نامبرده محکوم است، دادنامه معترض‌عنه را در اجرای مقررات ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری اصلاح می‌کند»^(۵).

۴- پرداخت مازاد دیه جنایت مقرر در این ماده، مشروط به رضایت مرتکب نیست.

ماده ۳۹۵: «اگر عضو مورد جنایت سالم یا کامل باشد و عضو مرتکب ناسالم یا ناقص باشد، مجنی‌علیه می‌تواند قصاص کند یا با رضایت مرتکب دیه بگیرد. تبصره - عضو ناسالم عضوی است که منفعت اصلی آن از بین رفته باشد مانند عضو فلج و در غیر این صورت، عضو سالم محسوب می‌شود هر چند دارای ضعف یا بیماری باشد.»

پیشینه تقنینی

ماده ۳۹۵ مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جایگزین ماده ۲۷۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که این‌گونه مقرر داشته بود: «عضو سالم در برابر عضو ناسالم قصاص نمی‌شود و فقط دیه آن عضو پرداخت می‌شود لکن عضو ناسالم در برابر عضو سالم قصاص می‌شود». تبصره این ماده در قانون سابق مشابه نداشت و از نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در تبیین حکم مندرج در بند «ت» ماده ۳۹۳ وضع شده و در بیان یکی از شرایط اجرای قصاص عضو است.

۲- مفاد این ماده مبتنی بر اجماع فقهای امامیه است.^(۶)

۳- مطابق این ماده چنانچه عضو جانی ناسالم یا ناقص و عضو مجنی علیه سالم و یا کامل باشد، مجنی علیه می تواند صرفاً قصاص کند یا با رضایت مرتکب دیه عضو سالم و کامل را دریافت کند.

۴- پرسش: آیا بین ماده ۳۹۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) و ماده ۳۹۷ همین قانون که مقرر می دارد: «... عضو ناقص، در برابر عضو کامل قصاص می شود که در این صورت مرتکب باید مابه التفاوت دیه را بپردازد»، تعارضی موجود است؟

پاسخ: به نظر می رسد قانون گذار در حکم به پرداخت مابه التفاوت دیه، میان دو فرض ناسالم بودن عضو جانی و ناقص بودن آن تفاوت قائل شده است؛ زیرا بر اساس ماده ۳۹۷ در صورتی که عضو جانی ناقص و عضو مجنی علیه کامل باشد، مجنی علیه می تواند قصاص کند و مابه التفاوت دیه ناقص و کامل را بگیرد؛ این در حالی است که اگر عضو جانی ناسالم و عضو مجنی علیه سالم باشد پرداخت موضوع مابه التفاوت پیش بینی نشده است.

اداره حقوقی قوه قضاییه در تأیید این نظر چنین استدلال کرده است: «هیچ گونه تعارضی با هم ندارند بلکه ماده ۳۹۷ در حقیقت تکمیل کننده ماده ۳۹۵ بوده و تصریح شده که اگر عضو ناقص در برابر عضو کامل قصاص شود، در این صورت مرتکب باید مابه التفاوت دیه بپردازد؛ ولی

اگر عضو مرتکب ناسالم باشد، مابه التفاوت دیه پیش بینی نشده است».^(۷)

۵- قانون گذار در این ماده عضو سالم را در کنار «عضو کامل» و «عضو ناسالم» را همراه با «عضو ناقص» آورده است؛ لیکن باید توجه داشت که در ماده ۳۹۷ مقررات ویژه ای برای «عضو کامل و عضو ناقص» درج شده است که متفاوت از حکم مندرج در ماده ۳۹۵ برای عضو سالم و عضو ناسالم است.

۶- قانون گذار در تبصره این ماده برای نخستین بار به تعریف «عضو ناسالم» پرداخته است که اقدام بسیار مطلوبی ارزیابی می شود. مطابق این تبصره، عضوی که «منفعت و کارکرد اصلی» خود را از دست داده است ناسالم محسوب می شود؛ مانند بینی که فاقد قدرت بویایی است یا زبانی که قدرت چشایی خود را از دست داده است؛ بنابراین فقدان یا کاهش سایر منافعی که منفعت اصیل عضو محسوب نمی شود، موجب ناسالم تلقی کردن عضو نخواهد بود؛ مانند عارض شدن جذام یا برص و یا ضعف عضلانی. شایان ذکر است که تعریف مقنن از «عضو ناسالم» در متون فقهی دارای سابقه است و به عنوان نمونه، عبارت «کل مرض یوجب یبوسه العضو بحیث یقال انه میتة و ان لم یکن میتة حقیقه بدلیل انه لا ینتن و لکن لا فائده فیه إذا اتفق فی عضو من الأعضاء» (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۲۳۱)، مذکور در کتاب «القصاص للفقهاء و الخواص»، دلالت بر توجه فقها به مفهوم «عضو ناسالم» دارد.

۷- پرسش: چنانچه فردی مرتکب قطع عضو پیوند خورده فرد دیگری شود، آیا می توان عضو پیوندی را به عنوان عضو ناسالم محسوب کرد و

قصاص را ساقط دانست؛ یا این که عضو پیوندی به عنوان عضو سالم است و لذا قصاص ثابت است؟

پاسخ: ملاک تشخیص عضو سالم از عضو ناقص «فقدان یا وجود کارکرد و منفعت اصیل عضو پیوند خورده» است و بر این اساس باید میان دو فرض به شرح زیر قائل به تفکیک شد:

نخست، چنانچه عضو پیوند زده شده، کارآیی خود را همانند سابق حفظ کند و صدق عنوان عضو فلج نسبت به آن نشود، قصاص ثابت است؛ لیکن در صورتی که کاهش کارکرد عضو پیوندی فلج محسوب شود، قصاص ساقط و دیه و مجازات تعزیری ثابت خواهد بود. در تأیید این دیدگاه می توان به یک نظر مشورتی از اداره حقوقی قوه قضاییه طی نظریه مشورتی شماره ۷/۲۲۸۵ مورخ ۱۳۸۲/۸/۲۸، اشاره کرد که چنین اعلام داشته است: «برای پیوند دست قطع شده به صاحب دست دو صورت متصور است: الف- اگر با پیوند زدن بدون عیب بهبودی یابد، اگر در مرتبه دوم به وسیله فردی قطع شود، فرقی با دست قطع شده سالم ندارد؛ (بنابراین) جانی قصاص می شود.

ب- اگر دست قطع شده با پیوند زدن به صورت غیر سالم (معیوب) بهبود یافت و به وسیله فردی بعداً قطع شد، نظر به این که طبق مقررات ماده ۲۷۲ قانون مجازات اسلامی (ماده ۳۹۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲)، در این قصاص تساوی اعضاء شرط است، در این مورد به استناد ماده ۲۷۴ همان قانون (ماده ۳۹۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲)، در مقابل قطع دست غیرسالم، دیه پرداخت می شود».

ماده ۳۹۶: «عضو قوی و صحیح در برابر عضو ضعیف و معیوب غیر فلج قصاص می‌شود».

پیشینه تقنینی

این ماده با این بیان صریح و کلی، فاقد پیشینه در قوانین سابق و از جمله در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) است؛ لیکن ماده ۲۸۶ قانون مذکور مصداقی از این ماده را مورد حکم قرار داده است که چنین مقرر می‌داشت: «چشم سالم در برابر چشم‌هایی که از لحاظ دید متعارف نیستند قصاص می‌شود».

نکات مربوط به این ماده

۱- حکم موضوع ماده ۳۹۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مکمل ماده ۳۹۵ همین قانون است و شایسته بود در قالب یک تبصره دیگر به ماده ۳۹۵ الحاق می‌گردید و یا در ادامه تبصره فعلی قرار می‌گرفت؛ توضیح این‌که: اولاً، هر عضوی مادام که منفعت اصلی خود را از دست نداده است و صدق عنوان عضو فلج نسبت به آن نیست سالم محسوب می‌شود و صرف بیماری یا عیب یا ضعف به معنای فلج بودن نمی‌باشد؛ ثانیاً، اوصاف و ویژگی‌های عضو مورد جنایت یا مورد قصاص تأثیری در قصاص ندارد. با عنایت به دو مقدمه پیش‌گفته عضو قوی و صحیح در برابر عضو ضعیف و معیوب غیر فلج قصاص می‌شود.

۲- به منظور تشخیص وضعیت عضو از لحاظ سالم یا ناسالم بودن، مقام قضایی مکلف است موضوع را به پزشکی قانونی یا پزشک معتمد دیگری ارجاع کند؛ بنابراین صرف این‌که عضو به ظاهر یا در دید عرف فلج محسوب شود یا این‌که مرتکب یا بزه‌دیده ادعای فلج بودن عضو مورد جنایت یا مورد قصاص را کند،

کفایت نمی‌کند. البته چنان‌چه مدعی مستندات و مدارک پزشکی را برای اثبات ادعای خود ارائه کند، قاضی مکلف به بررسی آن‌ها و اخذ نظر پزشک قانونی یا پزشک معتمد خواهد بود.

قانون‌گذار در حکم به پرداخت مابه‌التفاوت دیه، میان دو فرض ناسالم بودن عضو جانی و ناقص بودن آن تفاوت قائل شده است؛ زیرا بر اساس ماده ۳۹۷ در صورتی که عضو جانی ناقص و عضو مجنی‌علیه کامل باشد، مجنی‌علیه می‌تواند قصاص کند و مابه‌التفاوت دیه ناقص و کامل را بگیرد؛ این در حالی است که اگر عضو جانی ناسالم و عضو مجنی‌علیه سالم باشد پرداخت موضوع مابه‌التفاوت پیش‌بینی نشده است.

ماده ۳۹۷: «عضو کامل در برابر عضو ناقص قصاص نمی‌شود لکن عضو ناقص در برابر عضو کامل قصاص می‌شود که در این صورت مرتکب باید مابه‌التفاوت دیه را بپردازد. تبصره- عضو ناقص عضوی است که فاقد بخشی از اجزاء باشد مانند دستی که فاقد یک یا چند انگشت یا فاقد بخشی از یک یا چند انگشت است».

پیشینه تقنینی

این ماده از نوآوری‌های مطلوب قانون جدید محسوب می‌گردد که حکم آن در قوانین سابق مورد اشاره قرار نگرفته بود و از این حیث با خلأ قانونی مواجه بودیم.

نکات مربوط به این ماده

۱- ماده ۳۹۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در راستای شرط مذکور در بند «ج» ماده ۳۹۳ همین قانون مبنی بر «عدم جواز قصاص عضو کامل در مقابل عضو ناقص» وضع شده است.

۲- حکم مندرج در این ماده مبتنی بر قول فقهایی چون شیخ طوسی است و نسبت به آن ادعای اجماع نیز شده است؛ توضیح این‌که برخی از فقهای عظام اعتقاد دارند که عضو ناقص در برابر عضو کامل قصاص می‌شود و مرتکب به پرداخت مابه‌التفاوت دیه عضو ناقص و عضو کامل ملزم نخواهد شد.^(۸)

بعضی دیگر از فقها از جمله شیخ طوسی بر این اعتقادند که عضو ناقص در برابر عضو کامل قصاص می‌شود و افزون بر این، مرتکب باید مابه‌التفاوت دیه عضو ناقص و عضو کامل را به مجنی‌علیه پرداخت کند (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۹۳/۵-۱۹۴). قانون‌گذار در ماده ۳۹۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) از این دیدگاه پیروی کرده است.

۳- میان «قصاص عضو ناسالم در برابر عضو سالم» با «قصاص عضو ناقص در برابر عضو کامل» تفاوت است؛ بدین توضیح که در فرض نخست، پرداخت مابه‌التفاوت دیه عضو سالم و عضو ناسالم منتفی است؛ لیکن در فرض دوم، افزون بر قصاص عضو مرتکب باید مابه‌التفاوت دیه عضو ناقص و عضو کامل را به مجنی‌علیه پرداخت کند.

۴- قانون‌گذار در تبصره این ماده برای نخستین بار به تعریف «عضو ناقص» پرداخته است که اقدام بسیار مطلوبی است. مطابق تبصره مذکور، عضو ناقص فاقد بخشی از اجزای خود است و لذا

چنانچه پای راست مجنی علیه (عضو مورد جنایت) دارای سه انگشت و پای راست مرتکب کامل و واجد تمامی اجزای خود باشد، قصاص ساقط می‌شود و دیه و مجازات تعزیری مذکور در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مورد حکم قرار خواهد گرفت.

ماده ۳۹۸: «اگر عضو مورد جنایت و عضو مورد قصاص هر دو ناقص یا ناسالم باشند، فقط در صورتی که نقصان و عدم سلامت در عضو مورد قصاص مساوی یا بیشتر از عضو مورد جنایت باشد، حق قصاص ثابت است.»

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ متناظری ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های شایسته قانون جدید و مثبت دقت نظر قانون گذار در جهت رفع خلأ قانونی موجود محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- ماده ۳۹۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در مقام تعیین تکلیف نسبت به ثبوت یا عدم ثبوت حق قصاص در فرضی است که عضو مورد جنایت و عضو مورد قصاص هر دو ناقص یا ناسالم هستند.
۲- مطابق با این ماده در حالتی که هر دو عضو مورد جنایت و مورد قصاص ناقص یا ناسالم می‌باشند، دو فرض متصور است: نخست، نقصان یا عدم سلامت در عضو مورد قصاص کمتر از عضو مورد جنایت باشد؛ که در این صورت حق قصاص ساقط و دیه و مجازات تعزیری مقرر در ماده ۶۱۴ کتاب تعزیرات ثابت خواهد شد؛ مانند این که در جنایت از نوع قطع دست، دست مرتکب چهار انگشت دارد

و دست مجنی علیه که مورد جنایت قرار گرفته، دارای سه انگشت است.
دوم، در صورتی که نقصان و عدم سلامت در عضو مورد قصاص مساوی یا بیشتر از عضو مورد جنایت باشد، حق قصاص ثابت است؛ مانند آن که پای مجنی علیه و پای جانی فلج است؛ لیکن با تشخیص پزشک، فلج بودن پای جانی به میزان نود درصد و فلج بودن پای مجنی علیه به میزان هفتاد درصد ارزیابی می‌شود.



چنانچه طول عضو مورد قصاص کمتر از طول عضو مورد جنایت در مجنی علیه باشد، اجرای قصاص نباید به گونه‌ای باشد که به عضو دیگر سرایت کند. قاضی اجرای احکام باید به نحوی تدبیر نماید که قصاص فقط به اندازه جنایت اعمال شود. بدیهی است که در صورت قصاص بیش از جنایت، نسبت به مازاد دیه تعلق می‌گیرد.



۳- مبنای حقوقی حکم موضوع این ماده، تجمیعی از بندهای «ب»، «ت» و «ج» ماده ۳۹۳ است. توضیح این که: اولاً، در قصاص عضو ناقص یا ناسالمی که نقصان و عدم سلامت آن کمتر از عضو مورد جنایت است، قصاص با مقدار جنایت مساوی نخواهد بود؛ ثانیاً، عضو ناقص یا ناسالمی که مورد قصاص است و نقصان و عدم سلامت آن مساوی یا بیشتر از عضو مورد جنایت نیست، به نوعی کامل یا سالم محسوب می‌شود و بر همین اساس قصاص آن جایز نمی‌باشد.

ماده ۳۹۹: «اگر عضو مورد جنایت زائد باشد و مرتکب عضو زائد مشابه نداشته باشد، به پرداخت ارش محکوم می‌شود.»

پیشینه تقنینی

این ماده جایگزین ماده ۲۹۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است که این گونه مقرر داشته بود: «اگر مورد جنایت عضو زائد باشد و جانی عضو زائد مشابه نداشته باشد محکوم به دیه است.»

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام توضیح بند «ث» ماده ۳۹۳ وضع شده است که در بیان یکی از شرایط اجرای قصاص عضو مقرر می‌دارد: «قصاص عضو اصلی در مقابل عضو غیر اصلی نباشد». مطابق حکم مقرر در این ماده، در صورتی که مرتکب عضو زائد (مانند انگشت اضافی دست) مجنی علیه را قطع کند، اگر دارای عضو زائد مشابه باشد، آن عضو قصاص خواهد شد و چنانچه عضو زائد مشابه نداشته باشد، به پرداخت ارش محکوم می‌شود.
۲- چنانچه مرتکب جنایت بر عضو زائد دیگری، خود دارای عضو زائدی باشد که مشابه با عضو زائد مجنی علیه نیست، بنا به تصریح ماده ۳۹۹ مبنی بر این که: «مرتکب عضو زائد مشابه نداشته باشد»، قصاص ساقط و جانی به پرداخت ارش محکوم می‌شود.
۳- قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) در فرضی که مرتکب عضو زائد مشابه عضو مقطوع مجنی علیه را نداشته باشد، حکم به پرداخت دیه نموده بود؛ لیکن قانون جدید مجازات اسلامی حکم به ثبوت ارش کرده است. این موضع قانون گذار صائب به نظر می‌رسد؛ زیرا:

اولاً، دیات مقرر در شرع برای اعضای اصلی است و برای عضو زائد دیه‌ای مقدر نشده است؛

ثانیاً، با عدم تعیین دیه مقدر، مورد مشمول مواد ۴۴۹^(۹) و ۵۵۹^(۱۰) این قانون خواهد شد و ارش ثابت می‌شود؛

ثالثاً، مرتکب با قطع عضو زائد باید تفاوت دیه عضو زائد مقطوع با عضو اصلی را پرداخت کند و زمانی می‌توان او را به پرداخت دیه محکوم کرد که مرتکب جنایت نسبت به یک عضو اصلی شده باشد.

ماده ۴۰۰: «اگر رعایت تساوی در طول و عرض و عمق جنایت ممکن نباشد و قصاص به مقدار کمتر ممکن باشد مجنی‌علیه می‌تواند به قصاص کمتر، اکتفاء کند و مابه‌التفاوت را ارش مطالبه نماید و یا با رضایت جانی دیه جنایت را بگیرد».

پیشینه تقنینی

مشابه این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، ماده ۲۷۷ می‌باشد که چنین مقرر داشته بود:

«هرگاه در قصاص جرح رعایت تساوی ممکن نباشد مانند بعضی از جراحت‌های عمیق یا در موارد شکسته شدن استخوان‌ها یا جابه‌جا شدن آن‌ها به طوری که قصاص موجب تلف جانی یا زیاده از اندازه جنایت گردد باید دیه آن داده شود چه مقدار آن دیه شرعاً معین باشد یا با حکم حاکم شرع معین گردد».

نکات مربوط به این ماده

۱- مفاد این ماده بر خلاف ماده ۲۷۷ قانون سابق در مطلق «جنایات» جاری است و فقط به موارد «جرح» منحصر نشده است.

۲- تشخیص عدم امکان رعایت تساوی در طول و عرض و عمق جنایت باید مستند به نظر پزشک قانونی یا پزشک معتمد دیگری باشد؛ بنابراین لازم است که قاضی اجرای احکام کیفری تشخیص این امر را به متخصص ارجاع دهد.

۳- این ماده متضمن پیش‌بینی دو فرض به شرح زیر است:

نخست، چنان‌چه رعایت تساوی در طول و عرض و عمق جنایت تحت هیچ شرایطی ممکن نباشد ولی قصاص به مقدار کمتر ممکن باشد، مجنی‌علیه می‌تواند با رضایت جانی دیه جنایت را بگیرد.

دوم، در صورتی که رعایت تساوی به طور کامل در طول و عرض و عمق جنایت ممکن نباشد لیکن قصاص به مقدار کمتر امکان‌پذیر باشد، مجنی‌علیه می‌تواند به قصاص کمتر اکتفاء نموده و ارش مابه‌التفاوت را مطالبه کند.

۴- در فرض نخست مذکور در بند قبل یعنی در حالتی که رعایت تساوی در طول و عرض و عمق جنایت تحت هیچ شرایطی ممکن نیست، قاضی اجرای احکام کیفری مکلف است در راستای ماده ۴۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲^(۱۱) مراتب را به دادگاه صادر کننده حکم قطعی اعلام کند.^(۱۲)

ماده ۴۰۱: «در جنایت مأمومه، دامغه، جائفه، هاشمه، مُنقله، شکستگی استخوان و صدماتی که موجب تغییر رنگ پوست یا ورم بدن می‌شود، قصاص ساقط است و مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» نیز محکوم می‌شود. حکم مذکور در هر مورد

دیگری که خطر تجاوز در قصاص عضو یا منافع وجود داشته باشد نیز جاری است».

پیشینه تقنینی

این ماده متنظر با ماده ۲۷۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) است که چنین مقرر داشته بود:

«هرگاه در قصاص جرح رعایت تساوی ممکن نباشد مانند بعضی از جراحت‌های عمیق یا در موارد شکسته شدن استخوان‌ها یا جابه‌جا شدن آن‌ها به طوری که قصاص موجب تلف جانی یا زیاده از اندازه جنایت گردد باید دیه آن داده شود چه مقدار آن دیه شرعاً معین باشد یا با حکم حاکم شرع معین گردد».

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده مانند ماده قبل در مقام تأکید بر حکم موضوع بند «پ» ماده ۳۹۳ وضع گردیده که یکی از شرایط لازم برای قصاص عضو را عدم خوف تلف مرتکب یا بیم ایراد صدمه بر عضو دیگر عنوان نموده است.

۲- مطابق این ماده، نسبت به جنایات زیر قصاص ساقط و مرتکب به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ محکوم خواهد شد:

الف- جراحات هاشمه، مُنقله، مأمومه و دامغه که همگی مخصوص سر و صورت است؛

ب- جائفه؛^(۱۳)

پ- هرگونه جنایتی که موجب شکستن استخوان هر یک از اعضاء گردد؛

ت- هر نوع صدمه‌ای که موجب تغییر رنگ پوست اعم از سیاه‌شدگی، کبودی و سرخ‌شدگی و یا تورم بدن شود.^(۱۴) منظور از این صدمات، مواردی است که موجب

جراحت، شکستگی و قطع عضو نمی‌شود؛ ث- هرگونه آسیبی که خطر تجاوز در قصاص عضو یا منافع وجود داشته باشد.

۳- پرسش: بر اساس این ماده، چنانچه کسی مرتکب جنایاتی از قبیل مأمومه، دامغه و حتی ایراد صدماتی گردد که صرفاً موجب تغییر رنگ پوست یا ورم بدن می‌شود، افزون بر پرداخت دیه به مجازات تعزیری نیز محکوم می‌شود؛ در حالی که ارتکاب جنایاتی از قبیل حارصه، دامیه و متلاحمه که شدیدتر از تغییر رنگ پوست است مستوجب تعزیر نیست؛ و لذا فلسفه این تبعیض جای سؤال دارد.

پاسخ: در پاسخ می‌توان گفت ماده ۴۰۱ در مقام بیان مجازات جنایاتی است که مستوجب قصاص نیست؛ مانند مأمومه، منقله و حتی جنایاتی که صرفاً موجب تغییر رنگ می‌شوند؛ به همین جهت جنایاتی از قبیل حارصه را که صرفاً در مواردی که موجب قصاص است ذکر کرده است بر این اساس در صورت ارتکاب حارصه، چنانچه امکان قصاص مرتکب وجود دارد فقط قصاص می‌شود و در فرض عدم امکان قصاص، بر اساس ذیل این ماده که مقرر می‌دارد «حکم مذکور در هر مورد دیگری که خطر تجاوز در قصاص عضو یا منافع وجود داشته باشد نیز جاری است»، افزون بر محکومیت به پرداخت دیه، در صورت فراهم بودن سایر شرایط، به مجازات تعزیری نیز محکوم خواهد شد. به همین جهت در ماده ۵۶۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۱۵) برای ارتکاب رفتاری که موجب آسیب و عیبی در بدن نشود و اثری در بدن بر جای نگذارد، در صورت عدم تصالح، مجازات حبس یا شلاق پیش‌بینی شده است؛ بنابراین هرچند که جنایاتی از قبیل

حارصه در ماده ۴۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) ذکر نشده است؛ لیکن در صورت عدم امکان قصاص و در صورت فراهم بودن شرایط ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ مستوجب مجازات تعزیری خواهد بود.

۴- پرسش: وفق ماده ۴۰۱ در جنایات احصاء شده در این ماده، قصاص ساقط است و حکم به پرداخت دیه و تحمل مجازات تعزیری داده شده است؛ هم‌چنین مطابق ماده ۶۱۴ کتاب تعزیرات، مجازات تعزیری تنها نسبت به جنایاتی که منجر به آثاری مشتمل بر «نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضو یا مرض دائمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل» گردد اعمال می‌شود و افزون بر آن، قیودی جهت ثبوت مجازات تعزیری مقرر شده است؛ لذا این سؤال مطرح می‌گردد که آیا ماده ۴۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) منصرف از شروط مذکور در ماده ۶۱۴ کتاب تعزیرات است.

پاسخ: به نظر می‌رسد جنایات مذکور در ماده ۴۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در صورتی با مجازات تعزیری مقرر در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ مواجه می‌شود که شروط احصاء شده در آن مقرر شده ثابت شود. از این رو جنایاتی که صرفاً موجب تورم بدن یا ایجاد آثاری چون سیاه شدگی، سرخ شدگی و کبودی شود و ارتکاب جرم موجب اخلال در نظم عمومی و امنیت جامعه نشود و بیم تجری مرتکب یا دیگران نیز نرود، فقط موجب پرداخت دیه است و مجازات تعزیری در خصوص جانی منتفی است.

اداره حقوقی قوه قضاییه در تأیید دیدگاه اخیر، این‌گونه اظهار نظر نموده است: «تعزیر مقرر در ماده ۴۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) و ارجاع آن طبق ماده ۴۴۷ همین قانون به ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۵) فقط شامل مواردی می‌شود که ضرب و جرح عمدی منجر به آثار مندرج در این ماده که مشتمل بر نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضو یا از اعضای یا مرض دائمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی علیه گردد و یا مشمول تبصره آن باشد؛ بنابراین صدمه‌ای که صرفاً موجب تغییر رنگ پوست یا تورم شود بدون آن‌که آثار فوق را داشته باشد، مشمول تعزیر مقرر در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۵) نیست و به طور کلی با تصویب قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جنایات عمدی غیر قابل قصاص در صورتی قابل تعزیر است که از مصادیق ماده ۶۱۴ قانون مذکور و تبصره آن باشد».^(۱۶)

۵- پرسش: با عنایت به مفاد ماده ۳۹۰ قانون مجازات اسلامی^(۱۷) که در فرض واجد مرتبه بودن جنایت بر عضو، اجرای قصاص نسبت به یک قسمت و مصالحه یا گذشت نسبت به قسمت دیگر را تجویز کرده است، آیا در فرضی که جراحت از نوع دامغه یا مأمومه است، مجنی‌علیه می‌تواند خواستار اجرای قصاص به مقدار جراحت موضعه یا هاشمه شود و نسبت به مازاد بر آن مطالبه دیه کند؟

پاسخ: اعمال مفاد ماده ۳۹۰ را باید منحصر به مواردی دانست که با مانع مذکور در ماده ۴۰۱ مبنی بر عدم امکان اجرای قصاص (در هر موردی که خطر تجاوز در قصاص عضو یا منافع وجود

داشته باشد) مواجه نشود؛ بنابراین فردی که مورد ارتکاب جراحت مأمومه قرار گرفته است، در صورتی می‌تواند خواستار اجرای قصاص به اندازه جراحت موضعه شود که در اعمال قصاص خوف تلف مرتکب یا صدمه بر عضو دیگر او وجود نداشته باشد. از این رو فرمایش محقق حلی (ره) را مبنی بر این‌که: «لا قصاص فی المأمومه لأن السلامه معها غیر غالبه و لو أراد المجنی علیه أن یقتص او شود. فی الموضحه و یطالب بدیه الزائد جاز» (حلی، ۱۴۰۸: ۲۰۶). باید بر فرضی حمل نمود که در تفکیک اجرای قصاص احتمال تلف جانی یا صدمه بر عضو دیگر وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها:

تصمیم دادگاه اقدام می‌کند».

۱۲- ماده ۴۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «هرگاه قاضی اجرای احکام کیفری رأی صادره را از لحاظ قانونی لازم الاجرا نداند، مراتب را با اطلاع دادستان به دادگاه صادرکننده رأی قطعی اعلام و مطابق تصمیم دادگاه اقدام می‌کند».

۱۳- ماده ۷۱۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «جائفه جراحی است که با وارد کردن هر نوع وسیله و از هر جهت به درون بدن انسان اعم از شکم، سینه، پشت و پهلو ایجاد می‌شود و موجب یک‌سوم دیه کامل است. در صورتی که وسیله مزبور از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج گردد، دو جراحت جائفه محسوب می‌شود. تبصره- هرگاه در جائفه به اعضای درونی بدن آسیب برسد و یا از بین برود، علاوه بر دیه جائفه، دیه یا ارش آن نیز محاسبه می‌شود».

۱۴- ماده ۷۱۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «دیه صدماتی که موجب تغییر رنگ پوست می‌شود، به شرح ذیل است: سیاه شدن پوست صورت شش هزارم، کبود شدن آن سه هزارم و سرخ شدن آن یک و نیم هزارم دیه کامل، تغییر رنگ پوست سایر اعضاء حسب مورد نصف مقادیر مذکور در بند (الف). تبصره ۱- در حکم مذکور فرقی بین این‌که عضو دارای دیه مقدر باشد یا نباشد نیست. همچنین فرقی بین تغییر رنگ تمام یا قسمتی از عضو و نیز بقاء یا زوال اثر آن نمی‌باشد. تبصره ۲- در تغییر رنگ پوست سر، ارش ثابت است»؛ ماده ۷۱۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «صدمه‌ای که موجب تورم بدن، سر یا صورت گردد ارش دارد و چنان‌چه علاوه بر تورم موجب تغییر رنگ پوست نیز گردد، حسب مورد دیه و ارش تغییر رنگ به آن افزوده می‌شود».

۱۵- ماده ۵۶۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در مواردی که رفتار مرتکب نه موجب آسیب و عیبی در بدن گردد و نه اثری از خود در بدن بر جای بگذارد، ضمان منتفی است لکن در موارد عمدی در صورت عدم اتصال، مرتکب به حبس یا شلاق تعزیری درجه هفت محکوم می‌شود».

۱۶- نظر مشورتی شماره ۷/۹۳۳/۲۵۱ مورخ ۱۳۹۳/۲/۱۰ و نیز نظر مشورتی شماره ۷/۹۴/۶۷۹ مورخ ۱۳۹۴/۳/۱۶ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۱۷- ماده ۳۹۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «اگر جنایت بر عضو دارای مراتب باشد، مجنی‌علیه می‌تواند با رضایت مرتکب قسمتی از جنایت را قصاص کند مانند آن‌که در جراحت موضعه به متلاحمه و در قطع دست از آرنج به قطع دست از مچ بسنده و از قصاص قسمت دیگر گذشت یا مصالحه نماید».

فهرست منابع:

- ۱- اردبیلی، احمد بن محمد، **مجمع‌الفائده و البرهان فی شرح إرشادالأذهان**، جلد ۱۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ نخست، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۲- پژوهشگاه قوه قضاییه (اداره انتشار رویه قضایی کشور)، **مجموعه آراء قضایی شعب دیوان عالی کشور دی ۱۳۹۱**، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، چاپ ۲، ۱۳۹۳.
- ۳- حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (محقق حلی)، **شرائع‌الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد ۴، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸.
- ۴- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **الخلاف**، جلد ۳، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ نخست، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- ۵- مدنی کاشانی، حاج آقا رضا، **کتاب‌القصاص للفقهاء و الخواص**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ ۲، ۱۴۱۰ هـ. ق.

۱- ماده ۳۹۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «اگر جنایت بر عضو دارای مراتب باشد، مجنی‌علیه می‌تواند با رضایت مرتکب قسمتی از جنایت را قصاص کند مانند آن‌که در جراحت موضعه به متلاحمه و در قطع دست از آرنج به قطع دست از مچ بسنده و از قصاص قسمت دیگر گذشت یا مصالحه نماید»؛ ماده ۴۰۰ همان قانون: «اگر رعایت تساوی در طول و عرض و عمق جنایت ممکن نباشد و قصاص به مقدار کمتر ممکن باشد مجنی‌علیه می‌تواند به قصاص کمتر اکتفاء کند و مابه‌التفاوت را ارش مطالبه نماید و یا با رضایت جانی دیه جنایت را بگیرد».

۲- نظر مشورتی شماره ۷/۲۲۲۵ مورخ ۱۳۷۸/۸/۱۱ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۳- ماده ۴۰۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «قطع زبان یا لب موجب قصاص است و باید مقدار و محل آن‌ها رعایت شود»؛ ماده ۴۱۲ همان قانون: «اگر کسی دندان دیگری را بشکند یا بکند به قصاص محکوم می‌شود و در قصاص آن رعایت تساوی در محل دندان لازم است».

۴- ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰.

۵- پژوهشگاه قوه قضاییه بنگرید به: ۱۳۹۱: ۵۵.

۶- از جمله صاحب کتاب «القصاص للفقهاء و الخواص» چنین فرموده است: «هل یقطع العضو السالم فی مقابل العضو الأشل أو المجذوم أو البرص و کل مرض یوجب بیبوسه العضو بحیث یقال انه میته و ان لم یکن میته حقیقه بدلیل انه لا ینتن و لکن لا فائده فیہ إذا اتفق فی عضو من الأعضاء فقال المشهور بالقصاص فی کلها الا الشلل فقال الشیخ رحمه الله علیه فی المسئله من الجنایات بعدم القصاص و قال دلیلنا إجماع الفرقة و ایضا قوله تعالی فَمَنْ اغْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاغْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَیْكُمْ و قوله تعالی (وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِه) و الظاهر أن مراده قدس سره استفاده أن الاعتداء و العقاب بالمثل یقتضی عدم جواز قطع العضو السالم فی مقابل العضو الأشل أو نحوه لعدم التساوی بینهما ...» (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۲۳۱).

۷- نظر مشورتی شماره ۷/۳۱۷۸ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۱۹.

۸- از قائلان به این دیدگاه، أبو حنیفه است که چنین می‌فرماید: «المجنی علیه بالخیار بین أن یأخذ دیه ید کامله و یعفو و بین أن یقتص فیأخذ یدا ناقصه إصبعاً و لا یأخذ دیه الإصبع المفقوده» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۹۳). صاحب کتاب مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان نیز در این خصوص می‌فرماید: «إذا كانت للجانی أربع أصابع أصلیه و واحده زائده و للمجنی علیه خمس اصلیه قطعت الزائده ایضاً، فإن الناقصه تؤخذ بالکامله و لا شیء غیر ذلك» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۲۰/۱۴).

۹- ماده ۴۴۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «ارش دیه غیر مقدر است که میزان آن در شرع تعیین نشده است و دادگاه با لحاظ نوع و کیفیت جنایت و تأثیر آن بر سلامت مجنی‌علیه و میزان خسارت وارده با در نظر گرفتن دیه مقدر و با جلب نظر کارشناس میزان آن را تعیین می‌کند. مقررات دیه مقدر در مورد ارش نیز جریان دارد مگر این‌که در این قانون ترتیب دیگری مقرر شود».

۱۰- ماده ۵۵۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «هرگاه در اثر جنایت صدمه‌ای بر عضو یا منافع وارد آید، چنان‌چه برای آن جنایت در شرع دیه مقدر یا نسبت معینی از آن به شرح مندرج در این قانون مقرر شده باشد، مقدار مقرر و چنان‌چه شرعاً مقدار خاصی برای آن تعیین نشده، ارش آن قابل مطالبه است».

۱۱- «هرگاه قاضی اجرای احکام کیفری، رأی صادره را از لحاظ قانونی لازم الاجرا نداند، مراتب را با اطلاع دادستان به دادگاه صادرکننده رأی قطعی اعلام و مطابق

محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات جایگزین حبس با تأکید بر احکام صادر شده از دادگاه‌های مشهد



محسن رحیمی، دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی

چکیده

شکست زندان و بروز بحران تورم جمعیت کیفری، موجب شد کارگزاران نظام‌های عدالت کیفری به طرح رویکردهایی همچون خدمات عمومی رایگان، دوره مراقبت، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی که ویژگی امکان اجرا در بیرون از محیط زندان و مشارکت مردم و نهادهای مدنی در تحقق عدالت کیفری را دارا می‌باشند، به عنوان نهادهای جایگزین زندان پردازند. در این نوشتار فرایند انتقال و کاربست سیاست محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان یکی از جایگزین‌های حبس در حقوق کیفری ایران با مطالعه موردی دادنامه‌های دادگاه‌های کیفری دو مشهد و گفت و گو با قضات این دادگاه‌ها بررسی شده است.

نتایج این بررسی نشان داد که کاربست رویکردهای جایگزین حبس در ایران با نقطه مطلوب، فاصله زیادی دارد. این فاصله برآمده از سیاست جنایی تقنینی مبهم و رویه قضایی است که منجر به تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری در سال ۱۳۹۹ شده است؛ لیکن این قانون با معیارها و ضوابطی مبهم‌تر و به گونه‌ای شتاب‌زده برای جلوگیری از تحمیل هزینه‌های بیشتری به جامعه تصویب شد که خود می‌تواند در آینده تنگناهای بیشتری پدید آورد. واژگان کلیدی: جایگزین‌های زندان، محرومیت از حقوق اجتماعی، سیاست جنایی قضایی، آرای محاکم کیفری دو

درآمد

سیاست‌گذاران جنایی از گذشته تا امروز، با اتخاذ تدابیر مختلف درصدد پاسخ‌دهی به گونه‌های بزهکاری و مجرمان بوده‌اند. مجازات حبس تا مدت‌ها در مقایسه با مجازات‌های شدید بدنی، مجازاتی انسانی و وسیله‌ای مناسب برای اصلاح و درمان مجرمان تلقی می‌شد؛ اما با گذر زمان و ظاهر شدن کمبودهای این مجازات، رفته رفته دیدگاه‌ها نسبت به زندانی نمودن مجرمان تغییر یافت. ناکارآمدی حبس در اصلاح و درمان مجرمان، تبدیل شدن زندان به محیطی برای یادگیری رفتارهای مجرمانه، هزینه‌های بالای نگهداری زندانیان، آسیب‌های ناشی از زندانی نمودن سرپرست خانواده و تعارض آن با اصل شخصی بودن مجازات‌ها، برخی ایراداتی است که استفاده بی‌چون و چرا از مجازات حبس را با چالش‌های جدی مواجه نموده است. زندان از جامعه در برابر مجرمان خطرناک پاسداری می‌کند، اما برای بزهکاران نوجوان و جوان و کسانی که برای نخستین بار مرتکب جرم شده‌اند، تنگنای فراوانی را به دنبال دارد. در چنین حالتی، جایگزین‌ها برای بزهکاران و جامعه بهتر و سودمندتر است (استرن، ۱۳۸۱: ۶۱-۶۲)، کیفرهای جایگزین زندان نخستین بار در سال ۱۸۷۶ میلادی در کنگره پیشگیری از وقوع جرم در لندن مطرح شد، ولی پیگیری تحقق برنامه‌های اجرایی آن عمدتاً به سال‌های پس از جنگ دوم جهانی و تأسیس سازمان ملل متحد باز می‌گردد (نجفی ابرندآبادی، ۷۹-۱۳۷۸: ۵۳۹). در سال‌های اخیر سازمان ملل متحد با

تصویب اسناد و انتشار کتب راهنمایی همچون «سند بین‌المللی بهبود نظام زندانبانی»^(۱)، «حداقل قواعد استاندارد ملل متحد برای اقدامات جایگزین حبس (قواعد توکیو)»^(۲)، «قواعد استاندارد برای رفتار با زندانیان»^(۳) و «کتاب راهنمای اصول اساسی و اقدامات نویدبخش در خصوص جایگزین‌های حبس»^(۴) که در سال ۲۰۰۷ میلادی توسط اداره جرم و مواد مخدر سازمان ملل متحد تهیه و چاپ شده، در راستای ارائه اصولی استاندارد و راهنما به جامعه بین‌المللی کوشیده است (آفنداک و حسن‌دوست، ۱۳۹۲: ۱۴).

مجازات‌های جایگزین زندان یا مجازات‌های اجتماعی در برگیرنده شماری از تدابیری است که از سوی نظام‌های عدالت کیفری و از رهگذر قانون اتخاذ و در بطن جامعه و با مشارکت مردم از سوی فرد محکوم به اجرا در می‌آید و بر استفاده از ظرفیت‌های جامعه در اصلاح مجرمان غیر خطرناک و اصلاح‌پذیر و استفاده حداقلی از کیفر حبس تأکید دارد. قاعده ۲۰۸ قواعد حداقل ملل متحد راجع به تدابیر غیر سالب آزادی (قواعد توکیو مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۹۰)، اجرای آن را به دولت‌های عضو پیشنهاد می‌کند (حاجی‌تبار، ۱۳۸۷: ۷۷).

نوع و میزان شدت این کیفرها با توجه به جرم ارتكابی، شخصیت و پیشینه کیفری بزهکار، دفعات ارتكاب جرم، وضعیت بزه‌دیده و آثار ناشی از آن و سایر اوضاع و احوال و جهات مخففه از سوی قاضی رسیدگی‌کننده تعیین می‌شود. این مجازات‌ها در زمره کیفرهایی است که در گستره نظام‌های عدالت کیفری از

پویایی و انعطاف خوبی برخوردار بوده و توجه روز افزون سیستم‌های کیفری به آن‌ها، امری گریزناپذیر به شمار می‌آید. جایگزین‌های حبس در ایران نیز با تأثیرپذیری از اسناد بین‌المللی، حقوق تطبیقی و با بروز بحران در زندان‌ها در میانه دهه هفتاد، مورد توجه جدی مسئولان قرار گرفت و اقداماتی در راستای کاهش جمعیت کیفری و استفاده از جایگزین‌های مجازات حبس انجام گرفت. از جمله اقدامات اخیر می‌توان به در نظر گرفتن فصلی مجزا در قانون مجازات اسلامی، تحت عنوان «مجازات‌های جایگزین حبس» و پیش‌بینی نظام نیمه آزادی و آزادی مشروط اشاره نمود.

قانون آیین دادرسی کیفری نیز به مقررات مربوط به اجرای قرار تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط، نظام نیمه آزادی و آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی پرداخته است و هم‌چنان نیز چاره‌اندیشی برای مقابله با بالا رفتن جمعیت کیفری از اولویت‌های مهم کشور و به ویژه دستگاه قضایی محسوب و بخشنامه‌های متعددی از سوی رؤسای قوه قضاییه در خصوص کاستن از جمعیت کیفری زندان‌ها صادر می‌شود.

در حقوق کیفری ایران، حدود هزار و چهارصد عنوان مجرمانه وجود دارد که برای چهارصد مورد آن حبس پیش‌بینی شده است (فتاحی، ۱۳۹۵: ۵۸).

در این تحقیق ۲۱۰ دادنامه، از آرای صادره از چهل و دو شعبه دادگاه کیفری دو مشهد در بازه زمانی، یکم مهر ماه ۱۳۹۷ تا پایان اسفند ماه همان سال مورد بررسی قرار گرفت. در هر شعبه

از بین پرونده‌هایی که مجازات جرم ارتكابی منطبق بر مواد ۶۵ تا ۶۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بوده و الزام و یا امکان اتخاذ مجازات جایگزین حبس توسط قاضی وجود داشت، پنج پرونده به طور تصادفی انتخاب و خلاصه اطلاعات دادنامه پرونده‌های انتخاب شده تهیه شد. داده‌های ثبت شده شامل جرم ارتكابی، مجازات تعیینی، درجه مجازات، الزام یا امکان قاضی در اتخاذ کیفر جایگزین حبس، اتخاذ یا عدم اتخاذ کیفر جایگزین در صورت امکان و در صورت اتخاذ کیفر جایگزین، نوع مجازات اتخاذی بوده است.

در این نوشتار فرایند انتقال و کاربست سیاست محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان یکی از جایگزین‌های زندان در حقوق کیفری ایران بررسی شده است. برای این منظور، پس از ذکر کلیاتی در باب این سیاست، دادنامه‌های صادر شده از شعب دادگاه‌های کیفری دو مشهد در بازه زمانی ۹۷/۷/۱ الی ۹۷/۱۲/۲۸ مورد ارزیابی قرار گرفت.

۱- مفهوم حقوق اجتماعی

هر انسانی از حقوقی بهره‌مند است. شناسایی حقوق ذاتی، یکسان و انتقال‌ناپذیر انسان‌ها پایه آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد. این حقوق انسانی باید در چارچوب قانون حمایت شود (مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر).

حقوق اجتماعی عبارت از حقوقی است که قانون‌گذار هر کشور برای شهروندان و سایر افراد مقیم در قلمروی حاکمیت آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح موجب اعمال مجازات محرومیت از حقوق

اجتماعی می‌شود. این حقوق در میان اسناد بین‌المللی نخستین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ و سپس به شکل گسترده در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و نیز میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ به رسمیت شناخته شده است. حقوق اجتماعی به عنوان جلوه‌ای بنیادین از حقوق بشر، در برگیرنده آن دسته از حقوق انسان‌هاست که به منظور برابری اجتماعی و اقتصادی و در نتیجه رفع بی‌عدالتی‌های برآمده از شرایط اجتماعی و اقتصادی جوامع شناسایی شده است و محرومیت از این حقوق و دیگر خدمات اجتماعی به عنوان یکی از کیفرهای جایگزین زندان و حتی کیفری اصلی در جوامع توسعه‌یافته می‌تواند تغییری مثبت در تاریخ تحولات کیفری باشد.

۲- محرومیت از حقوق اجتماعی در حقوق کیفری ایران

محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان یک کیفر، عبارت از مجازاتی است که با مزایای اجتماعی و سیاسی افراد و حقوق و آزادی‌های مشروع و قانونی شهروندان سر و کار دارد و در مواردی این حقوق و آزادی‌ها را محدود یا شخص محکوم را از آن محروم می‌کند.

پیشینه این نهاد کیفری در حقوق ایران، به قانون جزای عرفی مصوب ۱۲۹۵ می‌رسد.

مطابق ماده ۲۲ این قانون: محرومیت از حقوق اجتماعی متضمن نتایج زیر است: «اولاً، عزل و اخراج محکومین از هر خدمت دولتی؛ ثانیاً، محرومیت از حق رأی دادن، انتخاب کردن، انتخاب شدن، جزء هیئت منصفه بودن و کلاً از

تمام حقوق ملی و سیاسی و استعمال کلیه نشان‌های دولتی؛ ثالثاً، عدم صلاحیت آن‌ها از مصدق و ممیز شدن و همچنین عدم قبول شهادت آنان در معاملات. اظهارات این اشخاص در عدلیه فقط برای مزید اطلاع خواهد بود؛ رابعاً، محرومیت از قیمومت و ولایت و وصایت مگر نسبت به اولاد خود؛ خامساً، ممنوعیت از حمل اسلحه و داخل شدن در قشون ملی و استخدام در نظام مملکتی و شغل مدیری و معلمی مدرسه و روزنامه‌نویسی و استخدام در کلیه دوایر معارف به عنوان معلمی و ناظمی و یا مبصری».

هم‌چنین ماده ۲۳ قانون جزای عرفی مقرر می‌داشت: «هر موردی که حکم به محرومیت از حقوق اجتماعی به طور مجازات اصلی صادر گردد، جمع مجازات مزبور با یک مدت حبسی که متجاوز از سه سال نباشد نیز جایز است».

در قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴، مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی به طور خاص در جرایمی از نوع جنایت و جنحه مهم قانون‌گذاری شده و مصادیق آن در مواد ۸، ۹ و ۱۵ این قانون از حقوق جزای فرانسه وارد حقوق ایران شده است.

اعمال این مجازات در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران با رویه‌های مختلفی انجام می‌گیرد که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان مجازاتی تکمیلی، موضوع ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

۲- محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان مجازاتی تبعی، موضوع ماده ۲۵

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲؛
 ۳- محرومیت از حقوق اجتماعی به همراه مجازات شلاق و حبس (مستقل) قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیر مجاز می‌نمایند مصوب ۱۳۸۶ و محرومیت از خدمات الکترونیکی در ماده ۷۵۵ قانون جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸؛
 ۴- ماده ۷۲۸ قانون مجازات اسلامی که در بردارنده یک حکم کلی در خصوص قطع موقت خدمات عمومی است؛
 ۵- محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان مجازاتی اصلی و جایگزین حبس، موضوع ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.

اعمال مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان کیفری تکمیلی (تتمیمی) و تبعی در قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ و قانون اصلاحی ۱۳۵۲ و هم‌چنین مواد ۱۹ و ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ پیشینه داشته است؛ لیکن اعمال این کیفر به عنوان مجازاتی اصلی که جایگزین کیفر حبس می‌شود، برای نخستین بار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در نظر گرفته شده است.

هر چند که به کارگیری این کیفر با رویه‌های مختلف در قانون مجازات اسلامی، با اصول تساوی و قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در تضاد است، در انواع تکمیلی، مستقل و تبعی این کیفر نیز هیچ تناسبی بین جرایم و اعمال این مجازات وجود ندارد و با افزایش مدت این مجازات و با حذف اعاده حیثیت از نوع قضایی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، آزادی‌های فردی، بیشتر در معرض تضییع قرار می‌گیرد و بحث

بازگشت مجرم به جامعه با تهدید جدی‌تری مواجه شده است.



مجازات‌های جایگزین زندان یا مجازات‌های اجتماعی در برگیرنده شماری از تدابیری است که از سوی نظام‌های عدالت کیفری و از رهگذر قانون اتخاذ و در بطن جامعه و با مشارکت مردم از سوی فرد محکوم به اجرا در می‌آید و بر استفاده از ظرفیت‌های جامعه در اصلاح مجرمان غیر خطرناک و اصلاح‌پذیر و استفاده حداقلی از کیفر حبس تأکید دارد.



۳- فرایند تقنینی مجازات‌های جایگزین حبس

قانون‌گذار ایرانی در سال ۱۳۰۷ با تصویب قانون «امکان تبدیل حبس در امور خلافی و حبسی که مدت آن دو ماه یا کمتر باشد به جزای نقدی مصوب ۱۳۰۷»، نخستین اندیشه جایگزین کردن زندان با مجازاتی دیگر را وارد سیاست جنایی تقنینی کشور کردند. مجازات‌های جایگزین حبس‌های کوتاه مدت از سال ۱۳۶۸ در بند یک ماده ۱۷ قانون برنامه اول توسعه و سپس در بندهای ۱ و ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ و در مواد ۳ تا ۹ و ۱۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ مورد اقبال قانون‌گذار قرار گرفت که تبدیل حبس‌های کوتاه مدت به جزای نقدی، کسر حقوق و مزایا، محرومیت

از ترفیع، اضافه خدمت، منع اشتغال به خدمت، حبس با خدمت از آن جمله می‌باشند؛ لیکن درباره فرایند تقنینی انتقال مجازات‌های جایگزین حبس به حقوق ایران، در معنای امروزی و مدرن آن باید گفت فصل یازدهم برنامه چهارم توسعه به عنوان کلان‌ترین برنامه در سیاست‌گذاری‌های کلی کشور، در خصوص توسعه امور قضایی، قوه قضاییه را مکلف کرده است که به منظور بهره‌گیری از روش‌های نوین اصلاح و تربیت مجرمان در جامعه و ایجاد تناسب بیشتر میان جرم، مجازات و شخصیت مجرم، لایحه جایگزین‌های مجازات حبس را تهیه و ارائه کند.

فصل نهم از قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با عنوان «مجازات‌های جایگزین حبس» مقررات «لایحه مجازات‌های اجتماعی» است که به پیشنهاد قوه قضاییه در تاریخ ۱۳۸۴/۴/۸ به تصویب هیئت وزیران رسید و در تاریخ ۱۳۸۴/۴/۲۷ برای بررسی و تصویب تقدیم مجلس شورای اسلامی شد. این لایحه در زمان خود پاسخی مناسب و ضروری به مشکلات روز افزون برآمده از بحران تورم جمعیت کیفری در زندان‌ها و اقدامی شایسته در فرایند تدوین سیاست جنایی تقنینی بود (اظهارنظر کارشناسی درباره لایحه: مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان، ۱۳۸۴: ۲). در مجلس شورای اسلامی عنوان این لایحه به «مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان» تغییر داده شد و در نهایت چون حقوق دانان به این عنوان ایراد گرفتند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۶: ۱۱۵)، در قانون مجازات اسلامی به «مجازات‌های جایگزین حبس» تغییر داده شد که

به همین عنوان نیز ایرادهایی وارد است. شاید یکی از دلایل این که عبارت مجازات‌های اجتماعی را از عنوان برداشته‌اند و فقط واژه «مجازات» را به کار برده‌اند، این امر باشد که برخی از مصادیق جایگزین‌های حبس مثل جزای نقدی، صبغه جامعی و اجتماعی ندارند و فقط جنبه اقتصادی و مالی دارند، هر چند که با هزینه کردن جزای نقدی اخذ شده از مجرم، برای اجتماع، این کیفر هم به نوعی اجتماعی محسوب می‌شود.

این لایحه برای مدت سه سال در مجلس شورای اسلامی مسکوت مانده بود تا این که در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۱ و در اوایل کار مجلس هشتم، هیئت وزیران از معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری تقاضای پیگیری آن را کرد و چون هم‌زمان لایحه قانون مجازات اسلامی نیز در مجلس در حال بررسی بود، لایحه مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان را در این لایحه ادغام کرده و بررسی و تصویب آن به صورت هم‌زمان انجام گرفت و در قانون مجازات اسلامی با عنوان «مجازات‌های جایگزین حبس» (عنوان فصل نهم) و در طی مواد ۶۴-۸۷، گنجانده شده است. هر چند که این لایحه در راه ادغام در قانون مجازات اسلامی، دچار جرح و تعدیل‌های فراوانی شد و به شکلی ناقص در قانون مذکور درج گردید.

۴- محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان یک کیفر جایگزین حبس در قانون مجازات اسلامی جدید

مجازات‌های جایگزین حبس در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ عبارت‌اند از دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان،

جزای نقدی، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی که برای جرایم غیر مهم دارای حبس تعزیری تا یک سال (حبس کوتاه مدت که تقریباً چهل و پنج درصد کیفرهای قانونی) را شامل می‌شود، اعمال می‌گردد؛ یعنی فقط مرتکبین جرایم درجه‌های شش و هفت و هشت به جای تحمل حبس به مجازات‌های جایگزین حبس محکوم خواهند شد. مجرمان خطرناک، مرتکبان جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و جرایم مهم مانند اعمال منافی عفت، آدم‌ربایی، سرقت، اختلاس، ارتشاء، کلاهبرداری و جعل و تزویر (جرایم درجه یک تا پنج) که باعث اختلال در امنیت و آسایش عمومی می‌شوند، حتی اگر با لحاظ داشتن شرایط تخفیف، مجازات حبس آنان به کمتر از یک سال تقلیل یابد، حق استفاده از مجازات جایگزین را ندارند.

مطابق ماده ۶۴ قانون، محرومیت از حقوق اجتماعی یکی از جایگزین‌های حبس است؛ ولی در مواد پس از آن، برخلاف دیگر جایگزین‌های مطرح شده، نامی از آن و شرایط و چگونگی اعمال آن برده نشده است. شاید بتوان گفت، دلیل نیاوردن محرومیت از حقوق اجتماعی در این فصل، این است که قانون‌گذار پیش‌تر آن را در فصل دوم این قانون تحت عنوان «مجازات‌های تکمیلی و تبعی» آورده و نیازی به تکرار در این فصل نبوده است. به این سخن چند ایراد وارد است؛ نخست، از نظر شکلی است که چرا باید مقنن مجازات‌های جایگزین حبس را در چند فصل بیان نماید، در حالی که یک فصل جداگانه به آن اختصاص داده است؛ دوم، از

نظر ماهوی است که جایگزین‌های حبس، مجازات‌هایی اصلی هستند، هر چند جانشین حبس می‌شوند، در حالی که محرومیت اجتماعی مندرج در مواد ۲۳ و ۲۵ جنبه تکمیلی و تبعی دارد و چگونگی اعمال این مجازات‌ها در اجرای تبصره ۳ ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی، مطابق آیین‌نامه نحوه اجرای مجازات‌های تکمیلی مصوب ۱۳۹۳/۱۱/۲۶ می‌باشد، لیکن چگونگی اعمال مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان جایگزین حبس باید طبق مواد بعد از ماده ۶۴ باشد که در مواد بعدی نحوه اجرا آورده نشده است، در صورتی که حبس‌ها درجه‌بندی شده و در برابر آن‌ها، جایگزین‌ها نیز به همان نسبت کاهش یا افزایش می‌یابد؛ هم‌چنان که در مورد اعمال سایر جایگزین‌ها نیز چنین است؛ نکته دیگر این که محرومیت از حقوق اجتماعی طبق ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی فقط در مورد جرایم عمدی قابل اعمال است، در حالی که جایگزین‌های حبس در مورد جرایم غیر عمدی نیز اعمال شدنی است. تفاوت دیگر مجازات‌های جایگزین حبس مصوب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با مجازات‌های تبدیلی پیش‌بینی شده در قانون مجازات سابق و فعلی، جنبه الزامی بودن آن است؛ لذا مفاد مواد مربوط به آن آمره بوده و باید در تمامی محاکم مورد عمل قرار گیرد، مگر جایی که به حکم قانون استثناء شود.

به دلیل همین موارد مبهم بوده است که برخی از قضات دادگاه‌های کیفری دو مشهد، آوردن «محرومیت از حقوق اجتماعی» در ماده ۶۴ قانون مجازات

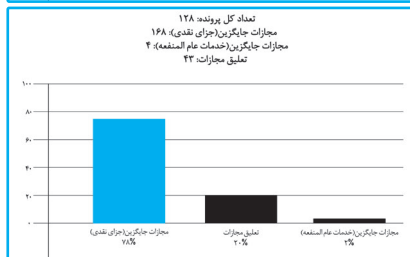
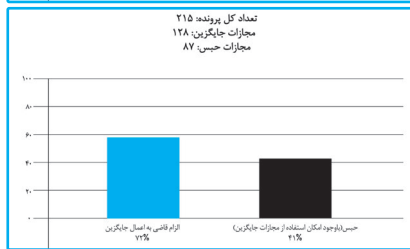
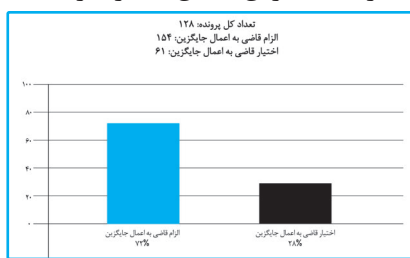
اسلامی مصوب ۱۳۹۲ را به عنوان یکی از مجازات‌های جایگزین حبس، ناشی از لغزشی نگارشی می‌دانند و گرنه بایستی تکلیف آن از سوی قانون‌گذار، مانند دیگر جایگزین‌ها مشخص می‌شد. از دیگر ایرادهای موجود در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در این خصوص، حذف تعریف حقوق اجتماعی است که در تبصره یک ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ آمده بود.

۵- محرومیت از حقوق اجتماعی در جایگاه مجازات جایگزین حبس در آرای دادگاه‌های کیفری دو مشهد

پس از بیان کلیاتی درباره مجازات‌های جایگزین حبس و نقدها و تحلیل‌هایی که در باب چگونگی تقنین این کیفر انجام گرفت، اکنون می‌خواهیم ببینیم قضات دادگاه‌های کیفری دو مشهد، این تدبیر را چگونه در آرای صادره خود به کار می‌گیرند تا از این رهگذر سیاست جنایی قضایی را مورد بررسی قرار دهیم. برای دستیابی به این منظور، از مجموع دادنامه‌های صادر شده از چهل و دو شعبه دادگاه‌های کیفری دو مشهد، در بازه زمانی یکم مهر ماه ۱۳۹۷ تا پایان اسفند ماه ۱۳۹۷ در جرایم با مجازات حبس از درجه شش تا هشت، صادره شده است، ۲۱۰ پرونده (از هر شعبه پنج پرونده) به شیوه تصادفی انتخاب شد. سپس خلاصه اطلاعات دادنامه پرونده‌ها تهیه شد. اطلاعات ثبت شده شامل جرم ارتكابی، مجازات تعیینی، درجه مجازات، الزام یا امکان قاضی در اتخاذ کیفر جایگزین حبس، اتخاذ یا عدم اتخاذ کیفر جایگزین در صورت امکان و در صورت اتخاذ کیفر

جایگزین، نوع مجازات اتخاذی بوده است. داده‌ها با استفاده از آمار توصیفی تجزیه و تحلیل شد.

بررسی داده‌ها نشان داد که در ۴۱ درصد پرونده‌ها، قضات با وجود امکان اتخاذ مجازات جایگزین، همچنان از مجازات سنتی حبس استفاده کرده‌اند. در ۵۹ درصد پرونده‌ها هم که مجازات جایگزین حبس را به کار بسته‌اند، در ۷۲ درصد آن‌ها به دلیل درجه هفت و هشت و یا غیر عمد بودن جرم ارتكابی ملزم به صدور مجازات جایگزین بوده‌اند. در ۲۸ درصد باقی‌مانده هم که قضات با اختیار خود از مجازات جایگزین بهره گرفته‌اند، در ۷۸ درصد پرونده‌ها، جزای نقدی و در ۲۰ درصد پرونده‌ها هم نهاد تعلیق مجازات را به عنوان کیفر جایگزین برگزیده‌اند و در هیچ‌یک از آراسازکارهای دوره مراقبت، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی را به عنوان مجازات جایگزین حبس به کار نگرفته‌اند.



جهت مقایسه نتایج بررسی رویه قضایی دادگاه‌های کیفری دو مشهد درباره کیفر محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان جایگزین حبس، با توجه به این که تدبیر فوق و جایگزین‌های دیگری مانند دوره مراقبت، خدمات عام‌المنفعه و جزای نقدی روزانه در هیچ‌یک از آرای صادره مشاهده نشد، با سی و دو نفر از روسای شعب و دادرسان شاغل در دادگاه‌های کیفری دو مشهد درباره به کارگیری مجازات‌های جایگزین حبس در آرای اصداری مصاحبه شد. هر سی و دو قاضی اذعان داشتند که در آرای خود، مجازات‌های جایگزین را مورد حکم قرار داده‌اند. همه آن‌ها جزای نقدی را به عنوان مجازات جایگزین و هم‌چنین نهاد تعلیق مجازات را مورد حکم قرار داده‌اند. شش نفر از رویکرد خدمات عام‌المنفعه نیز بهره گرفته‌اند، ولی هیچ‌یک از قضات تاکنون تدابیر دوره مراقبت و محرومیت از حقوق اجتماعی و همه به جز یک تن، نهاد جزای نقدی روزانه را به کار نبسته‌اند.

با ملاحظه پاسخ‌های ارائه شده از سوی قضات در خصوص عدم به کارگیری تدابیری همچون محرومیت از حقوق اجتماعی، دوره مراقبت، خدمات عام‌المنفعه و جزای نقدی روزانه و استفاده صرف از جزای نقدی و تعلیق مجازات، در ادامه به تحلیل پاسخ‌های دریافت شده می‌پردازیم.

بیشتر قضات در خصوص علت عدم به کارگیری کیفر محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان جایگزین حبس، به مبهم بودن قانون و نامشخص بودن شیوه اجرای آن در مواد بعدی اشاره کرده و خواستار تعریف و تبیین مشخص این

جایگزین در قانون بودند. عدم تصویب آیین‌نامه‌های اجرایی و فراهم نبودن زیرساخت‌ها نیز از دیگر دلایل عدم به کارگیری این جایگزین برشمرده می‌شد؛ لیکن به نظر نگارنده عدم آشنایی قضات با این تدبیر به عنوان یک جایگزین حبس در گفت و گوی با آنان کاملاً ملموس بود. بیشتر قضات به محض پرسش از کیفر محرومیت از حقوق اجتماعی، بی‌درنگ به سراغ توضیح مواد ۲۵ و ۲۳ قانون مجازات اسلامی

مصوب ۱۳۹۲ که در آن‌ها، محرومیت از حقوق اجتماعی کیفری تبعی و تکمیلی است می‌رفتند. هم‌چنین به نظر می‌رسد، بیشتر قضات باور لازم را نسبت به کارایی جایگزین‌های حبس ندارند. بیشتر آنان بیان داشتند با توجه به این‌که هنوز مردم ذهنیتی شفاف و درست نسبت به جایگزین‌های حبس ندارند و اغلب حتی نام این کیفرها را هم نشنیده‌اند، صدور حکم جایگزین حبس منجر به شکل‌گیری تصور تبانی

قاضی با متهم و زیر سؤال رفتن اقتدار و صلاحیت دستگاه قضایی می‌شود. هم‌چنین تراکم پرونده‌ها موجب شده است قضات بیشتر به دنبال تکرار جزای نقدی بدل از حبس و یا تعلیق مجازات در آرای خود باشند؛ چرا که وقت لازم و مشاوران مجرب برای تعیین کیفر جایگزین مناسب و توضیح سنخیت و تناسب مجازات مورد حکم با شرایط و کیفیات مقرر در قانون در ضمن دادنامه خود نسبت به همه متهمان را ندارند.

برآمد

۱- حبس‌زدایی یکی از موضوعاتی است که بسیار مورد توجه رؤسای قوه قضاییه و دولت است، ولی تاکنون اقدام عملی چندانی در این زمینه انجام نشده است. عدم تصویب لایحه مجازات‌های جایگزین زندان و الحاق ناقص و قابل انتقاد آن در مواد ۶۴ الی ۸۶ به قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و نتایج به دست آمده از این تحقیق مؤید همین امر است.

۲- کاربست جایگزین‌های زندان به خودی خود مایه دگرگونی در سیاست جنایی است و چون تغییر یک فرایند است، نیازمند باور و پذیرش واقعی آن توسط قوه قضاییه، دستگاه‌های اجرایی و مدنی و هم‌نیازمند مدیریت است. ۳- با توجه به نگاه جامعه ایرانی به مجازات و ساختار نظام عدالت کیفری ایران و ماهیت و گرایش کنونی آن به مجازات‌های سالب حیات و آزادی، پیش‌بینی محرومیت بزهکاران از حقوق اجتماعی به عنوان کیفر اصلی برای شماری از جرایم، بدون فرهنگ‌سازی برای جامعه و دست‌اندرکاران عدالت کیفری تا اندازه‌ای پذیرش این دسته از مجازات‌ها را از سوی افکار عمومی و قضات، با ابهام مواجه ساخته است. چگونگی اجرا و نظارت و تدارک وسایل و امکانات لازم نیز از دیگر تنگناها در راه به کار بستن این کیفرهاست.

۴- برای کارآمدی این کیفرها باید به دنبال بسترسازی و فراهم ساختن زمینه‌های اجرایی و قانونی بود. توجه و اهتمام بیشتر مسئولان ارشد قضایی در آموزش قضات، فراهم کردن زیرساخت‌های اجرایی و قانونی در جهت اتخاذ برخی از کیفرهای جایگزین نیز ضروری به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

- 1- International Prison Policy Development Instrument.
- 2- United Nations Standard Minimum Rules For Non-Custodial Measures (The Tokyo Rules).
- 3- Standard Minimum Rules For The Treatment Of Prisoners.
- 4- Handbook of basic principles and promising practices alternatives to imprisonment.

فهرست منابع

- تهران: مجله راه تربیت، ۱۳۸۱.
- ۴- اظهار نظر کارشناسی درباره «لایحه مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان»، دفتر مطالعات حقوقی مجلس شورای اسلامی. دوره هفتم. سال دوم، ۱۳۸۴.
- ۵- حاجی تبار فیروزجایی، حسن، جایگاه جایگزین‌های حبس در نظام عدالت کیفری ایران (حال و آینده)، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۴، پاییز ۱۳۸۷.
- ۶- فتاحی زفرقندی، سجاد، «بررسی مجازات‌های جایگزین حبس در اسناد بین‌المللی و ایران و کشورهای مختلف جهان»، فصل‌نامه مطالعات حقوق، شماره اول، تابستان ۱۳۹۵.
- ۷- نجفی ابرنآبادی، علی حسین، تقریرات درس حقوق کیفری عمومی دو (اقدامات و کیفرهای جایگزین زندان)، دوره کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸.
- ۸- مجازات‌های جامعه‌مدار در لایحه قانون مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان، مجموعه مقالات همایش راهکارهای کاهش جمعیت کیفری زندان، تهران: میزان، ۱۳۸۶.

- ۱- اشوری، محمد، جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین، تهران: گرایش، ۱۳۸۲.
- ۲- آفنداک، خلیل و حسن دوست، المیرا، راهنمای اصول اساسی جایگزین‌های حبس، تهران: روان‌شناسی و هنر، ۱۳۸۲.
- ۳- استرن، ویوین، مجموعه مقالات و سخنرانی‌های اولین همایش بین‌المللی «بررسی راه‌های جایگزین مجازات حبس»، تهیه و تنظیم: حسن طغری‌نگار،

جستاری در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن

قسمت پایانی



عبدالکریم کارمزدی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، وکیل دادگستری، مدرس دانشگاه

چکیده

در قسمت نخست این مقاله ضمن بررسی محاسن قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، ایرادهای وارد بر این دو مقرره در حوزه شکلی شامل ایرادهای مربوط به حدود اختیارات و صلاحیت هیئت‌های انضباطی و وضعیت اعضای این هیئت‌ها مورد بررسی قرار گرفت. در این بخش از مقاله، دیگر ایرادهای شکلی وارد به قانون یاد شده و دستورالعمل اجرایی آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: صلاحیت هیئت‌های انضباطی، تخلف انضباطی، دادرسی عادلانه، عدالت نسبی، تجدید نظر

۲-۳- عدم توجه مقنن به مشخصات برخی قوانین و مقررات مرتبط

حسب عرف حقوقی، اصل بر این است که قانون‌گذار هشیار، بیدار و آگاه می‌باشد؛ لیکن گاه تصویب برخی قوانین موجب می‌شود این فرض مهم مورد تردید قرار گیرد. این مشکل از سوی اشخاص حقوقی ذی‌ربط در تصویب مقررات مرتبط نیز مشاهده می‌شود. در این مبحث، پاره‌ای از این ناهماهنگی‌ها بیان می‌شود.

نخست، تبصره ماده ۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مقرر داشته است: «منظور از تخلفات انضباطی کارکنان، تخلفات انضباطی مذکور در آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ و قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳/۷/۸ و قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲/۱۰/۹ و قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۹/۱۵ و مقررات مربوط می‌باشد.» با توجه به این که قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مصوب مورخ ۱۳۹۵/۱۲/۲۴ است و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۹۲/۳/۲۵ به تصویب رسیده است، لذا با تصویب آن، قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۹/۱۵ منسوخ شد. بر این اساس، عنوان قانون موصوف و تاریخ تصویب آن به نحو صحیح درج نشده است.

دوم، یکی از موارد مندرج در صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی، مفاد بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به شرح ذیل است: «تعیین وضعیت خدمتی کارکنانی که موضوع

مواد (۱۱۰)، (۱۱۱)، (۱۲۶) و (۱۲۹) قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۶/۷/۷ و مواد (۱۲۴)، (۱۲۶)، (۱۳۶) و (۱۳۹) قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۷/۲۱ و مواد (۹۰)، (۱۱۲)، (۱۱۶)، (۱۳۰)، (۱۳۱)، (۱۴۶) و (۱۴۸) قانون استخدام نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۲/۱۲/۲۰ می‌باشند.»

بند مذکور را می‌توان به نحو زیر تفکیک کرد:

الف- موضوع «تعویق بازنشستگی یا ابقاء به خدمت بازنشستگان» مستند به تبصره ۱ ماده ۱۱۰ قانون ارتش و ماده ۱۲۴ قانون سپاه پاسداران و تبصره ۴ ماده ۱۳۰ قانون نیروی انتظامی؛

ب- موضوع «اعاده به خدمت بازنشستگان» مستند به ماده ۱۱۱ قانون ارتش و ماده ۱۲۶ قانون سپاه پاسداران و ماده ۱۳۱ قانون نیروی انتظامی؛ قابل توجه این که رسیدگی به موضوع «اعاده به خدمت بازنشستگان» قبلاً مطابق قوانین استخدامی نیروهای مسلح در صلاحیت هیئت تجدید نظر بوده است؛

پ- موضوع «معافیت از خدمت کارکنان به دلیل (عدم صلاحیت نیل به ترفیع یا فقدان توانایی لازم برای انجام وظایف یا به مصلحت نبودن ادامه خدمت)» مستند به ماده ۱۲۶ قانون ارتش و ماده ۱۳۹ قانون سپاه پاسداران و ماده ۱۴۶ قانون نیروی انتظامی.

نکته قابل توجه این که رسیدگی به موضوع «معافیت از خدمت کارکنان به دلیل عدم صلاحیت نیل به ترفیع یا فقدان توانایی لازم برای انجام وظایف یا به مصلحت نبودن ادامه خدمت» قبلاً

مطابق قوانین استخدامی نیروهای مسلح، در ارتش، در صلاحیت هیئت بدوی و در سپاه و نیروی انتظامی حسب مورد در صلاحیت هیئت بدوی یا هیئت تجدید نظر بوده است؛

ت- موضوع «اخراج از خدمت با حکم دادگاه یا به دلیل، از دست دادن صلاحیت ادامه خدمت یا ارتکاب تخلفات انضباطی» مستند به ماده ۱۲۹ قانون ارتش و ماده ۱۴۸ قانون نیروی انتظامی.

ماده ۱۴۲ قانون سپاه پاسداران نیز در این راستا است؛ لیکن در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی، ماده مذکور ذکر نشده است؛ هم‌چنین در دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، به ماده ۱۲۹ قانون ارتش و ماده ۱۴۸ قانون نیروی انتظامی اشاره‌ای نشده و این موضوع تبیین نشده است.

به نظر می‌رسد، لزومی به بیان ماده ۱۲۹ قانون ارتش و ماده ۱۴۸ قانون نیروی انتظامی نبود.

ث- موضوع «تصویب استعفای کارکنان پایور در موارد استثنایی و عسر و حرج» مستند به ماده ۱۳۶ قانون سپاه پاسداران. در این خصوص نکات قابل توجه عبارت است از:

نخست، تبصره ۱ ماده ۱۳۶ قانون سپاه مرتبط با موضوع موصوف بوده ولی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی جهت رعایت اختصار صرفاً ماده ۱۳۶ قانون سپاه را بیان کرده است.

دوم، مطابق تبصره ۱ ماده ۱۳۶ قانون سپاه، رسیدگی به موضوع مذکور، قبلاً در صلاحیت هیئت تجدید نظر سپاه بود.

سوم، تبصره ۱ ماده ۱۲۳ قانون ارتش

نیز در این راستا بوده؛ لیکن در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به آن اشاره نشده است؛ اما در بند «ج» ماده ۹ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، تبصره ۱ ماده ۱۲۳ قانون ارتش ذکر شده که به نحوی دستورالعمل، قانون را توسعه داده و از قانون فراتر رفته است.

چهارم، با توجه به ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۹ دستورالعمل اجرایی آن، موضوع «تصویب استعفای کارکنان پایور در موارد استثنایی و عسر و حرج» شامل کارکنان پایور سپاه و ارتش می‌شود؛ ولی کارکنان پایور نیروی انتظامی مشمول این موضوع نمی‌شوند.

ج- موضوع «اعتراض کارکنان پایور به نتایج ارزیابی سه‌گانه (ارزیابی کارایی، ارزیابی مکتبی و ارزیابی امنیتی)» مستند به ماده ۹۰ قانون نیروی انتظامی.

لازم به ذکر است که در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، موضوع فوق، صرفاً برای کارکنان پایور نیروی انتظامی لحاظ شده و شامل کارکنان پایور ارتش و سپاه نمی‌شود؛ لیکن بند «پ» دستورالعمل اجرایی به کارکنان پایور ارتش و سپاه تسری یافته که توسعه قانون توسط دستورالعمل اجرایی خلاف اصول و قواعد حقوقی است.

ج- موضوع «تعیین تکلیف ایام فرار از خدمت کارکنانی که پس از رسیدگی توسط مرجع قضایی منجر به صدور قرار منع پیگرد یا رأی برائت شده» مستند به ماده ۱۱۲ قانون نیروی انتظامی.

چنین موضوعی حسب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، صرفاً برای کارکنان پایور نیروی انتظامی در نظر گرفته شده و شامل کارکنان پایور ارتش و سپاه نمی‌شود، در دستورالعمل اجرایی قانون

مربوط نیز به آن اشاره‌ای نشده است. ح- «تعیین تکلیف کارکنان به محکومیت قطعی قضایی انفصال بیش از یک سال» مستند به ماده ۱۱۶ قانون نیروی انتظامی برای کارکنان پایور ارتش و سپاه نبوده و صرفاً شامل کارکنان پایور نیروی انتظامی می‌شود. این موضوع حسب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، صرفاً برای کارکنان پایور نیروی انتظامی در نظر گرفته شده و شامل کارکنان پایور ارتش و سپاه نمی‌شود؛ لیکن در دستورالعمل اجرایی قانون مربوط، موضوع «تعیین تکلیف کارکنان به محکومیت قطعی قضایی انفصال بیش از یک سال» بر خلاف قانون به کارکنان پایور ارتش و سپاه نیز تسری یافته است.

۲-۳-۱- نحوه احصاء تخلفات انضباطی کارکنان پایور

تبصره ذیل ماده ۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی اشعار می‌دارد: «منظور از تخلفات انضباطی کارکنان، تخلفات انضباطی مذکور در آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ و قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳/۷/۸ و قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲/۱۰/۹ و قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۹/۲۵ و مقررات مربوط می‌باشد». با عنایت به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و تعمیم آن به اصل قانونی (یا ضابطه‌مند) بودن تخلف انضباطی و تنبیه انضباطی، عدم احصاء تخلفات انضباطی مطلوب نبوده و این‌گونه مطرح نمودن تخلفات انضباطی کارکنان پایور مناسب نیست و صرفاً ماده ۱۱۶ آیین‌نامه

انضباطی نیروهای مسلح که تخلفات انضباطی را بر شمرده است و ماده ۱۳۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح که مقرر داشته است: «عمالی که به موجب ماده (۳۸) و بند «ج» مواد (۴۲)، (۴۳)، (۴۴)، (۵۱) و (۷۸) این قانون صرفاً تخلف انضباطی محسوب می‌شود، توسط ستاد کل نیروهای مسلح ظرف مدت سه ماه پس از تصویب این قانون تهیه و پس از تصویب فرماندهی کل قوا ابلاغ می‌گردد»، در این خصوص قابل توجه است.

۲-۳-۲- ابهام در خصوص مفهوم عبارت «تعیین وضعیت خدمتی کارکنان»

در مادتهای ۵ و ۱۸ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و مادتهای ۹ و ۱۰ دستورالعمل اجرایی آن، عبارت «تعیین وضعیت خدمتی کارکنان» تکرار شده است که منظور از آن، تعیین تکلیف کارکنان پایور است نه تعیین وضعیت خدمتی کارکنان؛ زیرا تعیین وضعیت خدمتی حسب قوانین استخدامی نیروهای مسلح شامل مواردی مانند خدمت آزمایشی، خدمت آموزشی، حاضر به خدمت، مأمور، مأمور به خدمت، مرخصی، غایب، فراری، بازداشت، منتظر خدمت، بدون کار و منتسب است و مواردی چون معافیت از خدمت و اخراج از خدمت جزء وضعیت خدمتی کارکنان پایور نیست؛ بلکه مستند به قوانین استخدامی نیروهای مسلح و آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، موارد مذکور مشمول عناوین تنبیهات انضباطی بوده و موجب قطع رابطه خدمتی فرد می‌شود. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود در بازنگری و قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، عبارت «تعیین

تکلیف کارکنان پایور» جایگزین عبارت «تعیین وضعیت خدمتی کارکنان» شود.

۲-۳-۳- ابهام در موضوع تفهیم دلایل تخلف به متهم به تخلف

از وظایف اصلی هیئت‌های انضباطی و دبیر این هیئت‌ها، مستند به ماده ۸ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و مواد ۱۱ و ۲۷ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، این است که در اولین جلسه رسیدگی موضوع تخلف انتسابی را به شخص متهم به تخلف و یا دارای محکومیت قطعی قضایی تفهیم کند؛ لیکن با عنایت به اصول و قواعد دادرسی، تفهیم موارد تخلف بدون تفهیم دلایل تخلف بر خلاف اصول دادرسی منصفانه و فلسفه وضع قانون آیین دادرسی کیفری و روح قانون اساسی است و در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، الزامی به تفهیم دلایل تخلف به فرد پیش‌بینی نشده است.

۲-۳-۴- ابهام در خصوص شکایات شفاهی کارکنان در امور خدمتی و موضوع «انتظار خدمت»

نخست، در ماده ۲۹ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی عنوان شده است: «به شکایات کتبی کارکنان در امور خدمتی و از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران در هیئت‌های موضوع این قانون رسیدگی می‌شود». در ماده ۱۳۶ آیین‌نامه انضباطی مقرر شده است که هر فرد از کارکنان نیروهای مسلح می‌تواند از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان و روسا و مدیران و سایر مقامات نسبت به خود به طور کتبی یا شفاهی با رعایت مقررات این فصل شکایت کند؛ لذا این اشکال وجود دارد که آیا شکایات شفاهی کارکنان در امور خدمتی و از اعمال

و رفتار غیرقانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران در هیئت‌های موضوع این قانون رسیدگی می‌شود.

دوم، موضوع «انتظار خدمت» در ماده ۱۴ و تبصره ۲ ماده ۲۱ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و مواد ۱۱ (بند «ث»)، ۱۴ (تبصره)، ۲۹ و ۸۶ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، مطرح شده است؛ اما مدت «انتظار خدمت» در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن پیش‌بینی نشده است.



از مواردی که می‌تواند موجب تشویق به اصلاح فرد متهم به تخلف شود و تبعات اعمال تنبیه انضباطی نیز بر وی مترتب نباشد، استفاده از سازکارها و اهرم‌های قانونی مانند ترک یا تعویق یا تعلیق صدور رأی توسط هیئت‌های انضباطی یا تعلیق یا معافیت از تنبیه انضباطی مقرر در آرای صادره از هیئت‌های انضباطی است.



۲-۳-۵- ابهام در مبنای تنبیه انضباطی برای فرد مستنکف از اجرای آرای هیئت‌های انضباطی

به استناد بند «ش» ماده ۹ و بند «ث» ماده ۱۰ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، رسیدگی به موارد استنکاف از رأی صادره توسط هیئت؛ حسب مورد در صلاحیت هیئت‌های بدوی یا تجدید نظر انضباطی است. هر چند موضوع فوق در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی ذکر نشده؛ اما در دستورالعمل اجرایی قانون مذکور مطرح شده است. به نظر می‌رسد که در این مورد

شخص مستنکف فردی است که موضوع تخلف انضباطی یا محکومیت جزایی قطعی وی در هیئت‌های بدوی انضباطی منجر به صدور رأی شده باشد؛ لیکن محکوم‌علیه رأی صادره را تمکین نمی‌کند که همین استنکاف نیز در هیئت‌های انضباطی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. با توجه به این موضوع «رسیدگی به موارد استنکاف از رأی صادره توسط هیئت» در صلاحیت هیئت‌های بدوی یا تجدید نظر انضباطی لحاظ شده است؛ بنابراین موارد استنکاف از رأی صادره هیئت‌های بدوی انضباطی در خود هیئت‌های بدوی و موارد استنکاف از رأی صادره هیئت‌های تجدید نظر انضباطی در خود هیئت‌های تجدید نظر مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

لازم به ذکر است که قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، مشخص نکرده است که نوع تنبیه انضباطی در خصوص استنکاف از اجرای آرای هیئت‌های انضباطی توسط مقامات قانونی مربوط پیشنهاد داده می‌شود یا از طریق هیئت بدوی انضباطی تعیین می‌شود؟ زیرا در قوانین استخدامی نیروهای مسلح و یا در آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح چنین عنوان تخلفی بیان نشده است.

در ماده ۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، تنبیهات انضباطی پیشنهادی مقامات مجاز در خصوص تخلفات انضباطی مشخص در مقررات که توسط کارکنان پایور ارتکاب می‌یابد مطرح شده است. با عنایت به عدم ذکر چنین عنوان تخلفی (استنکاف از رأی صادره توسط هیئت) در قوانین و مقررات استخدامی نیروهای مسلح و آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، و

۲-۳-۶- ابهام در خصوص موضوع اعمال کیفیات مخففه و مشدده

ماده ۳۲ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مقرر داشته است: «هیئت در تعیین هر یک از تنبیهات مقرر در قانون با لحاظ نمودن عوامل زیر و متناسب با تخلف ارتكابی و اوضاع و احوال متهم به تخلف و سایر جهات، اقدام به صدور رأی می‌نمایند: ... (خ) فقدان سوء نیت در ارتكاب تخلف و جرم ...».

از وظایف اصلی هیئت‌های انضباطی و دبیر این هیئت‌ها، مستند به ماده ۸ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و مواد ۱۱ و ۲۷ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، این است که در اولین جلسه رسیدگی موضوع تخلف انتسابی را به شخص متهم به تخلف و یا داری محکومیت قطعی قضایی تفهیم کند.

با توجه به اصول و قواعد حقوقی حاکم بر حقوق کیفری، در صورت احراز فقدان سوء نیت متهم به تخلف در ارتكاب تخلف و جرم از سوی هیئت‌های انضباطی، شایسته است که فرد تبرئه شود و تنبیه انضباطی برای وی تعیین نشود. مستند به ماده ۳۶ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، هیئت‌های انضباطی مجاز به تعیین تنبیه خفیف‌تر از تنبیه انضباطی مقامات مجاز هستند و مطابق ماده ۳۷ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، رأی هیئت‌های انضباطی نباید شدیدتر از پیشنهاد تنبیه انضباطی باشد؛ لذا با فرض وجود موجبات تشدید

تعیین نوع و میزان تنبیه انضباطی برای فرد مستنکف، توسط کدام شخصیت حقیقی یا حقوقی است؟ مبنای تنبیه انضباطی برای فرد مستنکف چیست؟ در این خصوص دو راهکار وجود دارد: نخست، موضوع را یکی از مصادیق بند «ز» ماده ۱۱۶ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح (عدم احساس مسئولیت و بی‌تفاوتی در خدمت، عدم رعایت قوانین و مقررات آیین‌نامه‌ها، بخش‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و سایر دستورات) بدانیم که در آن صورت وفق ماده ۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، پیشنهاد تنبیهات انضباطی مبنی بر محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه یا عناوین مشابه، معافیت یا اخراج از خدمت، مستنکف بایستی توسط مقامات مجاز به هیئت‌های انضباطی ارائه شود و تعیین و اعمال تنبیهات انضباطی غیر از موارد چهارگانه مذکور نیز حسب ضوابط در اختیار سلسله مراتب فرماندهی است؛ هر چند شاید بتوان این موضوع را تحت موضوع بند «ز» ماده ۱۱۶ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح (عدم احساس مسئولیت و بی‌تفاوتی در خدمت، عدم رعایت قوانین و مقررات آیین‌نامه‌ها، بخش‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و دیگر دستورات) لحاظ کرد.

دوم، ابتدا به ساکن و مطابق بند «ص» ماده ۹ و بند «ج» ماده ۱۰ و بند «پ» ماده ۱۳ دستورالعمل اجرایی تشکیل هیئت‌های انضباطی، مراتب جهت تعیین تکلیف با ارائه پیشنهاد یکی از تنبیهات انضباطی (محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه یا عناوین مشابه، معافیت یا اخراج از خدمت) به هیئت‌های انضباطی منعکس شود.

تنبیه انضباطی نسبت به تنبیه انضباطی پیشنهادی، هیئت‌های انضباطی امکان تعیین تنبیه انضباطی مشدد را ندارند. با عطف توجه به مراتب، ذکر عبارت «تعدد و تکرار تخلف یا جرم» در بند «د» ماده ۳۲ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی که از علل و عوامل تشدید تنبیه انضباطی است در کنار دیگر موارد که از موجبات تخفیف تنبیه انضباطی می‌باشد؛ شایسته به نظر نمی‌رسد. ماده ۴۰ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی اشعار می‌دارد: «در ارتباط با آراء غیر قطعی، در صورت اعلام کتبی فرد مبنی بر اسقاط حق تجدید نظر خواهی یا استرداد اعتراض و یا عدم اعتراض در مهلت مقرر، رأی صادره قطعی و لازم‌الاجرا خواهد بود». با توجه به ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ مبنی بر این که اسقاط حق تجدید نظر خواهی توسط محکوم‌علیه از موجبات تقلیل مجازات وی محسوب شده است، لذا شایسته است اسقاط حق تجدید نظر خواهی یا استرداد اعتراض و یا عدم اعتراض در مهلت مقرر توسط فرد محکوم‌شده، تأثیر مثبتی در رأی وی داشته باشد و این مطلب در دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی لحاظ شود تا از کثرت پرونده‌ها در هیئت‌های تجدید نظر انضباطی کاسته شود.

نکته‌ای که در مقررات مبحث‌عنه مغفول مانده، این است که با توجه به اختیارات هیئت‌های انضباطی (مستند به تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و مادتهای ۳۶ و ۳۹ دستورالعمل اجرایی آن) مبنی بر این که اختیار هیئت‌های انضباطی منحصر به اعمال تنبیهات

چهارگانه نبوده و در صورت تشخیص بر اعمال تنبیه خفیف‌تر، هیئت‌های انضباطی می‌توانند یکی از تنبیهات مقرر در آیین‌نامه انضباطی را اعمال کنند، لذا چنانچه آراء صادره از هیئت‌های انضباطی تنبیهات خفیف‌تر از پیشنهاد تنبیهات انضباطی باشد که مقامات و مسئولان مجاز ارائه داده‌اند، مجوزی به مقامات و مسئولان ذی‌ربط داده نشده که به آراء هیئت‌های انضباطی اعتراض کنند که توجه به آن در راستای حمایت از حقوق سازمان نیروهای مسلح و حفظ شأن و جایگاه سلسله مراتب فرماندهی ضرورت دارد.

در ماده ۹۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی آمده است: «به تخلفات اعضای هیئت‌های بدوی انضباطی سازمان‌ها، در هیئت تجدید نظر همان سازمان رسیدگی می‌شود»؛ اما در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن ذکری از مرجع رسیدگی کننده به تخلفات اعضای هیئت‌های تجدید نظر انضباطی سازمان‌های نیروهای مسلح نشده است؛ مضافاً این‌که به لحاظ قطعی بودن آراء صادره از هیئت‌های تجدید نظر انضباطی، حق تجدید نظر خواهی از آن‌ها سلب شده است.

۲-۳-۷- ابهام موضوع استرداد پیشنهاد تنبیه انضباطی

در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی در خصوص «استرداد پیشنهاد تنبیه» مطلبی بیان نشده است؛ لیکن در ماده ۸۹ دستورالعمل اجرایی این قانون آمده است: «مقام پیشنهاد دهنده تنبیه می‌تواند در تمام مراحل رسیدگی بدوی و قبل از صدور رأی، از هیئت مربوط

تقاضای استرداد پیشنهاد تنبیه را نماید. در این صورت هیئت مکلف است موضوع را از دستور کار خارج کند». نظر به این‌که تخلف انضباطی جنبه عمومی دارد، مقام پیشنهاد دهنده نباید به نحو کلی و مطلق قادر باشد با تقاضای استرداد پیشنهاد تنبیه انضباطی، موضوع را از دستور کار خارج کند و پرونده امر مختومه شود؛ زیرا مقامات مجاز به نمایندگی از سوی جامعه نیروهای مسلح، نسبت به تعیین تنبیه انضباطی و پیشنهاد آن به هیئت‌های انضباطی دارای این حق شده‌اند، لذا این امر قائم به شخص نیست؛ به ویژه در خصوص تخلفات انضباطی قابل توجهی که تنبیهات انضباطی مانند معافیت از خدمت یا اخراج از خدمت بر آن‌ها مترتب باشد. بر این اساس پیشنهاد می‌شود:

مطابق ماده ۸۹ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، مقام پیشنهاد دهنده تنبیه انضباطی می‌تواند در تمام مراحل رسیدگی بدوی و پیش از صدور رأی از هیئت مربوط تقاضای استرداد پیشنهاد تنبیه را نماید. در این صورت هیئت مکلف است موضوع را از دستور کار خارج کند.

اولاً، به لحاظ این‌که ماده ۸۹ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی فراتر از قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی است، از طریق مبادی قانونی نسبت به ابطال آن اقدام شود؛ ثانیاً، با عنایت به کلمه «می‌تواند» در مقررره مورد بحث، طی ابلاغیه‌ای از سوی ستاد کل نیروهای مسلح اعلام شود که

تا اصلاح آن، مقامات مجاز از این اختیار استفاده نکنند. ثالثاً، با استفاده از وحدت ملاک و تنقیح مناسبات از ماده ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که مقامات قضایی در جرایم سبک وفق شرایطی مجاز شده‌اند یک بار از تعقیب متهم خودداری و قرار بایگانی پرونده را صادر کنند، شایسته است که در تخلفات انضباطی که مستلزم تنبیهات انضباطی (محرومیت از ترفیع یا تنزیل درجه) است، مشابه چنین اختیاری برای مقامات مجاز پیشنهاد دهنده تنبیهات انضباطی یا هیئت‌های انضباطی ملحوظ نظر قرار گیرد.

۲-۳-۸- ابهام در موارد سقوط تنبیهات انضباطی

در ماده ۲۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۷۳ دستورالعمل اجرایی آن، به فوت کارکنان متخلف حین رسیدگی یا پس از صدور رأی و پیش از اجرایی شدن آن اشاره کرده که رسیدگی یا اجرای آرای صادره متوقف می‌شود و آثاری هم به وضعیت خدمتی فرد مترتب نمی‌شود. در انتهای ماده ۷۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی عبارت «به استثنای کارکنانی که خودکشی می‌نمایند» آمده است. این حکم برخلاف قانون بوده و در ماده ۲۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی لحاظ نشده است. از طرفی در مواد مذکور صرفاً به دو مورد اشاره شده است: نخست، فوت کارکنان پایور متهم به تخلف: (حین رسیدگی، پس از صدور رأی و پیش از اجرایی شدن آن) حسب اصول و قواعد آیین دادرسی کیفری ناظر بر اجرای احکام کیفری، از دیگر موارد توقف اجرای احکام، فوت محکوم‌علیه

حین اجرای حکم است که این مهم در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن مغفول واقع شده است؛ زیرا وقتی که اجرای مجازات با فوت محکوم‌علیه متوقف می‌شود؛ به طریق اولی اجرای تنبیه انضباطی نیز باید با فوت محکوم متوقف شود.

۲-۳-۹- ابهام در بازنشستگی، معافیت از خدمت یا اخراج از خدمت پیش از اجرایی شدن رأی

قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، در خصوص کارکنان پایوری که پیش از اجرایی شدن رأی قطعی هیئت‌های انضباطی بازنشسته یا معاف از خدمت یا اخراج از خدمت شده‌اند مسکوت است. در این خصوص ماده ۱۱۵ قانون ارتش مقرر داشته است: «به پرسنلی که سوابق خدمتی آنان بازخرید می‌شود به ازای هر سال خدمت قابل احتساب از نظر بازنشستگی، مبلغی معادل یک برابر و نیم آخرین حقوق و مزایا پرداخت خواهد شد. تبصره - در صورتی که پرسنل در طول اجرای تنبیه تنزیل دائمی درجه یا رتبه، بازخرید شوند، با درجه یا رتبه تنبیهی بازخرید خواهند شد». در این راستا ماده ۱۶۵ قانون سپاه اشعار می‌دارد: «به پرسنلی که سوابق خدمتی آنان بازخرید می‌شود، به ازای هر سال خدمت قابل احتساب از نظر بازنشستگی، مبلغی معادل یک برابر و نیم آخرین حقوق و مزایا پرداخت خواهد شد. تبصره ۱ - در صورتی که پرسنل در طول اجرای تنبیه تنزیل دائمی درجه یا رتبه بازخرید شوند، با درجه یا رتبه تنبیهی، بازخرید خواهند شد ...». ماده ۱۳۰ قانون نیروی انتظامی نیز عنوان می‌دارد: «کارکنان

پایور مشمول این قانون با رسیدن به حد نصاب مقرر زیر و با رعایت سایر شرایط زیر، بازنشسته می‌گردند: ... تبصره ۳- بازنشستگی کارمندان منوط به داشتن حداقل بیست سال سابقه خدمت می‌باشد ... تبصره ۷- در صورتی که کارکنان در طول اجرای تنبیه تنزیل موقت درجه یا رتبه، بازنشسته شوند؛ به استثنای مشمولین تبصره (۳) این ماده، با درجه یا رتبه قبل از تنبیه، بازنشسته خواهند شد».

۲-۳-۱۰- مواد تکراری در دستورالعمل اجرایی

با مذاقه و تطبیق قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی با دستورالعمل اجرایی آن، ملاحظه می‌شود موادی از دستورالعمل اجرایی قانون عیناً تکرار مواد قانون مربوطه است که عدم ذکر آن‌ها در دستورالعمل اجرایی مشکلی ایجاد نمی‌کند. از جمله مواد تکراری در دستورالعمل اجرایی عبارت است از: ماده ۶ که تکرار مواد ۴ و ۱۵ قانون است؛ ماده ۲۵ که تکرار ماده ۶ قانون است؛ ماده ۳۹ که به نحوی تکرار مواد ۱۰ و ۱۱ قانون است؛ ماده ۵۸ که تکرار ماده ۲۹ و ماده ۷۳ هم تکرار ماده ۲۲، ماده ۷۸، تکرار ماده ۲۷، ماده ۸۸ تکرار ماده ۳۵، ماده ۹۰ تکرار ماده ۲۶، ماده ۹۱ تکرار ماده ۲۳، ماده ۹۴ تکرار ماده ۲۸ و ماده ۹۹ به نحوی تکرار ماده ۳۶ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی است.

۲-۳-۱۱- عدم توجه به ارفاق‌های قانونی

از مواردی که می‌تواند موجب تشویق به اصلاح فرد متهم به تخلف شود و تبعات اعمال تنبیه انضباطی نیز بر وی مترتب نباشد، استفاده از سازکارها و اهرم‌های

قانونی مانند ترک یا تعویق یا تعلیق صدور رأی توسط هیئت‌های انضباطی یا تعلیق یا معافیت از تنبیه انضباطی مقرر در آرای صادره از هیئت‌های انضباطی است؛ چنان‌که مقنن با احراز شرایطی در تعقیب کیفری متهم و یا در تعیین و تحمیل مجازات بر محکوم‌علیه، ابزارهای قانونی مانند ترک تعقیب (ماده ۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری)، بایگانی کردن پرونده (ماده ۸۰ همان قانون)، تعلیق تعقیب (ماده ۸۱ قانون پیش‌گفته)، معافیت از کیفر (ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی)، تعویق مجازات (ماده ۴۰ همین قانون)، تعلیق مجازات (ماده ۴۶ قانون پیش‌گفته) را پیش‌بینی کرده است؛ لیکن در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، دستورالعمل اجرایی آن و آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، برخی از این موارد مطرح نشده است.

در ماده ۱۳۰ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح اشاره شده است، هر مقامی که تنبیهی را مقرر می‌دارد؛ می‌تواند ضمن ابلاغ، اجرای آن را تا مدت سه ماه به تعویق اندازد؛ لیکن چنین موضوعی در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن پیش‌بینی نشده است. هم‌چنین به تجویز تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۳۶ دستورالعمل اجرایی آن، اختیارات هیئت‌های انضباطی منحصر به اعمال تنبیهات چهارگانه (محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت از خدمت یا اخراج از خدمت) نیست و در صورت تشخیص بر اعمال تنبیه خفیف‌تر، هیئت‌های انضباطی مجازند یکی از تنبیهات مقرر در آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح را اعمال کنند.

به استناد ماده ۲۶ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۹۰ دستورالعمل اجرایی آن، مقام پیشنهاد دهنده تنبیه می‌تواند به صورت کتبی از هیئت صادر کننده رأی قطعی تقاضا نماید که تمام یا قسمتی از تنبیه را لغو کند. در این صورت هیئت بدون رعایت تشریفات این دستورالعمل درخواست را بررسی و رأی جدید صادر می‌کند.

هم‌چنین در تبصره ۲ ماده ۱۳۰ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح آمده است که لغو تمام یا قسمتی از تنبیه انضباطی که مقرر شده است، از طریق مقام تنبیه کننده ابلاغ می‌شود.

مطابق ماده ۸۹ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، مقام پیشنهاد دهنده تنبیه انضباطی می‌تواند در تمام مراحل رسیدگی بدوی و پیش از صدور رأی از هیئت مربوط تقاضای استرداد پیشنهاد تنبیه را نماید. در این صورت هیئت مکلف است موضوع را از دستور کار خارج کند. هم‌چنین حسب ماده ۱۳۴ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، مقاماتی که تنبیه را مقرر داشته‌اند می‌توانند حین اجرای تنبیه انضباطی، چنان‌چه رفتار متخلف شایسته باشد، از بقیه یا قسمتی از تنبیه صرف نظر کنند.

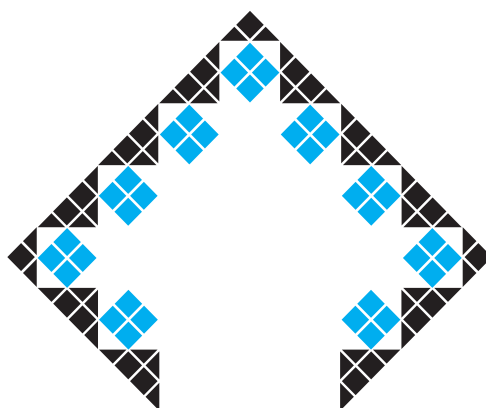
برآمد

- ۱- مقنن با تصویب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و متعاقباً با دستورالعمل اجرایی آن توسط ستاد کل نیروهای مسلح، به پراکندگی و نابسامانی چندین ساله در حوزه رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان شاغل در نیروهای مسلح، خاتمه داد و تا حد زیادی در شیوه رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح وحدت رویه ایجاد کرد. در این دو مقرر به تکیه بر موضوع عدالت محوری تلاش شده تا بستر مناسبی برای تحکیم مبانی نظم و انضباط و رعایت سلسله مراتب فرماندهی در نیروهای مسلح مهیا شود و از تضييع حقوق مادی و معنوی سازمان و کارکنان آن جلوگیری شود.
- ۲- در فرایند بررسی شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح و چگونگی صدور رأی در هیئت‌های انضباطی، نواقص و کاستی‌هایی ملاحظه می‌شود که لازم است این نواقص و ابهامات در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن مرتفع شود.
- ۳- برخی از مقررات دستورالعمل اجرایی فراتر از قانون است و در مواردی ممکن است موجب تضييع حقوق کارکنان در فرایند رسیدگی به پرونده تخلفاتی آنان شود. در این خصوص می‌توان به توسعه مقامات مجاز پیشنهاد دهنده تنبیه، توسعه صلاحیت برخی از هیئت‌های بدوی و تجدید نظر و شرایط خاص رسیدگی به شکایات کارکنان از اعمال و رفتار غیر قانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران اشاره کرد.
- ۴- در مرحله صدور رأی، در صورت تساوی آراء، ملاک رأی رئیس جلسه بیان شده است. این قاعده به خصوص در مواردی که رأی رئیس جلسه مبنی بر محکومیت متهم است و یا با رأی عضو قاضی حاضر در جلسه، مغایرت دارد، با معیارهای رسیدگی عادلانه و منصفانه مغایرت دارد و در این مورد راهکار تجدید جلسه تا حصول رأی اکثریت پیشنهاد می‌شود.
- ۵- در موضوع وکالت، مقررات و ابهامات مربوط به ابلاغ وقت رسیدگی به وکیل یا نماینده، حق تجدید نظر خواهی وکیل یا نماینده و امکان مطالعه و تصویربرداری از پرونده توسط شخص متهم نیاز به شفاف‌سازی دارد.
- ۶- رسیدگی بدوی هیئت‌های تجدید نظر باعث سلب حق تجدید نظر خواهی متهم می‌شود و در مواردی با مقررات قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مغایرت دارد. مناسب است صلاحیت هیئت‌های تجدید نظر در این مورد به هیئت‌های بدوی واگذار شود. جهت رعایت شئون مقام‌های خاص نیز می‌توان رسیدگی را به هیئت‌های ویژه بدوی یا هیئت‌های بدوی در سطح عالی نیروهای مسلح محول کرد.

فهرست منابع:

- ۱- کارمزدی، عبدالکریم، آیین دادرسی هیئت‌های رسیدگی به تخلفات انضباطی پایوران نیروهای مسلح و موجبات قانونی اخراج از خدمت، تهران: بوطیقا، ۱۳۸۹.
- ۲- یزدانیان، محمدرضا، «بررسی مقررات جدید هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح با رویکرد علمی و کاربردی»، مجله دادرسی، شماره‌های ۱۲۶ و ۱۲۷، ۱۳۹۷.
- ۳- کارمزدی، عبدالکریم، «نحوه رسیدگی به فعل یا ترک فعل پایوران که واجد دو عنوان مجرمانه و تخلف انضباطی باشد» مجله همراه، شماره ۷۳، ۱۳۸۶.
- ۴- دادسرای نظامی تهران، جزوه پاسخ به استعلامات قضایی ضابطین.
- ۵- کارمزدی، عبدالکریم، «جایگاه وکیل در هیئت‌های رسیدگی به تخلفات انضباطی و اداری کارکنان دولت»، مجله مأوی، شماره‌های ۸۰۴، ۸۰۵، ۱۳۸۷.

تحلیل جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی



سامان اوجاقلو شهبابی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

چکیده

جرم تصرف غیر قانونی در اموال عمومی و دولتی یکی از جرایم کارکنان دولت علیه دولت بوده و رکن لازم برای ارتکاب آن، وجود رابطه استخدامی بین فرد و دولت به مفهوم اعم است. مواد ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و مواد ۸۳ الی ۸۷ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ در دو حوزه مرتکبان غیر نظامی و نظامی جرم تصرف غیر قانونی در اموال عمومی و دولتی را جرم انگاری کرده است. هدف این نوشتار، بررسی تطبیقی ارکان و عناصر جرم مذکور، شرایط و اوضاع و احوال لازم برای تحقق جرم و مجازات آن در این دو قانون و همچنین شناسایی جرایم در حکم تصرف غیر قانونی در دیگر قوانین کیفری است.

واژگان کلیدی: تصرف غیر قانونی، اموال دولتی، کارکنان دولتی، نیروهای مسلح، تضییع حقوق، اهمال

درآمد

اختلاس و تصرف غیر قانونی در اموال دولتی نخستین بار در ماده ۱۵۲^(۱) قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ مورد حکم قرار گرفت؛ لیکن در سال ۱۳۵۵ با اصلاح موادی از قانون یادشده، ماده ۱۵۳^(۲) به جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی اختصاص یافت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۲ با تصویب قانون تعزیرات، ماده ۷۶^(۳) این قانون جانشین ماده ۱۵۳ قانون مجازات عمومی شد و سپس در سال ۱۳۷۵ با تصویب کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی، ماده ۵۹۸ این قانون به جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی اختصاص یافت. قانون گذار در سال ۱۳۸۲ نیز فصل هفتم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح را به فروش و حیف و میل و واگذاری اشیاء نظامی و اموال نیروهای مسلح اختصاص داد. این قانون در مواد ۸۳ الی ۸۷ ارکان، شرایط و شیوه مجازات این جرم را توصیف کرده است. در تعریف حقوقی تصرف غیر قانونی آمده است: تصرف غیرقانونی مترادف با تصرف عدوانی و اعم از غصب است؛ لیکن در حقوق کیفری دو معنی دارد؛ در یک معنی اعم از اختلاس و دیگر تصرفات غیر قانونی و عبارت از تصرف اموال دولتی بدون مجوز قانونی امنای دولت است؛ و در معنای خاص، تصرف اموال منقول دولت توسط کسی است که امین در حفاظت آنهاست (جعفری لنگرودی، ۱۳۳۷: ۷۳).

این نوشتار به بررسی جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی می‌پردازد و ارکان جرم را در قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و قانون

مجازات جرایم نیروهای مسلح بررسی می‌کند.

۱- رکن قانونی جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی

عنصر قانونی جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ است که مقرر می‌دارد: «هر یک از کارمندان و کارکنان ادارات و سازمان‌ها یا شوراهای یا شهرداری‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و یا وابسته به دولت و یا نهادهای انقلابی و بنیادها و مؤسساتی که زیر نظر ولی فقیه اداره می‌شوند و دیوان محاسبات و مؤسساتی که به کمک مستمر دولت اداره می‌شوند و یا دارندگان پایه قضایی و به طور کلی اعضاء و کارکنان قوای سه‌گانه و هم‌چنین نیروهای مسلح و مأمورین به خدمات عمومی اعم از رسمی و غیر رسمی و جوه نقدی یا مطالبات یا حوالجات یا سهام و سایر اسناد و اوراق بهادار یا سایر اموال متعلق به هر یک از سازمان‌ها و مؤسسات فوق‌الذکر یا اشخاصی که بر حسب وظیفه به آنها سپرده شده است را مورد استفاده غیر مجاز قرار دهد بدون آن که قصد تملک آنها را به نفع خود یا دیگری داشته باشد، متصرف غیر قانونی محسوب و علاوه بر جبران خسارات وارده و پرداخت اجرت‌المثل به شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم می‌شود و در صورتی که منتفع شده باشد، علاوه بر مجازات مذکور به جزای نقدی معادل مبلغ انتفاعی محکوم خواهد شد و هم‌چنین است در صورتی که به علت اهمال یا تفریط موجب تضییع اموال و جوه دولتی گردد و یا آن را به مصارفی برساند که در قانون اعتباری برای آن منظور نشده است و یا در غیر مورد معین یا زائد بر اعتبار مصرف نماید به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم می‌شود». در ماده ۸۵ همین قانون آمده است: «هر نظامی که به علت اهمال یا تفریط موجب نقص یا تضییع اموال مذکور در ماده ۸۴ این قانون شود و خسارت وارده بیش از مبلغ ده میلیون ریال باشد به حبس از سه ماه تا دو سال محکوم

منظور نشده یا در غیر مورد معین یا زائد بر اعتبار مصرف نموده باشد».

فصل هفتم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نیز به فروش و حیف و میل و واگذاری اشیاء نظامی و اموال نیروهای مسلح اختصاص یافته است. این قانون در مواد ۸۳ الی ۸۷ ارکان، شرایط و شیوه مجازات جرم تصرف غیر قانونی را توصیف کرده است. مطابق ماده ۸۳: «هر نظامی که اسلحه و مهمات یا وسایل و لوازم نظامی متعلق به دولت یا در اختیار دولت را که بر حسب وظیفه به او سپرده شده به مصرف غیر مجاز برساند یا مورد استفاده غیر مجاز قرار دهد یا بدون اجازه و بر خلاف مقررات در اختیار دیگری بگذارد یا به علت اهمال یا تفریط موجب نقص یا تضییع آنها گردد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد».

ماده ۸۴ این قانون نیز مقرر می‌دارد: «هر نظامی که سایر وسایل و اموال و جوه متعلق به دولت یا در اختیار دولت را که بر حسب وظیفه به او سپرده شده به مصرف غیر مجاز برساند یا مورد استفاده غیر مجاز قرار دهد یا بدون اجازه و برخلاف مقررات در اختیار دیگری بگذارد و یا آن را به مصارفی برساند که در قانون برای آن اعتباری منظور نشده است و یا در غیر مورد معین یا زائد بر اعتبار مصرف نماید به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم می‌شود». در ماده ۸۵ همین قانون آمده است: «هر نظامی که به علت اهمال یا تفریط موجب نقص یا تضییع اموال مذکور در ماده ۸۴ این قانون شود و خسارت وارده بیش از مبلغ ده میلیون ریال باشد به حبس از سه ماه تا دو سال محکوم

می‌شود. در صورتی که خسارت وارده کمتر از این مبلغ باشد، علاوه بر جبران خسارت وارده، با وی مطابق آیین‌نامه انضباطی رفتار می‌شود».

طبق ماده ۸۶: «تشخیص این که وسایل و لوازم مذکور در این فصل جزء وسایل و لوازم نظامی است، به عهده کارشناسان نظامی ذی‌ربط در هر مورد می‌باشد و دادگاه در صورت لزوم نظر کارشناسان مزبور را کسب خواهد کرد» و بالاخره ماده ۸۷ مقرر داشته است: «هرگاه اعمال مذکور در این فصل موجب اخلاف در نظام (به هم خوردن امنیت کشور) و یا شکست جبهه اسلام گردد مرتکب به مجازات محارب محکوم می‌شود».

۲- رکن مادی جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی

با توجه به آن چه در رکن مادی جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی بیان شد، اجزای رکن مادی این جرم به شرح زیر است.

۱-۲- موضوع جرم

موضوع جرم از عناصر مهم رکن مادی است و لذا تعیین آن از اهمیت به سزایی برخوردار است؛ چراکه رفتار مرتکب بر روی موضوع جرم واقع می‌شود یا برای به دست آوردن آن صورت می‌گیرد.

با توجه به مصداق‌های یاد شده مذکور در ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ موضوع جرم تصرف غیر قانونی شامل «مطلق اموال و وسایل تحصیل آن است» (حبیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۹) که عبارت است از: وجوه نقدی، مطالبات، حوالجات، سهام، اسناد و اوراق بهادار، اموال متعلق به سازمان‌ها و مؤسسات مذکور در ماده ۵۹۸ و اموال متعلق به اشخاص که بر حسب

وظیفه به کارمند سپرده شده است. با توجه به مواد ۸۳ و ۸۴ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، موضوع جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی عبارت است از: اسلحه و مهمات وسایل و لوازم نظامی (ماده ۸۳)، دیگر وسایل و اموال و وجوه متعلق به دولت یا در اختیار دولت (ماده ۸۴).

۲-۲- خصوصیت و شخصیت مرتکب

مرتکب جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی باید واجد یکی از خصوصیات زیر باشد:

نخست، کارمندان و کارکنان: با توجه به ذکر قید رسمی یا غیر رسمی بودن رابطه فی‌مابین اشخاص و ادارات متبوع آن‌ها می‌توان گفت که صرف وجود رابطه کارمندی برای اعمال ماده ۵۹۸ کفایت می‌کند و نوع آن اعم از رسمی، پیمانی و قراردادی مد نظر نیست.

دوم، دارندگان پایه قضایی: کارکنان شاغل در دادگستری‌ها و مراجع قضایی کشور با توجه به ماهیت وظایف به دو دسته کارمندان قضایی و کارمندان اداری تقسیم می‌شوند. دارندگان پایه قضایی «کسانی هستند که با شرایط لازم و تشریفات قانونی به منظور رسیدگی به دعاوی، جرایم و امور مربوط به صدور رأی، به استخدام قوه قضاییه درآمده‌اند؛ اعم از این که سپس در مشاغل ستادی قوه قضاییه دادگستری به خدمت مشغول شده و یا به عنوان قاضی نشسته و یا ایستاده (قضات دادرسی) انجام وظیفه می‌کنند» (شمس، ۱۳۸۰: ۱۷۲).

سوم، اعضاء و کارکنان قوای سه‌گانه: با توجه به عناوین واحدهای سازمانی به

نظر می‌رسد که گاه برخی از واحدهای مرکزی قوای سه‌گانه را نمی‌توان در قالب آن عناوین سازماندهی نمود، بدین لحاظ مقنن با آوردن عبارت «اعضاء و کارکنان قوای سه‌گانه» به شمول کلیه اعضاء و کارکنان قوای سه‌گانه در حکم ماده تصریح کرده است.

چهارم، کارکنان نیروهای مسلح: در حال حاضر مقررات ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) نسبت به نظامیان مجری نبوده و در مورد جرم تصرف غیرقانونی نظامیان مواد ۸۳ الی ۸۷ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۳ اعمال می‌شود.

پنجم، مأمورین به خدمات عمومی: بر اساس نظریه مشورتی شماره ۳۳۴۸/۷ مورخ ۱۳۹۸/۸/۲۱ اداره حقوقی قوه قضاییه قانون راجع به محاکمه و مجازات مأمورین به خدمات عمومی مصوب ۱۳۱۵ از جمله ماده ۳ قانون موصوف نسخ شده است و در تعیین مصادیق «مأمورین به خدمات عمومی» نیز به عنوان قانون قابلیت رجوع و استناد ندارد و مأمورین به خدمات عمومی کلیه کسانی هستند که در مؤسسات تحت نظارت دولت که عهده‌دار یک یا چند امر عمومی بوده و جنبه عام‌المنفعه دارند خدمت می‌کنند.

در حال حاضر مواد ۸۳ الی ۸۶ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) در مورد سمت و شخصیت مرتکب جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی تخصیص زده و افراد نظامی از شمول ماده ۵۹۸ خارج‌اند و بر اساس قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مرتکب جرم تصرف غیر قانونی الزاماً

باید از اعضای نیروهای مسلح اعم از پایور و وظیفه باشد.

۲-۳- رفتار مرتکب

در جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی رفتار مرتکب با توجه به مصادیقی که تحت عنوان اقدام مرتکب در ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) ذکر شده است، می‌تواند فعل یا ترک فعل باشد (ولدیگی، ۱۳۸۸: ۴۳). در این قسمت از نوشتار رفتارهای مجرمانه تشکیل دهنده جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲-۳-۱- استفاده غیر مجاز از وجوه نقدی، مطالبات و ... متعلق به سازمان‌های مشمول قانون

منظور از استفاده غیر مجاز این است که مرتکب وجوه یا اموال مورد نظر را به صورت غیر قانونی و بدون این که مجوز قانونی داشته باشد مورد استفاده قرار دهد. به عنوان مثال، از اتومبیل اداری که برای انجام امور محوله اداری به او سپرده شده است استفاده شخصی کند؛ بنابراین اگر یکی از کارکنان دولت یا مأموران به خدمات عمومی وجوه نقدی یا مطالبات یا حوالجات یا سهام و سایر اسناد و اوراق بهادار یا سایر اموال متعلق به هر یک از سازمان‌ها و مؤسسات مذکور در ماده ۵۹۸ را که حسب وظیفه به او سپرده شده است بدون مجوز قانونی مورد استفاده قرار دهد، مرتکب جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی شده است.

رأی شماره ۳۰۶ مورخ ۱۳۷۱/۶/۱۱ صادره از شعبه شانزدهم دیوان عالی کشور بیان داشته است: «اقرار متهم در نگهداری مبلغ ۱۷۵۰۰ ریال بهای کابل فروخته شده در کشوی میز خود

از مصادیق ماده ۷۶ (۵۹۸ فعلی) قانون تعزیرات است». از استدلال مذکور چنین استنباط می‌شود که صرف عدم واریز بهای کابل فروخته شده توسط کارمند شرکت برق به حساب دولت و نگهداری آن در کشوی میز خود ولو منجر به انتفاع شخصی نیز نشده باشد، برای انطباق عمل نامبرده با جرم تصرف غیرقانونی کفایت می‌کند. از طرفی طبق بخشنامه شماره ۱/۸۲/۲۰۰۵ مورخ ۱۳۸۲/۱۲/۲۳ رئیس قوه قضاییه به واحدهای قضایی کشور: «نگهداری وجوه نقدی نزد کارمندان امور مالی و دفتر اجرای احکام به جای واریز آن به حساب‌های مربوطه مترادف استفاده شخصی و واجد جنبه کیفری است». بر همین مبنا در تصرف غیر قانونی از اموال دولتی، انتفاع مرتکب شرط نیست.



مصرف وجوه دولتی صرفاً در چارچوب مقررات مجاز بوده و تعدی از حدود مقررات تحت عنوان کلی مصرف غیر مجاز، تصرف غیر قانونی محسوب می‌شود و هرگونه پرداخت و هزینه کردن وجوه دولتی در محل‌هایی که فاقد اعتبار مصوب است، جرم تصرف غیر قانونی است.



۲-۳-۲- استفاده غیر مجاز از اموال و وجوه متعلق به اشخاص

نوع دیگر استفاده از اموال مذکور در جرم تصرف غیر قانونی، آن است که اموال و وجوه مورد تصریح قانون‌گذار متعلق به دولت و سازمان‌های وابسته به آن نیست؛ بلکه به اشخاص اعم از

حقیقی و حقوقی تعلق دارد که حسب وظیفه به مأمور دولت سپرده شده است و اگر مأمور دولت این وجوه و اموال را مورد استفاده غیر مجاز قرار دهد، مشمول جرم تصرف غیر قانونی می‌شود. واژه «سپردن» به این معنا است که چیزی به دیگری بدهد تا آن را نگهداری کند. با دقت در این واژه می‌توان گفت که:

اولاً، سپردن به کارمند دولت، یعنی کسی که بین او و دولت نوعی از انواع رابطه استخدامی حاکم است، باید به سبب انجام وظیفه و به صفت کارمند دولت یا مأمور به خدمات عمومی باشد نه غیر آن؛ مانند این که کارمند اداره مخابرات در خارج از ساعات موظف اداری یا به هنگام مرخصی استحقاقی و یا حتی مرخصی بدون حقوق، مبادرت به انجام معاملاتی نظیر خرید و فروش گوشی تلفن همراه در بازار می‌کند و دیگری گوشی تلفن همراه خود را برای فروش یا تعمیر و یا هر امر دیگری نزد او می‌سپارد. اگر این کارمند از مال مذکور استفاده‌ای کند که مسبوق به رضایت قبلی مالک نباشد، نمی‌توان او را به عنوان تصرف غیر قانونی تحت تعقیب قرار داد؛ چراکه مال حسب وظیفه به او سپرده نشده است؛ اما اگر همین کارمند در اجرای وظایف اداری گوشی تلفن همراه را از ارباب رجوع دریافت کند تا عملیات خاصی را حسب وظیفه اداری روی آن انجام دهد؛ مثل این که کد خاصی را وارد کند یا آن را در شبکه ثبت و راه‌اندازی کند و سپس به صاحبش مسترد دارد، اما در اثنای کار از آن استفاده کند، مرتکب جرم تصرف غیر قانونی شده است.

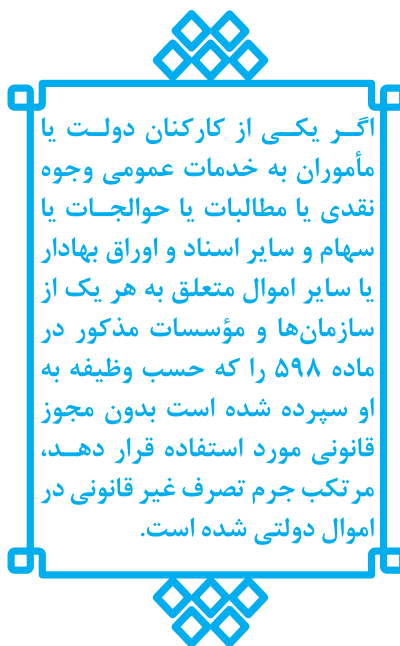
بنابراین سپردن وجوه و اموال مذکور در ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) باید به کارمند دولت و نیز به سبب انجام وظیفه باشد. برای مثال اگر ارباب رجوع یک سازمان دولتی که برای انجام کار اداری به کارمندی مراجعه کرده و از او بخواهد تا مراجعه مجدد وی به کارمند، کیف دستی او که حاوی مقداری وجه نقد است را برایش نگهداری کند و در مراحل بعدی متوجه شود اموال مورد استفاده کارمند قرار گرفته است، چون امر سپردن به سبب انجام وظیفه اداری کارمند صورت نگرفته، عمل او غیر قانونی نخواهد بود (حسینی، ۱۳۹۰: ۷۶)، اما اگر همین عمل سپردن به احدی از کارکنان انتظامات ورودی یکی از دستگاه‌های دولتی صورت پذیرد که برابر ضوابط اداری و شرح وظایف موظف به اخذ برخی اموال ارباب رجوع نظیر گوشی تلفن همراه است، در صورت استفاده، عمل مرتکب تصرف غیر قانونی در اموال دولتی و مشمول ماده ۵۹۸ خواهد بود.

۲-۳-۳- تضییع اموال و وجوه دولتی به علت اهمال یا تفریط

منظور از تضییع اموال و وجوه دولتی به علت اهمال یا تفریط، آن است که هر یک از افراد مندرج در صدر ماده ۵۹۸ به علت اهمال یا تفریط خود موجب از بین رفتن یا تلف کردن یا خراب شدن مال یا وجه مورد نظر شوند؛ بنابراین اهمال و تفریط منجر به تضییع مال از مصادیق جرایم غیر عمدی است.

غفلت مترادف تفریط و نوعی تخطی غیر عمدی است و ترک فعلی است که باید انجام می‌شد و توقع آن عرفاً از فاعل عمل می‌رفت.

تفریط عبارت است از ترک کردن عملی که باید انجام شود؛ مانند آن که اتومبیل را در مواقع لزوم در گاراژ نگذارد یا به حیوان علوفه نهد یا حیوان را در مواقع لازم به اصطبل نبرد.



واژه‌های اهمال و تفریط مترادف هستند و نوعی تقصیر به شمار می‌روند. تقصیر نیز اعم از تفریط و تعدی است؛ لیکن قانون‌گذار در ما نحن فیه صرفاً یک نوع از تقصیر را که ترک فعل است (تفریط) مد نظر قرار داده و در صورتی که اهمال یا تفریط مستخدم علت تضییع اموال دولتی باشد او را به مجازات تصرف غیر قانونی محکوم کرده است؛ اما نوع دیگر تقصیر احتمالی مأمورین دولتی یعنی تعدی را که از نوع فعل است مورد توجه قرار نداده است؛ لذا اگر تضییع اموال دولتی مستند به تعدی مأمور دولتی باشد، از شمول ماده ۵۹۸ و عنوان تصرف غیر قانونی در اموال دولتی خارج است؛ زیرا تضییع عمدی اموال و وجوه دولتی از سوی کارمندان دولت در حکم اختلاس است و مرتکب

به مجازات مختلس محکوم می‌شود؛^(۴) بنابراین هرگاه کارمند دولت یا مأمور به خدمات عمومی در حفظ و نگهداری اموال دولتی و عمومی که به وی سپرده شده است اهمال یا تفریط کند و به سبب این اهمال یا تفریط اموال و وجوه مذکور تضییع شود، عمل وی از مصادیق جرم تصرف غیر قانونی خواهد بود.

تضییع اموال دولتی متفاوت از ایراد خسارت است. دقت در این تفاوت می‌تواند عنوان مجرمانه مرتکب را محو و وی را صرفاً مشمول قوانین مدنی و ملزم به جبران خسارت کند. اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۷/۸۹۹۴ مورخ ۱۳۷۹/۱۱/۱۳ چنین اظهار کرده است: «آنچه در ماده ۵۹۸ ذکر شده، تضییع اموال و وجوه دولتی است و تضییع اخص خسارت است؛ بنابراین خساراتی که موجب تضییع و از بین رفتن اموال دولتی نباشد، از مصادیق ماده مذکور خارج است؛ هر چند که وارد کننده خسارت ضامن آن خواهد بود».

شعبه ۴ دادگاه تجدید نظر استان اصفهان نیز طی دادنامه شماره ۱۷۰۱ مورخ ۱۳۸۳/۸/۱۸ چنین استدلال کرده است: «به صراحت مقررات ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی، اهمال و سهل‌انگاری مدیر عامل شرکت و معاون تدارکاتی وقت در نگهداری اموال دولتی که موجب تضییع آن‌ها از جمله آتش گرفتن دو دستگاه چیلر و نگهداری کابل‌های گران قیمت در محوطه نامناسب، قانوناً در حکم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی و مشمول مجازات مربوط به آن است».

۲-۳-۴- مصرف غیر مجاز وجوه دولتی

ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) در ادامه احصاء رفتار مرتکب جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی، سه حالت را برای مصرف غیرمجاز وجوه دولتی متصور شده است که عبارت است از: نخست، مصرف وجوه و اموال دولتی در مواردی که در قانون اعتباری برای آن پیش‌بینی نشده است؛

دوم، مصرف وجوه و اموال دولتی در غیر موارد معین؛ سوم، مصرف زاید بر اعتبار.

با توجه به تفاوت‌های اساسی سه نوع مصرف غیر مجاز مذکور و ضرورت تفکیک حالات سه‌گانه مصرف غیر مجاز وجوه و اموال دولتی، این موارد به طور جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف- مصرف^(۵) وجوه دولتی در مواردی که در قانون اعتباری^(۶) برای آن پیش‌بینی نشده است.

دولت در بودجه سنواتی کلیه درآمدها و پرداخت‌ها و محل اخذ و مصرف آن‌ها را معین می‌کند و کارکنان دولت نیز موظفاند در چارچوب اعتبارات بودجه هر وجهی را در محل مشخص و معین خود خرج کنند، لذا هرگونه پرداخت و هزینه در مواردی که قانون آن را ممنوع کرده است، از مصادیق مصرف در مواردی است که در قانون اعتباری برای آن منظور نشده و هزینه کردن در مواردی که اعتباری برای آن در نظر گرفته نشده است، تصرف غیر قانونی در وجوه دولتی محسوب می‌شود؛^(۷) مانند این‌که برای خرید کامپیوتر هیچ‌گونه بودجه‌ای در نظر گرفته نشده باشد ولی مسئولان مربوطه با استفاده از اعتباری

انجام می‌شود باید در چارچوب این موافقت‌نامه باشد و در غیر این صورت مشمول ماده ۵۹۸ می‌شود؛ مانند این‌که در موافقت‌نامه پیش‌بینی شده باشد که اتومبیل داخلی خریداری شود، اما اتومبیل خارجی اکتیایع شود؛ بنابراین مصرف وجوه دولتی در غیر مورد معین زمانی مصداق پیدا می‌کند که مسئولان ذی‌ربط به جای تبعیت از قوانین مربوط و مصرف وجوه در موردی که قانون به صراحت بیان کرده است، وجوه دولتی را برای موارد دیگر و در محل‌های متفاوت با آنچه مقنن مرقوم داشته است صرف کنند.

ج- مصرف زاید بر اعتبار

مصرف زاید بر اعتبار، عبارت است از به مصرف رساندن وجوه دولتی اضافه بر آنچه که قانون‌گذار معین کرده و اجازه داده است؛ به عبارت دیگر «کارمند وجوه و اموال دولتی را زاید بر اعتبار مصوبه مورد استفاده غیر مجاز قرار می‌دهد»؛ مانند آن که اعتبار مصوب جهت خرید کاغذ برای یک سال در اداره‌ای ده هزار تومان باشد و مسئول یا مسئولان آن اداره برای همان سال به میزان بیشتر از آن کاغذ خریداری کنند و بدین ترتیب از وجوهی که در اختیار دارند بیش از میزان مصوب به مصرف برسانند.

با توجه به ماهیت واژه مصرف و ارتباط موضوع با واژه اعتبار می‌توان نتیجه گرفت که مصرف فقط ناظر بر وجوه نقدی است که به اعتبار وجود مجاری قانونی قابل هزینه است (ولیدی و قنبری، ۱۳۸۵: ۳۱). در قوانین بودجه سالیانه اعتبارات تمامی دستگاه‌های اجرایی و هم‌چنین محل مصرف آن‌ها

که اصولاً برای هزینه کردن در دیگر امور پیش‌بینی نشده است، اقدام به خرید کامپیوتر کنند؛ بنابراین مصرف وجوه دولتی صرفاً در چارچوب مقررات مجاز بوده و تعدی از حدود مقررات تحت عنوان کلی مصرف غیر مجاز، تصرف غیر قانونی محسوب می‌شود و هرگونه پرداخت و هزینه کردن وجوه دولتی در محل‌هایی که فاقد اعتبار مصوب است، جرم تصرف غیر قانونی است. قانون‌گذار در قوانین بودجه سنواتی و در مقرر قانونی مذکور واژه مصرف را مقید به محدوده اعتبار کرده است و بر این مبنا پرداخت‌ها و مصرف وجوه دولتی تنها وقتی مجاز و قانونی شمرده می‌شود که از طریق قانونی و به استناد مجوزهای صادره شده از سوی مقامات ذی‌صلاح و در چارچوب اعتبارات مندرج در بودجه سنواتی و موافقت‌نامه‌های منعقد شده بین سازمان‌های دولتی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مصرف شود.

ب- مصرف وجوه دولتی در غیر مورد معین

از جمله تعدیات و تقصیراتی که در دستگاه‌های دولتی مرسوم است، عدم رعایت موارد مصرف وجوه تخصیصی به موارد معین شده در قانون است. این امر سبب تزلزل در برنامه‌ریزی و نهایتاً عدم توفیق دولت در رسیدن به اهداف برنامه‌های توسعه‌ای است. در قوانین بودجه و دیگر قوانین مالی و محاسباتی، محل مصرف وجوه معین شده و دستگاه اجرایی باید شرح عملیات خود را در قالب موافقت‌نامه‌ای که میان دستگاه اجرایی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تنظیم می‌شود پیش‌بینی کند و کلیه هزینه‌هایی که در دستگاه‌های اجرایی

مشخص می‌شود و دستگاه‌های اجرایی موظفانند صرفاً در چارچوب ماده ۲ قانون محاسبات عمومی کشور نسبت به مصرف اعتبارات خود اقدام کنند. بودجه برنامه مالی یک ساله دولت است و از اصلی‌ترین ویژگی‌های این برنامه، ایجاد تعهدات و انجام پرداخت‌ها در محدوده اعتبارات است و بایستی به کیفیتی اجرا شود که پرداخت‌های انجام شده جهت خرید کالاها و خدمات که مورد استفاده دستگاه‌های اداری است و به طور کلی هرگونه هزینه کرد منطبق با پیش‌بینی‌ها و اجازه داده شده به وسیله قانون بودجه باشد. بر همین اساس است که قانون اساسی در اصل پنجاه و پنجم، دیوان محاسبات را مأمور رسیدگی به این امر می‌داند که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکند و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد.

در پایان این بخش لازم به ذکر است که رفتارهای مجرمانه تشکیل دهنده جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی در دو قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) و مجازات جرایم نیروهای مسلح یکسان است و اختلاف این دو قانون در رکن رفتار، فقط در رفتار «در اختیار دیگری قرار دادن» است که در ماده ۸۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح به آن تصریح شده است.

جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی در تمامی اقسام خود، از جمله جرایم مطلق است و تحقق آن مشروط به ایجاد نتیجه خاصی نیست بلکه به محض ارتکاب عمل مجرمانه صرف نظر از ایجاد نتیجه (ضرر رساندن به دولت یا اشخاص)، جرم محقق شده است؛ حتی اگر عمل مرتکب به سود دولت یا شخص

نیز بینجامد، جرم مذکور واقع می‌شود. قانون‌گذار در ماده ۵۹۸ بیان نموده که مرتکب جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی: «قصد تملک اموال مذکور را ندارد، خواه به نفع خود و خواه به نفع دیگری»؛ بنابراین چنانچه تصرف غیر قانونی با قصد تملک و تصاحب به نفع خود یا دیگری صورت گیرد عنوان اختلاس بر آن بار می‌شود.

۳- رکن روانی

مقنن اعمال و رفتارهای مختلف و متنوعی را تحت عنوان جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی قرار داده است که به اعتبار تفاوت در عنصر مادی و حالات مذکور، عنصر معنوی نیز در حالات مختلف متفاوت خواهد بود. به همین جهت به بررسی عنصر معنوی جرم مذکور در هر یک از حالات مورد نظر قانون‌گذار می‌پردازیم.

۳-۱- در استفاده غیر مجاز

جرم تصرف غیر قانونی در این حالت از زمره جرایم عمدی است و شخص مرتکب در ارتکاب جرم باید علم و عمد داشته باشد.

۳-۲- در تضییع اموال و وجوه دولتی ناشی از اهمال یا تفریط

جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی در این حالت از جرایم غیر عمدی است و رکن روانی آن بی‌مبالاتی مأمور دولت است؛ بنابراین همین قدر که انباردار توجه کافی به انبار و ساختمان آن نکند و در اثر نفوذ آب یا ورود حیوانات موزی، وسایل موجود در انبار تلف و ضایع شود یا مواد غذایی موجود در سردخانه یا یخچال به جهت غفلت او در اتصال جریان برق فاسد و ضایع شود یا علوفه‌ای که در خارج از انبار است

را پیش از فرا رسیدن فصل بارندگی به داخل انبار سرپوشیده انتقال ندهد، مرتکب این جرم شده است. تصرف غیر قانونی اصولاً از جرایم عمدی است، اما قانون‌گذار به طور استثناء تحقق آن را بر اثر اهمال و سهل‌انگاری کارمند دولت نیز پیش‌بینی کرده است. در صورتی که مرتکب وجوه و اموال دولتی را عمد و با سوء نیت تضییع کند، از شمول ماده ۵۹۸ خارج است و برابر تبصره ۱ ماده ۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس، ارتشاء و کلاهبرداری مرتکب به مجازات اختلاس محکوم خواهد شد.^(۸)

در صورتی که در تضییع اموال دولتی اهمال یا تفریطی از سوی مرتکب صورت نگیرد و اموال و وجوه مورد نظر قانون‌گذار در اثر عواملی غیر از اراده فرد نظیر قوه قهریه (فورس ماژور) مانند زلزله، سیل، طوفان و آتش‌سوزی و دیگر بلایای طبیعی تلف شود، مستخدم دولت که این اموال به او سپرده شده است مسئولیت کیفری، مدنی یا انضباطی نخواهد داشت؛ چراکه فعل تضییع و تلف قابل استناد به وی نیست.

۳-۳- در مصرف غیر مجاز وجوه دولتی

از جمله مصادیق جرم تصرف غیر قانونی، مصرف غیر مجاز است که دارای چند جرم زیرشاخه به شرح زیر است: نخست، مصرف غیر مجاز وجوه دولتی در جاهای فاقد اعتبار قانونی؛ دوم، در غیر موارد معین؛ سوم، زاید بر اعتبار، این اعمال در صورتی جرم محسوب می‌شود که مرتکب عمداً آن را انجام دهد و به عبارتی تمامی این جرایم، عمدی محسوب می‌شود.

۴- ضمانت اجرای جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی

مجازات جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی در ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) برای همه موارد یکسان نیست و بسته به این که مرتکب خود از ارتکاب رفتار مجرمانه منتفع شده باشد یا خیر، متفاوت است؛ بنابراین می‌توان گفت که مجازات اصلی این جرم دو نوع ساده و مشدده است و علت تشدید آن نیز با توجه به صراحت قانون، «انتفاع مجرم» است.^(۹) همان‌طور که بیان شد، ضرر دولت در اعمال مجازات این جرم شرط نیست و چه بسا ممکن است در تصرف غیر قانونی نفعی نیز عاید دولت شود ولی باز هم چون استفاده غیر قانونی یا مصرف در غیر موارد توافق شده صورت گرفته است، جرم محقق است؛ چراکه منطق عمده مجازات تصرف غیر قانونی، توجه رعایت قواعد آمره است که در قانون بودجه و اعتبارات عمومی ملحوظ است و جنبه نظم عمومی دارد.

مجازات (مشدد) جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی، جزای نقدی نسبی است؛ چراکه مقدار مقطوعی برای آن تعیین نشده و میزان آن به مقدار مبلغ انتفاعی محکوم بستگی دارد. مسلماً هر چه میزان مبلغ انتفاعی مرتکب از جرم مذکور بیشتر باشد، به همان میزان جزای نقدی که معادل آن تعیین شده است بیشتر خواهد بود.

مجازات جرم تصرف غیر قانونی در اموال عمومی و دولتی در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲، نیز طی مواد ۸۳ الی ۸۷ تعیین شده است که با توجه به ذکر این مواد، از تکرار خودداری می‌شود.

۵- جرایم در حکم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی

جرایم در حکم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی به جرایمی اطلاق می‌شود که از حیث عناصر متشکله واجد شرایط تام جرم تصرف غیر قانونی نیستند ولی از نظر حکم قضیه و مجازات و آثار و تبعات ناشی از آن، تصرف غیر قانونی تلقی شده‌اند. مصادیق این جرایم عبارت است از:

نخست، ماده ۲ قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری - صنعتی مصوب ۱۳۷۲: «درآمد سازمان‌های مناطق آزاد صرفاً بایستی در چارچوب بودجه سالیانه که به تصویب هیئت وزیران می‌رسد هزینه گردد. کمک‌های سازمان جهت عمران و آبادانی سایر نواحی (با اولویت نواحی هم‌جوار) صرفاً با تصویب هیئت دولت امکان‌پذیر بوده و هر گونه کمک دیگری تصرف غیر قانونی در اموال عمومی محسوب خواهد شد».

دوم، طبق ماده ۱ و تبصره ۲ ماده ۲ قانون پیش‌گیری و مبارزه با خطرات سیل مصوب ۱۳۴۸:

ماده ۱: «به منظور حفظ جان و مال مردم از خطرات سیل و تأمین بهداشت عمومی، وزارت کشور مکلف است بلافاصله پس از تصویب این قانون کلیه اقدامات لازم را برای حفظ و اصلاح و احداث مسیل و سیل برگردان و کشیدن کانال فاضلاب به عمل آورده و از کلیه اراضی و مستحدثات و ساختمان‌های متعلق به دولت و مؤسسات یا اشخاص اعم از حقیقی و یا حقوقی در هر نقطه که برای تأمین منظورهای مذکور ضرورت داشته باشد استفاده نموده و تعرف یا تملک نماید. در نقاطی که شهرداری

وجود دارد اراضی و مستحدثات و ساختمان‌های مورد تصرف یا تملک از طرف وزارت کشور در اختیار شهرداری قرار خواهد گرفت تا شهرداری خسارت مربوط را به ترتیب مقرر در این قانون بپردازد...».

تبصره ۲ ماده ۲: «کلیه عواید حاصل منحصراً برای مصارف مقرر در این قانون اختصاص داشته و در صورت تخلف عمل مرتکب در حکم تصرف غیر قانونی در اموال دولت می‌باشد».

سوم، مواد ۱۹ و ۲۶ قانون معادن مصوب ۱۳۷۷:

ماده ۱۹: «هر کس بدون اخذ پروانه اکتشاف یا بهره‌برداری و یا اجازه برداشت اقدام به حفاری اکتشافی، استخراج، برداشت و بهره‌برداری مواد معدنی نماید، متصرف در اموال عمومی و دولتی محسوب می‌شود و با او برابر قوانین و مقررات مربوط رفتار خواهد شد. در این موارد مأموران انتظامی موظف‌اند حسب درخواست وزارت معادن و فلزات بلافاصله از این‌گونه عملیات جلوگیری و متهم یا متهمان را برای صدور حکم به مراجع قضایی معرفی نمایند. وزارت معادن و فلزات مکلف است ضمن انجام اقدامات لازم به موقع درخواست ضرر و زیان ناشی از جرم را به مرجع قضایی مربوط تسلیم نماید... تبصره ۲ (الحاقی ۱۳۹۰) - هرگونه تصرف اشخاص حقیقی یا حقوقی در محدوده دارای مجوز عملیات معدنی بدون داشتن حکم از مراجع قضایی تصرف عدوانی محسوب می‌شود...»

تبصره ۳ (الحاقی ۱۳۹۰) - مزاحمت اشخاص حقیقی یا حقوقی به نحوی که مانع عملیات معدنی شود جرم تلقی و

مجرم ضمن جبران خسارت به حبس از یک ماه تا شش ماه و یا پرداخت جریمه نقدی معادل دو برابر خسارت وارده محکوم می‌شود».

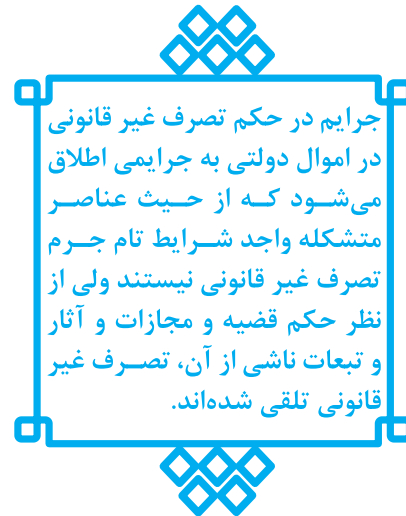
صدر ماده ۱۹ فوق‌الذکر و تبصره ۲ این ماده، دو فرض را از یکدیگر تفکیک نموده است:

فرض نخست، اکتشاف یا بهره‌برداری یا برداشت مواد معدنی بدون اخذ پروانه در محدوده‌ای که هنوز دارای مجوز عملیات معدنی نیست. در این فرض چون محدوده مذکور بر اساس مجوز به اشخاص حقیقی یا حقوقی واگذار نشده است، جزء اموال عمومی و دولتی محسوب می‌شود و بنابراین هرگونه اقدام در راستای ماده ۱۹، جرم تصرف در اموال عمومی و دولتی محسوب می‌شود.

فرض دوم، اکتشاف، بهره‌برداری یا برداشت مواد معدنی بدون اخذ پروانه در محدوده دارای مجوز عملیات معدنی، در این فرض چون محدوده مذکور بر اساس مجوز به اشخاص حقیقی یا حقوقی واگذار شده است، جزء اموال عمومی و دولتی محسوب نمی‌شود و بنابراین هرگونه اقدام در راستای تبصره ۲ ماده ۱۹، جرم تصرف عدوانی محسوب می‌شود.

ماده ۲۶ قانون معادن مقرر داشته است: «محدوده‌های مربوط به اکتشافات، استخراج و انباشت و بهره‌برداری مواد معدنی و دفع مواد باطله واقع در منابع ملی بنا به تقاضای وزارت صنعت، معدن و تجارت توسط سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری کشور ثبت می‌گردد. مساحت این محدوده‌ها که در مجوز صادره قید می‌شود، به

عرصه عملیاتی معدن مربوط است و تا پایان عمر معدن به صورت اموال عمومی در اختیار وزارت صنعت، معدن و تجارت قرار دارد و هرگونه عملیات خارج از موارد مندرج در مجوزهایی که صادر می‌شود به منزله تصرف در اموال عمومی محسوب می‌گردد».



چهارم، لایحه قانونی راجع به پرداخت پاداش به کارکنان دولت مصوب ۱۳۹۸ که آورده است: «با توجه به مفاد تبصره ۲۴ قانون بودجه سال ۱۳۵۸ اجازه داده می‌شود به کارکنان دستگاه‌های دولتی مشمول تبصره مذکور به شرط رضایت از خدمات آنان در سال جاری معادل یک ماه حقوق و فوق‌العاده شغل یا مزایای مستمر به عنوان پاداش به نسبت مدت خدمت در سال پرداخت شود. تبصره ۴- جز موارد فوق‌الذکر تأمین و پرداخت هرگونه وجهی به عنوان پاداش و عیدی از هر محل به کارکنان شاغل دستگاه‌های دولتی مشمول تبصره فوق‌الذکر در سال ۱۳۵۸ به کلی ممنوع و پرداخت آن در حکم تصرف غیر قانونی در وجوه و اموال دولتی می‌باشد».

پنجم، تبصره ۲ ماده ۴ قانون اصلاح موادی از قانون اساسنامه جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۴: «کلیه ارگان‌ها، نهادها سازمان‌های دولتی، نیروهای نظامی و انتظامی موظفانند ظرف مدت یک سال از تصویب این قانون نسبت به تخلیه ساختمان‌ها، املاک و مستغلات جمعیت و تحویل آن اقدام نمایند. در غیر این صورت تصرف غیر قانونی محسوب گردیده و دادگاه‌ها خارج از نوبت نسبت به صدور حکم تخلیه مبادرت خواهند نمود».

ششم، ماده ۳ قانون مجازات متخلفین از تعرفه نرخ حمل کالا و مسافر، مصوب ۱۳۶۷: «پرداخت هرگونه وجه اضافه از تعرفه نرخ حمل کالا و مسافر از ناحیه شرکت‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات دولتی تحت هر عنوان از قبیل پاداش نقدی یا جنسی ممنوع بوده و در صورت تخلف، متخلف یا متخلفین در مورد پرداخت اضافه از نرخ مقرر در حکم متصرف غیر قانونی در اموال دولتی محسوب می‌شوند و حسب مورد طبق قوانین و مقررات مربوط تحت تعقیب قرار خواهند گرفت». هفتم، قانون‌گذار برای حمایت از کالا و کارگشایان دادگستری اقدام به تشکیل صندوق مالی خاصی در این قانون کرده است و اموال این صندوق در حکم اموال دولت تلقی می‌شود. ماده ۱۷ قانون تشکیل صندوق حمایت و کالا و کارگشایان دادگستری مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات سال ۱۳۷۵ مقرر می‌دارد: «هرگونه برداشت یا تصرف غیر قانونی از وجوه یا اموال صندوق در حکم اختلاس یا تصرف غیر قانونی در اموال دولت است».

هشتم، تبصره ۳ ماده واحده قانون ممنوعیت ادامه تحصیل کارگزاران کشور در ساعات اداری، مصوب ۱۳۷۲: «استفاده از بودجه و امکانات دولتی مانند وسیله نقلیه، راننده، هزینه ایاب و ذهاب برای ادامه تحصیل ممنوع می‌باشد و با متخلف به عنوان متصرف غیر قانونی در اموال دولتی برابر قوانین و مقررات مربوطه عمل خواهد شد». نهم، ماده ۵ لایحه قانونی نحوه استفاده از اتومبیل‌های دولتی و فروش اتومبیل‌های زائد مصوب ۱۳۵۸: «استفاده غیر مجاز از اتومبیل دولتی مشمول مقررات تصرف غیر قانونی در اموال دولت بوده و در این مورد استفاده‌کننده و راننده مسئول خواهند بود».

برآمد

۱- قانون‌گذار در هیچ‌یک از دو قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ تعریف شفاف و صریحی از جرم تصرف غیر قانونی در اموال دولتی ارائه نکرده و صرفاً به ذکر مصادیق و رفتارهای آن پرداخته است.

۲- مرتکب این جرم الزاماً بایستی مستخدم دولت و یا از اشخاص مصرح در قانون باشد.

۳- از ویژگی‌های جرم مذکور، شباهت آن به جرم اختلاس است؛ زیرا در هر دو جرم مرتکبین یکسان (مستخدم دولت) بوده و عنصر امین بودن نسبت به مال به حسب وظیفه نیز در هر دو یکسان است؛ ولی باید گفت مرتز تمییز اختلاس از این جرم، تملک یا عدم تملک مال دولتی است؛ با این توضیح که در اختلاس مرتکب مال دولت را تملک می‌کند، ولی در جرم تصرف غیر قانونی، مرتکب مال دولتی را به ملکیت خود در نمی‌آورد و صرفاً یکی از رفتارهای مصرح در قانون (مصرف غیر مجاز و جوه دولتی در محل فاقد اعتبار قانونی، در غیر موارد معین، زاید بر اعتبار و ...) را مرتکب می‌شود.

۴- تصرف غیر قانونی می‌تواند به صورت عمدی و غیر عمدی واقع شود و جرم مطلق است که برای تحقق آن، وقوع ضرر و نتیجه خاصی لازم نیست.

پی‌نوشت‌ها:

۶- قانون محاسبات عمومی کشور مصوب سال ۱۳۶۶ در ماده ۷، اعتبار را چنین تعریف می‌کند: «اعتبار عبارت است از مبلغی که برای مصرف یا مصارف معین به منظور نیل به اهداف و اجرای برنامه‌های دولت به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌رسد».

۷- به عنوان نمونه رجوع شود به بند ۶ تبصره ۲ قانون بودجه سال ۱۳۸۵.

۸- «در صورت اتلاف عمدی مرتکب علاوه بر ضمان به مجازات اختلاس محکوم می‌شود».

۹- «... متصرف غیر قانونی محسوب و علاوه بر جبران خسارات وارده و پرداخت اجرت‌المثل به شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم می‌شود و در صورتی که منتفع شده باشد علاوه بر مجازات مذکور به جزای نقدی معادل مبلغ انتفاعی محکوم خواهد شد...».

فهرست منابع

- ۱- گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای اختصاصی، جلد ۱، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- ۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دایره المعارف حقوقی، جلد ۱، تهران: مشعل آزادی، ۱۳۳۷.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۴.
- ۴- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، تهران: میزان، چاپ ۱، ۱۳۸۰.
- ۵- مهاجری، علی، جرایم خاص کارکنان دولت، تهران: کیهان، ۱۳۷۹.
- ۶- ولیدی، محمدصالح و قنبری، مجید، جرم تصرف غیر قانونی در وجوه و اموال دولتی و عمومی، مجله حقوقی عدالت آراء، شماره‌های ۴ و ۵، ۱۳۸۵.
- ۷- حبیب‌زاده، محمدجعفر، تحلیل جرم تصرف غیر قانونی در وجوه و اموال دولتی، مجله نظارت و بازرسی، شماره ۶، ۱۳۸۷.
- ۸- ولدبیگی، جاسم، تصرف غیر قانونی در وجوه و اموال دولتی و عمومی در حقوق کیفری ایران، دانشگاه آزاد تهران مرکز، ۱۳۸۸.
- ۹- حسینی، سید حمیدرضا، تصرف غیر قانونی در اموال عمومی و دولتی، دانشگاه آزاد تهران مرکز، ۱۳۹۰.

۱- ماده ۱۵۲ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴: «هر یک از تحصیل‌داران و معاونین آن‌ها و امانت‌داران و محاسبین امانه صندوق دولتی که نقدینه متعلق به دولت یا اشخاص یا اسناد و مطالبات که به منزله نقدینه است یا اوراق یا حوالجات یا اسناد یا اشیاء منقوله را که بر حسب وظیفه سپرده به آن‌ها است اختلاس یا هر تصرف غیر قانونی نماید به علاوه رد مال و تأدیه غرامتی معادل ضعف مال محکوم به انفصال از خدمت دولت از یک تا ده سال خواهند گردید».

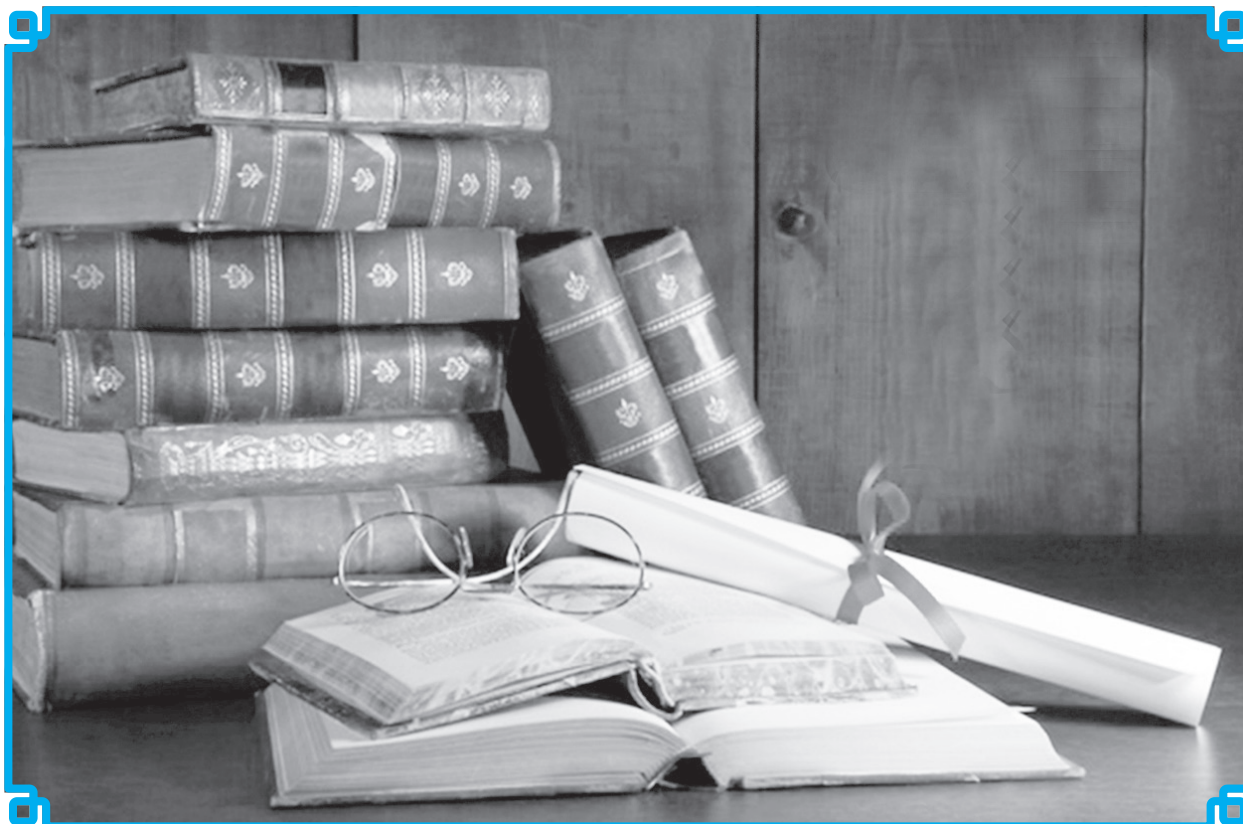
۲- ماده ۱۵۳ قانون مجازات عمومی اصلاحی ۱۳۵۵: «هر شخصی که عهده‌دار انجام معامله یا ساختن چیزی یا نظارت در ساختن یا امر به ساختن آن برای هر یک از سازمان‌ها و مؤسسات مذکور در ماده ۲ قانون تشکیل دیوان کیفر بوده به واسطه تدلیس در معامله از جهت تعیین مقدار یا صفت یا قیمت بیش از حد متعارف مورد معامله یا تقلب در ساختن آن چیز نفعی برای خود یا دیگری تحصیل کند که موجب ضرر و زیان سازمان یا مؤسسه باشد حسب میزان ضرر وارده به مجازات مختلس محکوم خواهد شد».

۳- ماده ۷۶ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲: «هر یک از اشخاص مذکور در ماده قبل وجوه یا اموال مندرج در آن ماده یا مالی را که بر حسب وظیفه در اختیار دارد مورد استفاده غیر مجاز قرار دهد بدون آن که قصد تملک آن را به نفع خود یا دیگری داشته باشد، متصرف غیر قانونی محسوب و علاوه بر جبران خسارات وارده و پرداخت اجرت‌المثل به شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم می‌شود و هم‌چنین است در صورتی که به علت اهمال یا تفریط موجب تضییع اموال و وجوه دولتی گردد و یا آن را به مصارفی برساند که در قانون اعتباری برای آن منظور نشده یا در غیر مورد معین یا زائد بر اعتبار مصرف نموده باشد».

۴- تبصره ۱ ماده ۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس، ارتشاء و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷: «در صورت اتلاف عمدی مرتکب علاوه بر ضمان به مجازات اختلاس محکوم می‌شود».

۵- منظور مقنن از مصرف در این ماده، پرداخت و هزینه کردن وجوه دولتی از طرف دستگاه‌های اجرایی مذکور در ماده ۵۹۸ می‌باشد.

بررسی حقوقی ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی در تعارض با تبصره ۲ آن



سید محمد کیکوسی، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی

چکیده

پیش از اصلاح قانون مدنی، سن هیجده سال برای دختر و پسر موعد تکلیف و مسئولیت بوده و قانون‌گذار این سن را اماره رشد در تمام افراد قرار داده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون در این زمینه دچار تحول شد و به منظور یکسان‌سازی قانون با فقه امامیه، سن بلوغ از سن رشد تفکیک شد و تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی به تبعیت از فقه، سن بلوغ را در پسران پانزده و در دختران نه سال تمام قمری قرار داد. با این حال، مقتضای متن ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی این است که سن بلوغ اماره بر رشد دانسته شود و صغیر به محض رسیدن به این سن، رشید فرض شود؛ اما بر مقتضای تبصره دوم آن ماده، سن بلوغ اماره بر رشد تلقی نمی‌شود و صغیر به مجرد رسیدن به سن بلوغ، رشید نخواهد بود و این امر موجب ایجاد شبهه تسلسل است.

واژگان کلیدی: بلوغ، رشد، معیار و ضابطه لغوی

درآمد

پیش از اصلاح قانون مدنی، سن هیجده سال برای دختر و پسر به عنوان تکلیف و مسئولیت بوده و قانون‌گذار این سن را اماره رشد در تمام افراد قرار داده بود. حقوق دانان در توجیه این کار قانون‌گذار بیان می‌دارند که بی‌گمان اثبات رشد باید در دادگاه صورت پذیرد؛ همان مقامی که رسیدگی به حجر و تعیین قیم و امین را در صلاحیت خود دارد. البته اثبات رشد کاری است دشوار که گاه با ظرافت‌های اخلاقی و حقوقی مواجه می‌شود. از سوی دیگر، رجوع به دادگاه برای احراز رشد از سوی تمام صغاری که بالغ شده‌اند، برای خانواده و شخص نوجوان نامیسر است و هم‌چنین تحمیلی است بر دادگاه‌ها که باید چنین وظیفه‌ای را بر عهده گیرند. از این‌رو، برای جلوگیری از دشواری‌های شمرده شده و ایجاد نظم در روابط حقوقی، مقتضی بود که قانون‌گذار تدبیری بیندیشد. به این جهت، قانون‌گذار سنی را تعیین کرد تا اماره‌ای برای تشخیص رشد باشد و فرض را بر این قرار داد که هر کس پس از رسیدن به سن معین شده، «رشد» محسوب شود، مگر این‌که خلاف آن در دادگاه ثابت گردد.

بر این اساس در تاریخ ۱۳۱۳/۶/۱۳ ماده واحده‌ای با عنوان «قانون راجع به رشد متعاملین» به تصویب رسید که به موجب آن هیجده سال تمام شمسی به عنوان اماره رشد تعیین شد. بدین ترتیب هر فردی پیش از رسیدن به هیجده سال تمام شمسی غیر رشید محسوب می‌شد؛ مگر آن‌که بتواند رشد خود را در محاکم ثابت کند و بعد از رسیدن به سن مورد نظر، دیگر نیازی به اثبات رشد در محاکم نداشت و چنین فرض می‌شد که او

رشید است مگر آن‌که عدم رشد او در محاکم ثابت می‌شد و چون امکان اثبات عدم رشد برخی از افراد بعد از رسیدن به هیجده سال تمام شمسی بود، از این جهت گفته می‌شد که رسیدن به این سن «اماره قانونی» ایجاد رشد است.

در نظریه مشورتی شماره ۷/۴۲۳۱ مورخ ۱۳۷۸/۸/۱۸ اداره حقوقی قوه قضاییه آمده است: «با توجه به قانون راجع به رشد متعاملین، داشتن هیجده سال تمام شمسی چه در مردان و چه در زنان اماره قانونی رشد معاملی است و این قسمت از آن نه صریحاً و نه ضمناً نسخ نشده است؛ بنابراین هر کسی که به موجب شناسنامه‌اش بیش از هیجده سال تمام شمسی داشته باشد، از نظر معاملی رشید است مگر این‌که خلاف آن در دادگاه ثابت شود و ولایت قهری یا قیم نسبت به او منتفی است و با بودن اماره قانونی مذکور نیازی به صدور حکم رشد نیست؛ اما در مورد کسانی که به سن بلوغ رسیده و کمتر از هیجده سال تمام دارند، رشد معاملی آنان برای امکان دخالت در اموال خود باید در محکمه اثبات شود. مطابق رأی وحدت رویه شماره ۳۰ مورخ ۱۳۶۴/۱۰/۳ دیوان عالی کشور، رسیدن به سن بلوغ کافی برای زوال حجر و ثبوت رشد معاملاتی نیست.»

مفاد ماده واحده مذکور در ابتدای مهر سال ۱۳۱۴ در موارد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ قانون مدنی تکرار شد و قانون‌گذار مجدد سن هیجده سال تمام شمسی را برای اهلیت استیفا و خروج از حجر تعیین کرد و هر کدام از پسر و دختر را پس از رسیدن به این سن رشید دانست؛ مگر آن‌که عدم رشد آن‌ها ثابت شود؛ یعنی قانون‌گذار با توجه به این‌که رشد اکثر

افراد در هیجده سالگی محقق می‌شود، در این مواد هم به مانند ماده واحده سن هیجده سال تمام شمسی را به عنوان اماره رشد در نظر گرفته بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی قوانین مدنی دست‌خوش تحولات و تغییرات شد. بعضی حقوق دانان معتقدند که پیش از اصلاح قانون مدنی، قانون‌گذار سن رشد و بلوغ را به هم آمیخته بود و سن هیجده سالگی را برای پسر و دختر دلیل بلوغ قانونی و رشد قرار داده بود که با رسیدن به این سن دارای اهلیت استیفا در انجام معامله می‌شدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون در این زمینه دچار تحول شد و برای یکسان‌سازی قانون با فقه امامیه، سن بلوغ از سن رشد تفکیک شد و تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی به تبعیت از فقه، سن بلوغ را در پسران پانزده و در دختران نه سال تمام قمری قرار داد؛ این در حالی است که کنوانسیون حقوق کودک که ایران نیز به آن پیوسته است، سن کودکان را تا هیجده سالگی در نظر گرفته است و بر همین اساس، گاه مشاهده می‌شود که قضات دادگاه و محاکم سن هیجده سال و برخی حد بلوغ شرعی را در نظر می‌گیرند و نتیجه آن صدور آرای متفاوت در خصوص جرایم مشابه در سنین مشابه است.

این نوشتار در صدد بررسی سن بلوغ و سن رشد در قوانین ایران است.

۱- بررسی حقوقی ماده ۱۲۱۰ اصلاحی قانون مدنی

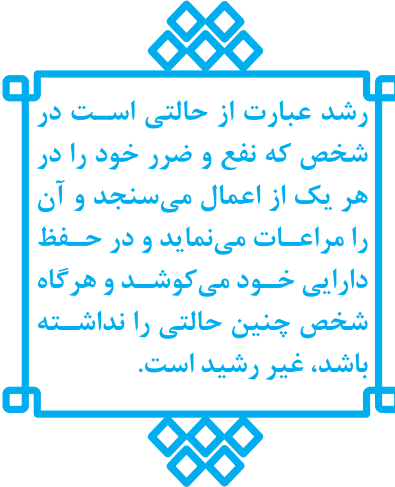
بر اساس ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی مورخ ۱۳۷۰/۸/۱۴، در صورت عدم اثبات جنون یا عدم رشد شخص، رسیدن به سن بلوغ شرعی موجب رفع حجر او خواهد بود؛ حال آن‌که به موجب

ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی پیشین، رسیدن به سن هیجده سال تمام شمسی سبب خروج از حجر بود و رسیدن پسر به سن پانزده سال تمام قمری و دختر به نه سال تمام قمری تأثیری در این امر نداشت. در تبصره یک ماده اصلاحی نیز قانون گذار سن بلوغ را بر اساس دیدگاه مشهور در فقه امامیه تعیین کرد. تبصره ۲ این ماده هم برگرفته از آیه ۶ سوره نساء و احادیث وارد شده در این مورد و نظر فقیهان امامیه است که شرط تسلیم اموال صغیر را به بلوغ و اثبات و احراز رشد او می‌دانند و در صورتی که بلوغ و رشد او احراز نشود، ولی یا هر شخص دیگری که مال صغیر نزد او است، حق ندارد آن مال را به صغیر تسلیم کند (مقدس اردبیلی، ۱۳۸۶: ۴۷۹).

بنابراین تنها در صورتی صغیر می‌تواند از حجر خارج شود و به وجه مستقل در اموال خود تصرف کند و دارای اهلیت استیفا شود که توأمان به بلوغ و رشد دست یافته باشد؛ اما چنانچه پیش از بلوغ به رشد زودرس رسیده باشد، طبق تبصره ۲ همان ماده، حجر او باقی است و نمی‌توان اموالش را به وی رد کرد و اثبات رشد پس از بلوغ، سبب رفع حجر از او خواهد بود و نه احراز آن پیش از بلوغ (موسوی خمینی، ۱۴۰۷: ۲-۱۳).

در قانون مدنی بیرون آمدن صغیر (پسر) کمتر از پانزده سال تمام قمری و دختر کمتر از نه سال قمری) از حجر نه پیش از اصلاح سال ۱۳۶۱ و نه پس از آن هرگز پیش‌بینی نشده است و فقط در ماده ۱۲۰۹ پیشین قانون مدنی مقرر شده بود که در صورتی از شخص کمتر از هیجده سال تمام شمسی اعم از پسر و دختر رفع حجر به عمل می‌آید که بتواند

رشد خود را پس از پانزده سال تمام شمسی به اثبات برساند و در صورتی که او کمتر از پانزده سال تمام شمسی داشته باشد؛ ولو این که قادر باشد رشد خود را به اثبات برساند، طبق ماده مذکور از او رفع حجر نشده و او از نظر قانون گذار محجور محسوب می‌شد و مشخص است که تقریر سن بلوغ شرعی پسر و دختر از پانزده سال تمام شمسی کمتر است. از این رو قانون مدنی در هیچ دوره‌ای از قانون گذاری، از پسر و دختر رشد غیر بالغ رفع حجر نکرده است و هر یک از این دو باید افزون بر رشد، مرحله بلوغ را پشت سر گذارند تا به حق تصرف در اموال خود نایل شوند.


رشد عبارت از حالتی است در شخص که نفع و ضرر خود را در هر یک از اعمال می‌سنجد و آن را مراعات می‌نماید و در حفظ دارایی خود می‌کوشد و هرگاه شخص چنین حالتی را نداشته باشد، غیر رشید است.

۲- تعارض متن و تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰
مقتضای متن ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی این است که سن بلوغ اماره بر رشد دانسته شود و صغیر به محض رسیدن به این سن، رشید فرض شود؛ به گونه‌ای که بتواند به صورت مستقل اقدام به هرگونه معامله‌ای کند. این امر آشکارا با منطق روابط مالی و اجتماعی و شرایط موجود و واقعیت خارجی جامعه ناسازگار است و پذیرش این مسئله به ویژه در مورد دختران با ریسک و خطر بالاتری

مواجه است؛ زیرا با توجه به ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های معاملات امروزی و متأخر بودن سن رشد، اغلب دختران پس از رسیدن به سن بلوغ شرعی رشید نمی‌باشند و نمی‌توان آن‌ها را در خیز و فرود اجتماع رها کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۳۰/۲)؛ اما چنانچه بر مقتضای تبصره ۲ آن ماده،^(۱) سن بلوغ اماره بر رشد تلقی نشود و صغیر به مجرد رسیدن به سن بلوغ، رشید فرض نشود، اشکال به مراتب بزرگتری وجود می‌یابد؛ بدین ترتیب که هیچ شخصی رشید قلمداد نخواهد شد مگر این که رشد وی اثبات شود و برای اثبات رشد مرجع قضایی نیاز است و این وضعیت به یک شبهه تسلسل محال کشیده می‌شود (شهیدی، ۱۳۸۲: ۲۴۹). غیر از تعارض مذکور، متن ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی با ایراد دیگری نیز مواجه است؛ به این شرح که فقه امامیه که مبنای اصلی و مهم قانون مدنی است، سن پانزده سال تمام قمری در پسر و نه سال تمام قمری در دختر را صرفاً سن بلوغ قرار داده و این سن اماره رشد محسوب نمی‌شود.

۳- راه‌کارهای رفع تعارض

در راستای حل تعارض موجود، کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی در آخرین اظهارنظر خود در تاریخ ۱۳۶۳/۲/۸ اعلام داشت^(۲) که موضوع ماده ۱۲۱۰ اصلاحی غیر از موضوع تبصره ۲ این ماده است. اصل ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی مربوط به اموالی است که در زمان بلوغ در تصرف صغیر است و نسبت به این اموال، مجرد بلوغ کافی برای رفع حجر و استقلال صغیر در تصرف است؛ اما اموالی که پیش از بلوغ صغیر در تصرف دیگری بوده را به محض

رسیدن مالک به سن بلوغ نمی‌توان در دسترس او قرار داد و رفع حجر نسبت به این اموال منوط به احراز رشد است (اداره آموزش دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۲: ۱۹/۱).

در تفسیر کمیسیون، اصل این است که در موارد مشمول ماده، پسر و دختر پس از رسیدن به سن بلوغ رشید بوده و دارای اهلیت استیفا هستند و می‌توانند به صورت مستقل اقدام به عمل حقوقی کنند؛ اعم از این که رشد آن‌ها معلوم و محرز باشد یا مشکوک و در این مورد تصرف ولی قهری بدون اذن صاحب مال فضولی خواهد بود؛ به خلاف مواردی که داخل در موضوع تبصره ۲ است؛ به این ترتیب که اموالی از پسر و دختر در اختیار دیگری است و مادام که رشد آن‌ها ثابت نشده، محجور و ممنوع از تصرفات هستند و قیم و ولی قهری مستحق در حفظ و تصرف‌اند. به بیان دیگر، تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی عبارت اصلی ماده را تخصیص می‌زند (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۴۲/۲).

با توجه به آنچه بیان شد، متن اصلی ماده ۱۲۱۰ عام است و هر پسر و دختر بالغ را رشید و دارای اهلیت استیفا می‌داند که می‌توانند به صورت مستقل در اموال خود تصرف کنند؛ چه اموال نزد آن‌ها باشد یا این که نزد دیگران بوده باشد؛ اما حکم موضوع تبصره دوم این ماده خاص است که صدر ماده را تخصیص می‌زند و پسر و دختر را در صورتی رشید می‌داند که اموالشان نزد خودشان باشد؛ وگرنه نسبت به اموالی از آن‌ها که در اختیار دیگران است، به مجرد بلوغ شرعی، آن‌ها را رشید ندانسته و لزوم احراز رشدشان را برای رشید دانستن آن‌ها لازم می‌داند.

این تفسیر با ظاهر ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی سازگار است، اما دارای اشکال‌های اساسی است؛ زیرا از نظر فقیهان امامیه رفع محجوریت از صغیر مبتنی بر وجود دو شرط بلوغ و رشد است و تفسیر مذکور با فقه امامیه منطبق نیست؛ همچنین، میان اموالی که در زمان بلوغ در تصرف صغیر است با اموالی که در تصرف دیگران است تفاوتی نیست (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۰).

۴- رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور

اختلاف نظر در تفسیر ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی و مشکلات به وجود آمده ناشی از آن، منتهی به صدور رأی ایجاد وحدت رویه از سوی هیئت عمومی دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۶۴/۱۰/۳ شد. رأی وحدت رویه مربوط به دو رأی متناقض از سوی دو محکمه بوده است که در استنباط از ماده مزبور اختلاف نظر داشتند. دادگاه عمومی «فسا» نسبت به اهلیت دخترانی که به سن بلوغ رسیده و رشدشان ثابت نشده بود، حکم به محجوریت داده و بر طبق درخواست دادسرا اقدام به نصب قیم بر ایشان کرده بود؛ در حالی که دادگاه عمومی «جهرم» پیشنهاد دادسرا را در مورد نصب قیم برای آن‌ها به جهت کبیر بودن دختران رد کرده بود. این دوگانگی تصمیم از سوی دو محکمه قضایی منجر بر این شد که دادسرای دیوان عالی کشور، تصمیم‌های متفاوت این دادگاه‌ها را به دیوان عالی کشور اعلام و درخواست اتخاذ تصمیم از سوی آن دیوان را کند. هیئت عمومی دیوان نیز پس از بررسی موضوع به موجب رأی شماره ۳۰ مورخ ۱۳۶۴/۱۰/۳ چنین اظهار نظر کرد: «ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی هشتم

دی ماه سال ۱۳۶۱ که علی‌القاعده رسیدن صغار به سن بلوغ را دلیل رشد قرار داده و خلاف آن را محتاج به اثبات دانسته، ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوط به خود می‌باشد؛ مگر در مورد امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مرقوم مستلزم اثبات رشد است. به عبارت دیگر، صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ و اثبات رشد می‌تواند نسبت به اموالی که از طریق انتقال‌های عهدی یا قهری پیش از بلوغ مالک شده، به طور مستقل تصرف و مداخله نماید و قبل از اثبات رشد از این نوع مداخله ممنوع است و بر این اساس نصب قیم به منظور اداره امور مالی و استیفاء حقوق ناشی از آن برای افراد فاقد ولی خاص پس از رسیدن به سن بلوغ و پیش از اثبات رشد هم ضروری است» (میرزایی، ۱۳۶۲: ۱۳۴۹/۱).

به موجب نظر هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی که رسیدن به سن بلوغ را نشانه رشد و موجب رفع حجر گرفته، مربوط به همه امور صغیر به جز امور مالی است و تنها رفع حجر از صغیر و استقلال مالی او مشروط به اجتماع بلوغ و رشد در او است و پیش از احراز رشد طبق تبصره ۲ این ماده، شخص بالغ نمی‌تواند در اموال خود آزادانه تصرف کند؛ خواه این اموال در تصرف او باشند یا در تصرف اشخاص دیگر.

بنا بر این تفسیر، صغیر به محض رسیدن به سن بلوغ در امور غیرمالی مانند حضانت، طلاق، اقرار به نسب، شهادت در امور غیرمالی و اقرار به جرمی که سبب قصاص است از حجر خارج می‌شود و می‌تواند مستقل عمل کند؛ اما در امور مالی رفع حجر از او به احراز رشد نیاز

دارد (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۹). قانون‌گذار با حذف ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی که سن هیجده سال را اماره رشد قرار داده بود، برای خروج صغیر، اجتماع بلوغ و رشد را لازم می‌داند و برای احراز رشد نیز باید نظر ولی را در این رابطه پذیرفت و یا بدین منظور به دادگاه مراجعه کرد؛ در حالی که هیچ‌یک از این دو، راه حل مطلوب و مناسب با مقتضیات زمان نیست؛ زیرا احراز رشد به وسیله ولی راهی مطمئن و قابل اعتماد نیست و در بسیاری از موارد نمی‌توان به امانت یا آگاهی یا بی‌نظری و دقت عمل ولی اعتماد کرد. راه حل دوم، یعنی مراجعه به دادگاه در همه موارد، جهت احراز رشد و رفع حجر از صغیری که به سن بلوغ رسیده است نیز موجب تراکم کار دادگاه‌ها و عسر و حرج برای مردم خواهد بود (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۹).

۵- رویه موجود در دادگاه

با وجود حذف ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی و اصلاح ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی و لغو سن هیجده سال به‌عنوان اماره رشد، بنا بر عادت و سنت قدیم، هم‌چنان دادگاه‌ها، دفاتر اسناد رسمی، بانک‌ها و دیگر مؤسسات دولتی و خصوصی، سن هیجده سال را نشانه رشد به شمار می‌آورند و مطالبه گواهی یا حکم رفع حجر از چنین اشخاصی نمی‌کنند؛ در نتیجه اشکال و خطر ناشی از لغو اماره رشد محسوس نخواهد بود (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۳۰/۲)؛ لیکن مشکل زمانی محسوس می‌شود که سازمان‌های مزبور قصد عمل دقیق مطابق قانون داشته باشند.

البته پاره‌ای از حقوق‌دانان و دادگاه‌ها در توجیه رویه مذکور بر این باورند که سن هیجده سال به‌عنوان رشد طبق ماده

واحد راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ هم‌چنان به قوت و اعتبار خود باقی است؛ زیرا حذف ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی دلالت بر نسخ ماده واحد مذکور نمی‌کند؛ چرا که آن‌چه حذف شده، ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی است، نه حکم خاص اماره بودن سن هیجده سال تمام برای رشد و حذف ماده قانونی، به معنی نسخ اصل حکم مندرج در آن ماده نیست. در نتیجه باید شخص بالغ در امور غیر مالی به استثنای امور مربوط به تابعیت رشید شناخته شود، ولی برای رشد در امور مالی و امور مربوط به تابعیت، رسیدن به سن هیجده سال تمام ضروری است (شهیدی، ۱۳۸۲: ۲۲۱).



تنها در صورتی صغیر می‌تواند از حجر خارج شود و به وجه مستقل در اموال خود تصرف کند و دارای اهلیت استیفا شود که توأمان به بلوغ و رشد دست یافته باشد؛ اما چنان‌چه پیش از بلوغ به رشد زودرس رسیده باشد، طبق تبصره ۲ همان ماده، حجر او باقی است و نمی‌توان اموالش را به وی رد کرد و اثبات رشد پس از بلوغ، سبب رفع حجر از او خواهد بود و نه احراز آن پیش از بلوغ.



اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۸۱۷۳ مورخ ۱۳۷۳/۱۱/۲۵ همین دیدگاه را مورد تأیید قرار داده و آورده است: «مداخله صغیر پس از بلوغ در امور مالی محتاج به اثبات رشد است و صرف بلوغ کافی برای احراز رشد معامله نیست. لذا در

مورد اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال برای دخالت در اموال و امور مالی، ثبوت رشد به حکم دادگاه لازم است و مادام که این امر ثابت نشده، از لحاظ مالی محجور و تحت ولایت ولی، وصی یا قیم است و در مورد کسانی که هیجده سال به بالا را داشته باشند، قانون رشد متعاملین به قوت خود باقی است و مغایرت آن با ضوابط شرعی اعلام نشده و این‌گونه افراد از نظر معامله و انجام امور مالی رشید شناخته می‌شوند؛ مگر این‌که خلاف آن ثابت شود و لذا از تحت ولایت یا قیمومت خارج می‌باشند» (شهری و خرازی، ۱۳۸۸: ۳۸۱).

در برابر دیدگاه فوق که به انگیزه فقدان اماره رشد ابراز شده بود، برخی دیگر از حقوق‌دانان عقیده دارند از آن‌جا که مفاد قانون راجع به رشد متعاملین در خصوص سن هیجده سال به‌عنوان اماره رشد منسوخ شده است، ماده واحد راجع به رشد متعاملین هم در این قسمت منسوخ تلقی شود (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۲۱). به تعبیر دیگر، در واقع یک حکم در دو قانون تکرار شده است. نسخ قانون نیز حکم را برمی‌دارد و قالب به تبع نسخ حکم از بین می‌رود. پس اکنون که بنا به فرض، حکم مربوط به اماره رشد برداشته شده است، هر قانونی که چنین حکمی را در خود دارد نسخ ضمنی می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۳۱/۲).

با عنایت به مطالب پیش‌گفته و تقریر سن بلوغ برای دختران و پسران، سن رشد با این‌که طبق رویه موجود در محاکم و بانک‌ها و سایر مؤسسات مالی، رعایت هیجده سال شمسی است، اما این مسئله نه محمل شرعی دارد و نه قانونی. از لحاظ شرعی، احراز رشد افراد بستگی

به سن مشخصی ندارد، بلکه این امر از فردی به فرد دیگر متفاوت و متغیر است و برای احراز نیز نیازمند آزمون افراد است. البته همان گونه که قانون گذار نیز بیان داشته، تحقق اهلیت معامله منوط به داشتن رشد و بلوغ هر دو با هم است و از نظر قانونی هم پس از حذف ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی، قانون گذار سن معینی را برای احراز رشد افراد مشخص نموده است. هر چند برخی از اساتید و صاحب نظران حقوق معتقدند ماده واحده مصوب سال ۱۳۱۳ شمسی، درباره سن رشد هم چنان معتبر و قابل استناد می باشد و رویه حاکم بر محاکم و بانک ها و نظر مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه هم این نظر را تأیید می کند، اما با این حال، همان گونه که بیان گردید، این نظر نمی تواند دیدگاه درست و نیکویی باشد؛ بنابراین می توان گفت در حقوق موضوعه ایران سنی تحت عنوان رشد معین نشده است؛ زیرا سنی که در ماده مربوطه و تبصره ۱ آن به عنوان اماره قانونی محسوب شده است، توسط تبصره ۲ همان ماده بلافاصله نقض شده است. یکی از حقوق دانان در خصوص سن بلوغ آورده است: «بلوغ عبارت است از رسیدن ذکور یا اناث به سنی که تمایل جنسی پیدا نماید ... حقوق امامیه برای پایان دوره صغر سن معینی قرار نداده است و رشد هر فرد باید جداگانه مورد آزمایش قرار گیرد و تشخیص داده شود، در حالی که حقوق مدنی ایران سن معینی را حد رشد قرار داده است. صغیر در سیر تکاملی خود از نظر خروج از محجوریت مورد توجه قرار می گیرد. در واقع صغیری از محجوریت خارج می شود که بالغ و رشید باشد. رشد عبارت از

حالتی است در شخص که نفع و ضرر خود را در هر یک از اعمال می سنجد و آن را مراعات می نماید و در حفظ دارایی خود می کوشد و هرگاه شخص چنین حالتی را نداشته باشد، غیر رشید است. حقوق امامیه برای خارج شدن شخص از تحت ولایت، علاوه بر سن بلوغ (۱۵ سال در ذکور و ۹ سال در اناث) رشد را لازم می داند؛ لذا چنان چه ثابت گردید شخص بالغ و دارای رشد است، از تحت ولایت خارج می گردد، و گرنه مادام که رشد او ثابت نشود، تحت ولایت خواهد ماند. اختیار از وجود رشد به وسیله پرسش هایی از شخص بالغ و مراقبت در اعمال و رفتار او و مقایسه با اعمال عقلا به عمل می آید. حقوق امامیه معتقد به وجود رشد پیش از سن بلوغ نمی باشد» (امامی، ۱۳۷۹: ۲۰۴/۳).

برخی از محققان و نویسندگان با رد موضوعیت داشتن بلوغ در سن نه و پانزده سالگی، نظریه بلوغ تکوینی را مطرح ساخته اند و برخی دیگر با پذیرش تعبدی و شرعی بودن بلوغ، این سنین را مختص اعمال عبادی دانسته اند. یکی از نویسندگان آورده است: «مقصود از بلوغ در اسلام، بلوغ جنسی است. لازم است برای رسیدن پسران و دختران به حد رشد، سن دیگری تعیین کرد؛ زیرا بلوغ در پسران و نه در دختران اماره رشد نیست ... و حساب هر کدام از بلوغ و رشد از یکدیگر جدا می باشد» (مهریزی، ۱۳۸۰: ۸۳ و ۸۸).

با این حال، قانون گذار برای افراد سنین گوناگونی را در اجرای مقررات و برخورداری آنان از حقوق در نظر گرفته است. اهلیت افراد را به مواردی همچون حقوق خانواده، تصرفات

مالی و معاملات، امور سیاسی، مسائل اجتماعی، حقوق مدنی و کیفری تقسیم کرده و برای هر مورد، سنی را اعلام داشته است. به عنوان نمونه، سن اهلیت صغار در برخورداری از حقوق مدنی هیجده سال تمام شمسی و میان زن و مرد یکسان قرار گرفته است (امامی، ۱۳۷۹: ۲۰۴/۳)؛ اما در باب سن اهلیت در حقوق خانواده و بنا به ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۴، نکاح اناث کمتر از پانزده سال تمام و ذکور کمتر از هیجده سال ممنوع اعلام شده است؛ مگر در مواردی که مصالحی اقتضاء کند که با پیشنهاد مدعی العموم و تصویب محکمه ممکن است استثنای معافیت از شرط سن اعطا شود. با این حال، معافیت مذکور نمی تواند به اناث کمتر از سیزده سال و ذکور کمتر از پانزده سال تعلق گیرد؛ البته این قانون در سال ۱۳۸۱ توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام اصلاح شد؛^(۳) این در حالی است که موضوع اهلیت در حقوق کیفری با وجود تفاوت قابل ملاحظه و تعدد آرا مواجه است. قانون مجازات عمومی ایران مصوب ۱۳۰۴ تحت تأثیر قانون جزای عمومی فرانسه و با الهام از مقررات شرع مقدس اسلام سه دوره متمایز برای مسئولیت کیفری اطفال در نظر گرفت و با قانون تشکیل دادگاه اطفال بزه کار مصوب ۱۳۳۸، این تقسیم بندی به این شرح کامل تر شد:

از بدو تولد تا شش سالگی فاقد هرگونه مسئولیت کیفری؛ از شش سالگی تا دوازده سالگی مسئولیت نسبی کیفری که با اخذ تعهد از والدین، فرد را به والدین می سپارند؛ از دوازده سالگی تا پانزده سالگی که بیش تر به نگرانی فرد

در قانون اصلاح و تربیت در موارد جرایم سنگین از درجه جنایت حکم تعزیر شلاق یا نگاهداری بیش از یک سال هم منجر می‌شود؛ و بالاخره پانزده تا هیجده سالگی که مجازات سنگین‌تری برای جرایم سنگین فرد در نظر گرفته شده بود و طبق آن قانون، در هیجده سالگی فرد در آن واحد، دارای حقوق و تکالیف کامل می‌شد. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز افراد نابالغ را فاقد مسئولیت کیفری دانسته و سن بلوغ را همان حد شرعی مقرر شده می‌داند؛ اما در عمل و خصوص این اشخاص مجازات خاصی در نظر نگرفته و ضمانت اجرای آن را اقدامات تأمینی و تربیتی قرار داد (معمد، ۱۳۵۱: ۶۲/۱؛ باهری، ۱۳۴۷: ۲۲۹؛ علی‌آبادی، ۱۳۷۳: ۱/۱۶۸).

برآمد

۱- با عنایت به اظهار نظر کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی، موضوع ماده ۱۲۱۰ اصلاحی غیر از موضوع تبصره ۲ این ماده است. اصل ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی محجوریت را مربوط به اموالی دانسته که در زمان بلوغ در تصرف صغیر است و نسبت به این اموال، مجرد بلوغ کافی برای رفع حجر و استقلال صغیر در تصرف است؛ اما در مورد اموالی که پیش از بلوغ صغیر در تصرف دیگری بوده، مالک به محض رسیدن به سن بلوغ نمی‌تواند بر این اموال مسلط شود؛ بلکه رفع حجر نسبت به این اموال منوط به احراز رشد است. این نظر ناتمام بوده و موجب اختلاف رویه خواهد شد.

۲- هیئت عمومی دیوان عالی کشور نگاه دقیق‌تری به موضوع داشته و صغیر را پس از رسیدن به سن بلوغ و اثبات رشد قادر به تصرف در اموالی می‌داند که از طریق انتقال‌های عهدی یا قهری پیش از بلوغ مالک شده است و پیش از اثبات رشد از این نوع مداخله ممنوع است. از این رو، وفق ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی، رسیدن به سن بلوغ رفع حجر صغیر مربوط به همه امور صغیر به جز امور مالی است و استقلال مالی صغیر مشروط به اجتماع بلوغ و رشد در او است. ۳- با تمام این اوصاف، آنچه نیازمند واکاوی است و بسیاری از مسائل را حل و فصل خواهد کرد، بازنگری در معنا و مفهوم بلوغ است. قرآن کریم در آیه ششم سوره مبارکه نسا به بلوغ با محور توانایی جنسی نگاه کرد و لذا بلوغ رسیدن به سن خاص نیست؛ بلکه به فعلیت رسیدن استعداد تولید مثل است. از این رو، وجه اختلاف سن بلوغ و رشد کاهش یافته یا برطرف می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «اموال صغیری را که بالغ شده است، در صورتی می‌توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد».
 - ۲- این کمیسیون پیش از این تاریخ نیز در مورد ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی در مورخ ۲۶/۷/۱۳۶۲ و ۱۸/۱۲/۱۳۶۲ اظهار نظر کرده بود.
 - ۳- «عقد نکاح دختر پیش از رسیدن به سیزده سال تمام شمسی و پسر پیش از رسیدن به سن پانزده سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح».
- فهرست منابع:**
- ۱- اداره آموزش دادگستری جمهوری اسلامی ایران، مجموعه پاسخ و سؤالات از کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی، جلد ۱، تهران: روزنامه رسمی کشور، چاپ نخست، ۱۳۶۲.
 - ۲- اردبیلی، احمد بن محمد (محقق اردبیلی، مقدس اردبیلی)، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران: مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه (ع)، چاپ نخست، ۱۳۸۶ هـ. ق.
 - ۳- امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، جلد ۳، تهران: اسلامیه، چاپ ۲۱، ۱۳۷۹.
 - ۴- باهری، محمد، حقوق جزای عمومی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۴۷.
 - ۵- شهری، غلامرضا و خرازی، محمد، مجموعه نظرهای مشورتی اداره کل
- حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه در مسائل مدنی (از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۰)، تهران: روزنامه رسمی کشور، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
- ۶- شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادهای و تعهدات، تهران: مجد، چاپ ۳، ۱۳۸۲.
- ۷- صفایی، سیدحسین و قاسم‌زاده، مرتضی، حقوق مدنی (اشخاص و محجورین)، تهران: سمت، چاپ نخست، ۱۳۸۲.
- ۸- علی‌آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی و قوانین جزایی تطبیقی، جلد ۱، تهران: فردوس، چاپ ۳، ۱۳۷۳.
- ۹- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادهای، جلد ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۵.
- ۱۰- معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، جلد ۱، تهران: روزنامه رسمی کشور، چاپ نخست، ۱۳۸۴.
- ۱۱- معمده، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۵۱.
- ۱۲- موسوی خمینی، سید روح‌الله، تحریر الوسیله، جلد ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ نخست، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- ۱۳- مهریزی، مهدی، بلوغ دختران، تهران: دفتر نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ نخست، ۱۳۸۰.
- ۱۴- میرزایی، علی‌رضا، محشی مجموعه قوانین و مقررات حقوقی، جلد ۱، تهران: بهنامی، چاپ ۲، ۱۳۹۲.

قواعد شکلی مطالبه دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی و بیت‌المال

قسمت پایانی



مهوش اسحاقی، کارشناس ارشد حقوق خصوصی
حامد اسحاقی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

برای تضمین و تسهیل جبران خسارت راهکارهای مختلفی از جمله ایجاد صندوق تأمین و بیت‌المال طراحی شده است. لزوم تخصیص زیان به عامل آن از اصول اساسی مسئولیت مدنی است؛ اما قانون‌گذار در وضع صندوق تأمین و بیت‌المال از این اصل دوری گزیده و از وسیله جایگزین استفاده کرده است؛ زیرا ضمانت اجرای جبران خسارت بر شخصی تحمیل شده که نقشی در به وجود آمدن خسارت نداشته است. اهمیت صندوق تأمین و بیت‌المال در جبران زیان غیر قابل انکار است؛ اما مسئله مهم نحوه جبران خسارت و تشریفات مطالبه دیه از این دو نهاد است که موضوع اصلی این نگارش است.

در قسمت نخست این مقاله صندوق تأمین و اهداف تشکیل شدن آن، مبانی تأسیس صندوق تأمین خسارت‌های بدنی، مبانی حاکم بر بیت‌المال، موارد پرداخت و میزان تعهدات صندوق تأمین، ماهیت حقوقی اقدام صندوق، تأمین در جبران خسارت و نحوه پرداخت خسارت بدنی توسط صندوق مورد بررسی قرار گرفت. در این بخش به ادامه مبحث قواعد شکلی مطالبه دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی و بیت‌المال می‌پردازیم. واژگان کلیدی: صندوق تأمین، بیت‌المال، دیه، خسارت بدنی

۷- مرجع صالح برای رسیدگی به خسارت‌های پرداختی صندوق تأمین

صلاحیت در لغت به معنای شایستگی و اختیار و در اصطلاح حقوقی شایستگی یک مرجع برای رسیدگی به یک موضوع است. در امور کیفری نیز مانند امور حقوقی مرجع رسیدگی کننده به موضوع اتهام باید شایستگی و اختیار مداخله و رسیدگی به آن موضوع را داشته باشد (خالقی، ۱۳۸۸: ۲۷۵) و این شایستگی معمولاً به دو شکل ذاتی و محلی پیش‌بینی می‌شود.

به موجب ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵: «به منظور حمایت از زیان‌دیدگان حوادث ناشی از وسایل نقلیه، خسارت‌های بدنی وارد به اشخاص ثالث که به علت فقدان یا انقضای بیمه‌نامه، بطلان قرارداد بیمه، شناخته نشدن وسیله نقلیه مسبب حادثه، کسری پوشش بیمه‌نامه ناشی از افزایش مبلغ ریالی دیه یا تعلیق یا لغو پروانه فعالیت شرکت بیمه یا صدور حکم توقف یا ورشکستگی بیمه‌گر موضوع ماده ۲۲ این قانون قابل پرداخت نباشد یا به طور کلی خسارت‌های بدنی که خارج از تعهدات قانونی بیمه‌گر مطابق مقررات این قانون است به استثنای موارد مصرح در ماده ۱۷، توسط صندوق مستقلی به نام «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی» جبران می‌شود».

تا پیش از صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ هیئت

عمومی دیوان عالی کشور^(۱) رویه عملی بر این منوال بود که نخست طی دادرسی کیفری میزان دیات صدمات وارده تعیین می‌شد، سپس با طرح دعوای حقوقی علیه صندوق تأمین و اخذ حکم محکومیت، در خصوص دریافت دیه مصدوم یا متوفی اقدام می‌شد.^(۲) با صدور رأی یادشده دادگاه کیفری ضمن دادرسی چنانچه موضوع را از موارد مسئولیت صندوق تشخیص دهد می‌تواند صندوق را به پرداخت دیه محکوم کند که در این صورت زیان‌دیده با در دست داشتن رأی دادگاه کیفری به طور مستقیم به صندوق مراجعه کرده و با تشکیل پرونده و تقدیم درخواست، مطالبه دیه می‌کند (همان‌جا).

دادگاه‌های کیفری عمومی صلاحیت رسیدگی به دعوای مطالبه دیه از صندوق تأمین را دارند؛ و برای صدور حکم محکومیت صندوق، میزان دیه وارد شده باید مشخص باشد. چنانچه دادرسی کیفری خاتمه یافته باشد، دادگاه کیفری صالح به رسیدگی نیست و دعوای علیه صندوق باید به طور مستقل در دادگاه عمومی مطرح شود. به رغم صلاحیت دادگاه کیفری، در برخی موارد دادگاه حقوقی به موضوع رسیدگی می‌کند. از جمله این موارد جایی است که احراز هویت نشود، یعنی زیان‌دیده رأی دادگاه کیفری در خصوص میزان دیه را در دست دارد، اما اصل تصادف محرز نیست؛ یعنی دلیل و مدرکی وجود ندارد که ثابت کند این میزان دیه در اثر تصادف رانندگی ایجادشده است. از

دیگر موارد صلاحیت دادگاه حقوقی جایی است که صندوق تأمین دیه زیان‌دیده را پرداخت کرده، اما علیه مقصر در دادگاه حقوقی اقامه دعوا می‌کند تا آنچه توسط صندوق به زیان‌دیده پرداخت شده است به این سازمان اعاده شود. در خصوص صلاحیت ذاتی باید گفت در غیر از این دو مورد، دادگاه کیفری صلاحیت رسیدگی خواهد داشت.

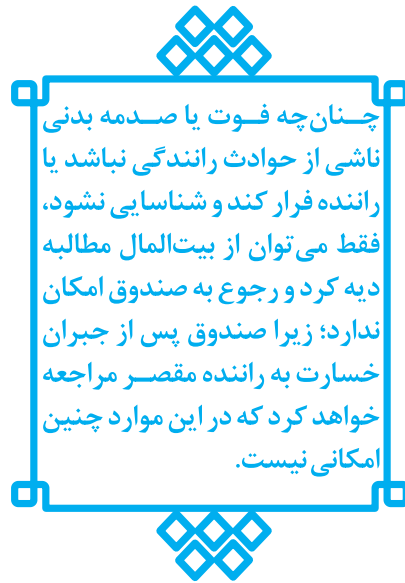
پس از تعیین صلاحیت ذاتی، نوبت به تعیین صلاحیت محلی می‌رسد که از آن به صلاحیت نسبی هم یاد می‌شود و همراه با صلاحیت ذاتی مجموعاً تعیین‌کننده صلاحیت مرجع رسیدگی کننده است (خالقی، ۱۳۸۸: ۲۷۶-۲۷۷). صلاحیت محلی یعنی صلاحیت مرجع محل وقوع جرم؛ بنابراین در رابطه با این موضوع، دادگاه کیفری عمومی بدوی محل وقوع حادثه (دادسرای محل وقوع جرم) صالح به رسیدگی است.^(۳) با بررسی آراء صادره از دادگاه‌ها نمی‌توان به درستی دریافت که پرونده مربوط به حوادث رانندگی چگونه از دادسرا به دادگاه ارسال و منتهی به صدور رأی از محل صندوق شده است. مطابق تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، در برخی جرایم، دادسرا حق ورود و انجام تحقیقات را جز در موارد استثنایی ندارد و در سایر موارد وظیفه انجام تحقیقات و صدور کیفرخواست در صورت احراز جرم، بر عهده این نهاد است.^(۴) در این باره می‌توان به نظریه مشورتی شماره ۷/۲۸۵۶

مورخ ۱۳۹۳/۱۱/۱۸ اداره حقوقی قوه قضاییه استناد کرد که مقرر می‌دارد: «چنان‌چه در حادثه رانندگی منجر به صدمه بدنی غیر عمدی راننده مقصر ناشناس متواری شود، مطابق ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری سال ۱۳۸۷ پرداخت خسارت بدنی اشخاص ثالث به عهده صندوق تأمین است که اشخاص ثالث زیان دیده مستنداً به ماده ۱۴ همان قانون حق دارند با ارائه مدارک لازم از جمله گزارش افسر کاردان تصادفات راهنمایی و رانندگی یا پلیس راه برای دریافت خسارت مستقیماً به صندوق مذکور مراجعه کنند و نیازی به صدور حکم دادگاه و کیفرخواست ندارد؛ بلکه دادسرا یا دادگاه می‌توانند زیان دیده یا اولیای دم را جهت دریافت دیه به صندوق یادشده دلالت کنند و چنان‌چه صندوق از پرداخت دیه امتناع کند، زیان دیده یا اولیای دم می‌توانند با عنایت به رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۱ جهت مطالبه دیه اقدام کنند و در هر حال دادسرا در این خصوص تکلیف دیگری ندارد؛ اما در رابطه با جنبه عمومی جرم تا معرفی و دستگیری متهم، پرونده در دادسرا مفتوح می‌ماند و صدور قرار منع تعقیب به علت ناشناس بودن راننده مقصر وجه قانونی ندارد».

۸- تشریفات مطالبه دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی

به موجب رأی وحدت رویه به شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطالبه دیه

منوط به تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست؛



هیئت عمومی دیوان عالی کشور در صدور این رأی جانب زیان دیده را گرفته و تلاش می‌کند تا راه وی را برای جبران زیان هموارتر کند؛ اما این باور نص ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ را نادیده گرفته است (میرشکاری، ۱۳۹۴: ۴۹۱)؛ چه بر اساس این ماده: «پس از آن‌که متهم تحت تعقیب قرار گرفت مدعی یا شاکی می‌تواند اصل یا رونوشت تمامی دلایل و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و نیز می‌تواند قبل از اعلام ختم دادرسی تسلیم دادگاه نماید. مطالبه ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد»؛ بنابراین برای مطالبه دیه از صندوق تأمین بایستی دادخواست تقدیم کرد.

در رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ آمده است: «نظر

به این‌که برابر ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۸۷/۴/۱۶ فلسفه تشکیل «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی» حمایت از زیان‌دیدگان حوادث رانندگی است که خسارت‌های وارد شده به آن‌ها از سوی شرکت‌های بیمه قابل پرداخت نیست و با عنایت به این‌که از مقررات قانون و آیین‌نامه اجرایی آن در خصوص نحوه مراجعه زیان‌دیدگان به صندوق برای دریافت خسارت چنین مستفاد می‌شود که نظر قانون‌گذار تسریع و تسهیل در پرداخت خسارت به آنان بوده است، در صورت امتناع صندوق از پرداخت خسارت بدنی زیان دیده، دادگاه کیفری صالح به رسیدگی و اظهار نظر در خصوص مورد خواهد بود و رعایت تشریفات مقرر برای دعاوی حقوقی در این موارد ضرورت ندارد»؛ بنابراین مطالبه ضرر و زیان در دادگاه کیفری منوط به رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست و منظور از تشریفات، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی و به بیان دیگر رعایت مواد ۵۱ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی است.

۹- موارد پرداخت دیه از بیت‌المال

پرداخت دیه از بیت‌المال شامل تمامی جرایم نمی‌شود و موارد خاصی را در بر می‌گیرد که عمده‌ترین این موارد، قتل و جراحات است.

۹-۱- قتل

مواد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و قانون نیروهای مسلح به

بیان مسئولیت پرداخت دیه در موارد قتل پرداخته که شامل موارد زیر است:

۱- در همه مواردی که شخصی به قتل می‌رسد و قاتل شناخته نمی‌شود (ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی)؛

۲- در جنایات عمدی مادون نفس که به دلیل مرگ یا فرار مرتکب، به وی دسترسی نیست و مالی هم ندارد (ماده ۴۳۵ همان قانون)؛

۳- در قتل عمدی که به دلیل مرگ یا فرار مرتکب دسترسی به وی ممکن نیست و مالی هم ندارد. در این فرض منوط به نبودن عاقله یا عدم دسترسی به آن‌ها و یا عدم تمکن مالی آن‌ها است (ماده ۴۳۵ همان قانون)؛

۴- در جنایات شبه عمدی یا آن دسته از جنایات خطای محضی که پرداخت دیه بر عهده شخص مرتکب است، در صورت عدم دسترسی به مرتکب به دلیل مرگ یا فرار او و عدم کفایت اموال او برای پرداخت دیه، بدون نیاز به رجوع به عاقله، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود (مواد ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون پیش گفته)؛

۵- در جنایات خطای محض که عاقله مسئول پرداخت دیه می‌باشد، «در صورتی که مرتکب دارای عاقله نباشد یا عاقله او، به دلیل عدم تمکن مالی، نتواند دیه را در مهلت مقرر بپردازد، دیه توسط مرتکب و در صورت عدم تمکن از بیت‌المال پرداخت می‌شود. در این مورد فرقی میان دیه نفس و غیر آن نیست» (ماده ۴۷۰ همان قانون).

۹-۲- جراحات

آیا بیت‌المال تنها در صورت قتل و عدم دسترسی به قاتل عهده‌دار دیه است یا علاوه بر قتل، صدمات بدنی دیگر را نیز پوشش می‌دهد؟ در فقه اکثریت قاطع پاسخ منفی داده‌اند (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۱/۱۴۸) و تنها یکی از فقهای معاصر بیان داشته است که «در صورت عدم امکان استیفاء از ضارب، حاکم می‌تواند از بیت‌المال پرداخت کند».



صلاحیت در لغت به معنای شایستگی و اختیار و در اصطلاح حقوقی شایستگی یک مرجع برای رسیدگی به یک موضوع است. در امور کیفری نیز مانند امور حقوقی مرجع رسیدگی کننده به موضوع اتهام باید شایستگی و اختیار مداخله و رسیدگی به آن موضوع را داشته باشد و این شایستگی معمولاً به دو شکل ذاتی و محلی پیش‌بینی می‌شود.



قانون مجازات اسلامی نیز وفق نظر اکثریت فقها عمل کرده است؛ زیرا پرداخت دیه از بیت‌المال، امری خلاف اصل است که تنها در قتل و آن هم با شرایطی تجویز شده است و صدمات بدنی تفاوتی نسبت به دیگر صدمات و ناشناخته بودن مرتکب ندارد؛ افزون بر آن، از قاعده لاضرر نیز چنین استنباطی نشده است. میرزای نائینی و شیخ موسی خوانساری

نیز به صراحت اعلام می‌کنند که اگر قاعده لا ضرر بتواند وجود حکمی را ثابت کند، لازم می‌آید که فقه جدیدی تأسیس شود و هر خسارتی از بیت‌المال یا از مال اغنیا تدارک شود (همان‌جا)؛ بنابراین می‌توان گفت، در خصوص مسئولیت بیت‌المال در دیه جراحات دو نظر وجود دارد:

نخست، بیت‌المال نسبت به دیه جراحات نیز مسئولیت دارد؛ زیرا فلسفه پرداخت دیه از بیت‌المال آن است که خون مسلمانی هدر نرود و به عبارت دیگر، خسارت‌های جسمانی او بدون جبران نماند؛ بنابراین همان‌گونه که در قتل شارع به این امر اهتمام دارد و در مواردی دیه مقتول را بر عهده بیت‌المال می‌گذارد، در دیه اعضاء نیز باید همین کار را انجام دهد (رومیان، ۱۳۹۰).

دوم، بیت‌المال نسبت به دیه جراحات مسئولیت ندارد؛ زیرا پرداخت دیه از بیت‌المال یک استثناست و تنها باید به همان مورد نص اکتفا کرد. روایت «لایبطل امرء مسلم» نیز ظهور در قتل دارد (همان‌جا).

۱۰- مرجع صالح برای رسیدگی به خسارت‌های پرداختی توسط بیت‌المال

از آن‌جا که بیت‌المال صرفاً دیه قتل را می‌پردازد و رسیدگی به جرم قتل در صلاحیت دادگاه‌های کیفری است؛ بنابراین می‌توان گفت که مرجع صالح برای دعوای مطالبه دیه از بیت‌المال دادگاه کیفری است. از طرفی دیگر می‌توان اظهار نمود چون دیه در قانون مجازات اسلامی مطرح شده است؛ بنابراین جنبه

۱۲- مقایسه صندوق تأمین خسارت‌های بدنی و بیت‌المال در نحوه پرداخت دیه

منابع و اموال عمومی و دولتی در مجموع نوعی از بیت‌المال به معنای عام است و دخل و تصرف در آن باید با رعایت مصالح عمومی باشد؛ اما بیت‌المال که در قانون مجازات اسلامی و برخی قوانین خاص مانند تبصره ۱ ماده ۴۱ قانون جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ آمده است، تفاوت‌هایی با صندوق دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. در برخی مصادیق می‌توان به شمول مقررات صندوق و بیت‌المال با هم نظر داد و تعیین مسئولیت هر یک از این نهادها نیازمند بررسی ارتباط بین آن‌ها است. بین جبران خسارت‌های توسط صندوق تأمین خسارت‌های بدنی و بیت‌المال تفاوت‌های زیر وجود دارد:

نخست، موضوعات مشمول صندوق خاص حوادث رانندگی و قربانیان آن است؛ در حالی که بیت‌المال تمامی انواع قتل‌ها را در برمی‌گیرد و از این جهت نسبت به صندوق عام است. در مقابل بیت‌المال بنا بر نظر قوی‌تر تنها مسئول پرداخت دیه قتل است؛ در حالی که صندوق، دیه قتل و خسارت‌های بدنی غیر قتل را هم در برمی‌گیرد و از این حیث عام‌تر از بیت‌المال است.

دوم، در بسیاری از مواردی که صندوق اقدام به پرداخت می‌کند، باید اصل حادثه رانندگی و انتساب آن به شخص مسئول محرز و ثابت شود. به عبارت دیگر، اصولاً شخص راننده

در بسیاری از مواردی که صندوق اقدام به پرداخت می‌کند، باید اصل حادثه رانندگی و انتساب آن به شخص مسئول محرز و ثابت شود. به عبارت دیگر، اصولاً شخص راننده باید مسئول باشد تا صندوق اقدام به جبران خسارت زیان دیده کند.

شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور نیز می‌توان وحدت ملاک گرفت؛ البته این رأی در رابطه با صندوق تأمین خسارت‌های بدنی است، اما صندوق و بیت‌المال نیز نوعی تأمین اجتماعی به شمار می‌روند و بی آن که جرمی متحمل شوند صرفاً به موجب قانون در مواردی موظف به پرداخت دیه هستند. مستند به رأی وحدت رویه می‌توان گفت مطالبه دیه از بیت‌المال در دادگاه کیفری نیازمند هیچ‌گونه تشریفات نیست و با صرف درخواست در دادگاه کیفری و پرداخت هزینه دادرسی، دادگاه موظف به رسیدگی و صدور رأی است؛ هم‌چنین در رابطه با عدم لزوم تقدیم درخواست مطالبه دیه از بیت‌المال می‌توان به نظریه مشورتی شماره ۷/۶۳۹۰ مورخ ۱۳۷۷/۸/۱۷ اشاره کرد که بیان داشته است: «مطالبه دیه احتیاج به درخواست ندارد و اعسار جانی جز در مواردی که در قانون مجازات اسلامی تصریح شده است موجب پرداخت دیه از بیت‌المال نیست».

کیفری دارد و بیت‌المال باید توسط دادگاه‌های کیفری به پرداخت دیه محکوم شود.

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۷۲۹ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه در این خصوص آورده است: «در فرض متواری بودن متهم، در صورت مطالبه دیه توسط شاکی یا اولیای دم از بیت‌المال، به استناد مواد ۴۷۰ و ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پرونده کیفری بدون صدور قرار جلب به دادرسی و کیفرخواست به دادگاه عمومی کیفری ارسال می‌شود و دادگاه با بررسی موضوع و احراز شرایط قانونی، حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال صادر می‌کند». از طرف دیگر با استناد به ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که مقرر می‌دارد: «در مواردی که دیه باید از بیت‌المال پرداخته شود، پس از اتخاذ تصمیم قانونی راجع به سایر جهات، پرونده به دستور دادستان برای صدور حکم مقتضی به دادگاه ارسال می‌شود»، می‌توان اظهار داشت که دادگاه کیفری صالح به رسیدگی است.

۱۱- تشریفات مطالبه دیه از بیت‌المال

همان‌گونه که در رابطه با تشریفات مطالبه دیه از صندوق تأمین گفته شد، فرم دادخواست مختص دعوی حقوقی است و معمولاً در دادگاه کیفری با درخواست سر و کار داریم. در رابطه با مطالبه دیه از بیت‌المال نیز آن‌چه در رویه قضایی مورد عمل قرار می‌گیرد، تنظیم درخواست است؛ از رأی وحدت رویه

چنانچه فوت یا صدمه بدنی ناشی از حوادث رانندگی نباشد یا راننده فرار کند و شناسایی نشود، فقط می‌توان از بیت‌المال مطالبه دیه کرد و رجوع به صندوق امکان ندارد؛ زیرا صندوق پس از جبران خسارت به راننده مقصر مراجعه خواهد کرد که در این موارد چنین امکانی نیست.

چهارم، از دیگر تفاوت‌های صندوق و بیت‌المال در موضوع تغلیظ دیه است که در خصوص بیت‌المال، بعضاً پذیرفته می‌شود لیکن در مورد صندوق قابل پذیرش نیست. با عنایت به وجوه تمایز صندوق و بیت‌المال، اقدام رویه قضایی در محکومیت هم‌زمان (عرضی- طولی) صندوق یا بیت‌المال صحیح نیست و باید توجه داشت منابع مالی که صندوق یا بیت‌المال را پوشش می‌دهد، در قانون مشخص شده و از هم جدا است.

صندوق وجود ندارد و صندوق از یک نظر از بیت‌المال برتر است؛ زیرا صندوق دیه زن را هم معادل مرد می‌پردازد؛ در حالی که بیت‌المال به اندازه همان دیه قانونی زن، خسارت را جبران می‌کند. از سوی دیگر صندوق چون ویژه حوادث رانندگی است و برای حمایت از زیان‌دیدگان این حوادث تأسیس شده است و تبصره ماده هم بر قابل پرداخت بودن دیه کامل دلالت دارد و نوع قتل و استحقاق دیه را به صورت مطلق بیان کرده است، لذا به نظر می‌رسد بر بیت‌المال برتری دارد و بنابراین مطلق حوادث رانندگی و قتل‌های ناشی از آن، از طریق صندوق جبران خسارت می‌شود و بیت‌المال در این موضوع تکلیف ندارد؛ مگر این که نتوانیم اصل مسئولیت را احراز کنیم که در این صورت بیت‌المال جبران می‌کند (همان‌جا).

باید مسئول باشد تا صندوق اقدام به جبران خسارت زیان‌دیده کند. در موارد استثنایی مانند آنچه در ماده ۴۵ قانون ایمنی و راه‌ها آمده است، نیازی به مسئول بودن راننده نیست (گرائلی شیخ، ۱۳۹۲: ۲۰۸).

سوم، در حالتی که شخص راننده، عامل حادثه است و فرار می‌کند، صندوق مکلف به جبران است و مطابق ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی^(۵) بیت‌المال باید دیه را پرداخت کند. در این حالت کدام یک مقدم است و تکلیف دارد؟

در قانون سابق که سقف پرداخت صندوق محدود بود، در رویه قضایی چند نظر وجود داشت. عده‌ای بر بیت‌المال تأکید داشتند و عده‌ای صندوق را در حدود تعهدات خود مکلف دانسته و باقی‌مانده را از بیت‌المال قابل وصول می‌دانستند. اکنون نگرانی از سقف تعهدات

برآمد

۱- مطابق قانون جدید بیمه اجباری خسارات واردشده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، زیان‌دیده در مطالبه خسارت خود از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی می‌تواند به طور مستقیم به صندوق تأمین مراجعه نماید و یا زیان خود را از طریق دادگاه پیگیری کند.

۲- در مطالبه دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی با استناد به رأی وحدت رویه ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، دادگاه کیفری صالح به رسیدگی است.

۳- در مطالبه دیه از صندوق تأمین، در پاره‌ای موارد دادگاه حقوقی محل استقرار صندوق تأمین خسارت‌های بدنی نیز صالح به رسیدگی است؛ از جمله در مواردی که میزان دیه در رأی دادگاه کیفری مشخص شده و خواهان بدون مراجعه به صندوق، با رجوع به دادگاه حقوقی تقاضا می‌کند؛ دادگاه حقوقی با استناد به رأی دادگاه کیفری صندوق را ملزم به پرداخت دیه او نماید.

۴- چنانچه دادگاه کیفری ضمن رسیدگی برائت متهم را احراز کند، مانع از رسیدگی دادگاه به ضرر و زیان درخواستی نخواهد بود. به بیان دیگر، پیش‌شرط صدور رأی توسط دادگاه کیفری درباره زیان مدعی خصوصی، صدور حکم است؛ صرف نظر از آن که محتوای این حکم محکومیت باشد یا برائت.

۵- خواهان مطالبه دیه از صندوق تأمین زیان‌دیده یا وراث وی است و خوانده نیز راننده مسبب حادثه خواهد بود.

هرچند که مطابق بند «ب» ماده ۴ قانون جدید مصوب ۱۳۹۵، در صورتی که وسیله نقلیه مشمول یکی از موارد مندرج در ماده ۲۱ این قانون باشد، زیان دیده یا وراث وی دعوا را به طرفیت راننده مسبب حادثه و صندوق طرح می کنند؛ اما می توان استدلال کرد که چون صندوق تأمین مرتکب عمل مجرمانه ای نشده و صرفاً به موجب قانون در پاره ای از موارد متعهد به پرداخت خسارات بدنی است، شایسته است که از واژگان اتهام و متهم که بار کیفی دارد و متناسب با شخصیت حقوقی صندوق نیست اجتناب شود. هم چنین صندوق تأمین خود در دو مورد نقش خواهان دعوا را ایفا می کند.

۶- با استناد به رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطالبه خسارت از صندوق مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست و منظور از تشریفات تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی است. این رأی خلاف رأی پیشین دیوان و مخالف با نص ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است که مقرر می دارد مطالبه ضرر و زیان در دادگاه کیفری مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است.

۷- با استناد به تبصره ۴ ماده ۲۴ قانون جدید بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵ صندوق به طور مطلق از پرداخت هزینه دادرسی معاف است؛ خواه در نقش خوانده دعوا باشد یا خواهان.

۸- دیه پرداختی از بیت المال در قانون مجازات اسلامی بیان شده است و با استناد به ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری می توان گفت مطالبه دیه از بیت المال در صلاحیت دادگاه کیفری محل وقوع جرم است نه دادگاه حقوقی.

۹- مطالبه دیه از بیت المال با تقدیم درخواست در دادگاه کیفری به عمل می آید؛ اما در خصوص هزینه دادرسی، اصل بر پرداخت آن است؛ هر چند ممکن است در رویه قضایی به منظور حمایت از زیان دیده و تسریع در رسیدگی، هزینه دادرسی مطالبه نشود.

۱۰- از آن جا که بیت المال صرفاً دیه قتل را می پردازد، بنابراین شاکی ورثه مقتول است و مشتکی عنه مرتکب، هر چند که در نهایت چنان چه دادگاه مورد را از موارد مسئولیت بیت المال تشخیص دهد، وزارت دادگستری (بیت المال) را محکوم به پرداخت دیه می کند.

پی نوشتها

۳- ماده ۳۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲: «متهم در دادگاهی محاکمه می شود که جرم در حوزه آن واقع شود».

4- <http://lawpdf.ir/p=9250>

۵- «اگر شخصی به قتل برسد و قاتل شناخته نشود یا برائر ازدحام کشته شود دیه از بیت المال پرداخت می گردد».

فهرست منابع

- ۱- خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران: شهر دانش، چاپ ۳، ۱۳۸۸.
- ۲- رومیان، محمدجواد، نقش دولت و بیت المال در جبران خسارت بدنی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، ۱۳۹۰.
- ۳- گرانلی شیخ، سارا، ماهیت مسئولیت صندوق تأمین خسارات بدنی، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، ۱۳۹۲.
- ۴- مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، جلد ۱، تهران: آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، مرکز تحقیقات فقهی، چاپ ۲، ۱۳۸۲.
- ۵- میرشکاری، عباس، رساله عملی در مسئولیت مدنی، شرکت سهامی انتشار، چاپ ۱، ۱۳۹۴.

۱- «نظر به این که برابر ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۸۷/۴/۱۶ فلسفه تشکیل «صندوق تأمین خسارات های بدنی» حمایت از زیان دیدگان حوادث رانندگی است که خسارت های وارد شده به آنها از سوی شرکتهای بیمه قابل پرداخت نیست و با عنایت به این که از مقررات قانون و آیین نامه اجرایی آن در خصوص نحوه مراجعه زیان دیدگان به صندوق برای دریافت خسارت چنین مستفاد می شود که نظر قانون گذار تسریع و تسهیل در پرداخت خسارت به آنان بوده است؛ بنابراین در صورت امتناع صندوق از پرداخت خسارت بدنی زیان دیده، دادگاه عمومی جزایی صالح به رسیدگی و اظهار نظر در خصوص مورد خواهد بود و رعایت تشریفات مقرر برای دعاوی حقوقی در این موارد ضرورت ندارد. بدیهی است در صورت پرداخت خسارت نیز اقدامات قضایی برای تعقیب و شناسایی راننده مقصر باید ادامه یابد».

2- <http://www.h-partow.com/contentDetails.aspx?Typeid=3062>.

آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور



رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور الف- گزارش پرونده

الف- شعبه ۱۰ دادگاه تجدید نظر استان لرستان به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۶۶۱۵۷۰۰۹۵۱ مورخ ۱۳۹۸/۹/۲۵، دادنامه تجدید نظرخواسته به شماره ۹۸۰۷۷۰ مورخ ۹۸/۶/۳۰ صادره از شعبه ۱۰۳ دادگاه کیفری دو کوهدشت را که طی آن حکم به پرداخت دیات مصدوم از بیت‌المال صادر شده است، با این استدلال نقض می‌کند: «اولاً، موارد پرداخت دیه از بیت‌المال استثناء بر اصل است و قانون‌گذار در خصوص جنایت عمدی دون قتل منتهی به عدم شناسایی ضارب، تکلیفی بر بیت‌المال قرار نداده است. مضاف بر این پرداخت دیه از بیت‌المال موضوع ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی صرفاً در خصوص صدمات منتهی به فوت می‌باشد. ثانیاً، با توجه به استثنائی بودن پرداخت دیه از بیت‌المال، قانون‌گذار در مقام بیان، صرفاً دیه قتل نفس را پذیرفته و سکوت آن در مورد صدمات دون قتل عالماً بوده؛ چه این که اگر غیر

از این بود در قانون تصریح می‌نمود؛ ثالثاً، مواد ۴۷۴، ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ناظر به مواردی است که قاتل یا ضارب شناسایی شده و به دلیل مرگ یا فرار دسترسی به او میسر نگردیده است. علی‌هذا من حیث‌المجموع دادگاه اعتراض تجدید نظرخواه را وارد دانسته و به استناد بند ب ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری با نقض دادنامه معترض‌عنه، حکم به رد درخواست شاکی صادر و اعلام می‌نماید». ضمناً دادنامه‌های دیگری نیز پیوست است که هم‌سو با رأی فوق و با استدلالی مشابه رأی صادر شده است. ب- شعبه ۲۴ دادگاه تجدید نظر استان خوزستان در خصوص تجدید نظرخواهی از دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۶۱۱۲۶۰۱۰۸۷ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۱۱ شعبه ۱۰۳ دادگاه کیفری دو اهواز که به موجب آن درخواست مجنی‌علیه دایر بر پرداخت دیه صدمات وارده از ناحیه اشخاص ناشناس از سوی بیت‌المال به علت عدم شمول ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی رد شده است به موجب دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۶۳۰۱۱۰۱۳۶۵ مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۲۳ چنین انشاء رأی نموده است: «نظر به این که ... اصل ایراد جنایت عمدی به شاکی از ناحیه افراد ناشناس ثابت و مسلم است و ... لذا به استناد قاعده فقهی لایبطل دم امرء مسلم و ملاک ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی به طریق اولی پرداخت دیات ایراد جراحات مادون از قتل نفس از ناحیه متهمان ناشناس همچون قتل نفس به عهده بیت‌المال است، با این ترتیب، دادنامه تجدید نظرخواسته به استناد بند «پ» ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری نقض و به استناد مواد ۴۴۸، ۴۴۹ و ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی، بیت‌المال را به سبب ... به پرداخت ... [درصدی] از دیه کامل مرد مسلمان در حق مدعی خصوصی محکوم می‌نماید». ضمناً دادنامه‌های دیگری نیز پیوست است که هم‌سو با رأی فوق و با استدلالی مشابه صادر شده است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، شعبه دهم دادگاه تجدید نظر استان لرستان و شعبه بیست و چهارم دادگاه تجدید نظر استان خوزستان در خصوص پرداخت دیه از بیت‌المال در مواردی که جرح پس از ایراد جرح متواری شده و شناسایی نشده است، از مواد مربوط در قانون مجازات اسلامی

مصوب ۱۳۹۲ استنباط مختلف دارند؛ بنابراین در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، درخواست طرح موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور جهت ایجاد وحدت رویه را دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور

به شرح آتی اظهار عقیده می‌شود:

۱- شعب محترم محاکم تجدید نظر و دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی، آراء متفاوت صادر نموده‌اند. برخی از شعب، پرداخت دیه از بیت‌المال در جنایات عمدی مادون نفس را مشروط به شناسایی جانی دانسته‌اند و برخی شعب دیگر مطلق وقوع جنایت عمدی، حتی در صورت عدم شناسایی جانی را مستوجب مسئولیت بیت‌المال دانسته‌اند.

۲- به موجب ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی: «مسئولیت کیفری شخصی است» این حکم قانونی از اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری که از اصول مسلم حقوق جزا است نشأت گرفته است.

۳- مستفاد از ماده ۱۴۲ قانون مذکور، مسئولیت ناشی از رفتار دیگری امر استثنایی است و نیازمند نصّ قانونی است و در موارد تردید باید به اصل رجوع نماییم؛ لذا مسئولیت بیت‌المال استثنایی بوده و باید گستره آن را به نصّ قانونی محدود کرد.

۴- ماده ۴۲۵ قانون مجازات اسلامی در مقام بیان به موضوع شناسایی و یا عدم شناسایی مرتکب اشاره نکرده است؛ اما پذیرش نوعی توالی مسئولیت‌ها، تأکید بر اموال و اقارب مرتکب و نحوه استخدام مطالب در آن، نوعاً ضرورت شناسایی

متهم را در درک منظور قانون‌گذار تقویت می‌کند. مضافاً این‌که مبنای تفسیر ماده مذکور، اصول کلی بر مسئولیت کیفری می‌باشد و بر آن اساس نیز مسئولیت مقید و مشروط بیت‌المال صرفاً شامل فرض شناسایی مرتکب خواهد بود.

۵- مبنای مسئولیت بیت‌المال، صرف‌نظر از جنبه‌های امتنان و لطف و مسئولیت تکمیلی جامعه، ایجاب می‌کند که مقنن نسبت به وقایع جنایی با تفکیک در نوع، شرایط ایجاد و میزان نقش حاکمیت، قانون‌گذاری معقول و هوشمندانه‌ای داشته باشد. قبول و نفی کلی این‌گونه امور از یک سیاست جنایی معقول به دور است.

بر این اساس، رأی شعبه دهم دادگاه تجدید نظر استان لرستان مبتنی بر ضرورت شناسایی مرتکب جهت تحمیل مسئولیت پرداخت دیه بر بیت‌المال مطابق موازین قانونی تشخیص و قابل تأیید است.

ج- رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

«قانون‌گذار به شرح مواد ۴۳۵، ۴۷۴، ۴۷۵ و ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و با لحاظ موازین فقهی، در همه موارد قتل نفس یا مادون آن که به مرتکب دسترسی حاصل نشده است اعم از آن‌که شناسایی شده یا نشده باشد، پرداخت دیه از بیت‌المال را مقرر کرده است که البته در موارد شناسایی مرتکب و عدم دسترسی به وی، پرداخت دیه از بیت‌المال در صورتی ممکن است که ترتب مذکور در مواد قانونی مربوط رعایت شود. بنا به مراتب، در مواردی که مرتکب صدمه عمدی مادون قتل شناسایی نشده باشد، پرداخت دیه بر عهده بیت‌المال است و رأی شماره ۱۳۶۵ مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۲۳ شعبه ۲۴ دادگاه تجدید نظر استان خوزستان تا حدی که

با این نظر انطباق دارد به اکثریت آرای هیئت عمومی صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.»

رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

الف- گزارش پرونده

الف- حسب محتویات پرونده ۳۰۰۶۷۷۰ شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان تهران، آقای قربان ... به طرفیت دولت جمهوری اسلامی ایران و آقایان ۱. مددشیر ...، ۲. ناصر ...، ۳. حسینعلی ... و ۴. خانم مهوش ... به خواسته صدور حکم به پرداخت خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی در حوزه قضایی شهرستان تهران اقامه دعوی کرده است و شعبه ۲۰۸ دادگاه عمومی حقوقی پس از رسیدگی‌های لازم، طی دادنامه ۹۶۰۱۹۰۰ مورخ ۹۶/۱۲/۲۶ با توجه به این‌که به موجب ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۹۰/۷/۱۷ و ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور مصوب ۱۳۹۲/۲/۲۵ رئیس محترم قوه قضائیه، رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی منوط به احراز تقصیر یا اشتباه وی در دادگاه عالی انتظامی قضات است و به دلالت نامه شماره ۹۰۰۰/۲۰۴۴۷/۶۰۰/۱۰۰ تاریخ ۱۳۹۶/۱۱/۱۴ تقصیر قضات مورد نظر تاکنون در مرجع یادشده به اثبات نرسیده است و در وضعیت فعلی (قبل از اثبات تقصیر یا اشتباه در دادگاه عالی انتظامی

قضات) موجبات رسیدگی فراهم نمی‌باشد مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر کرده است و پس از تجدید نظر خواهی از این رأی شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان تهران طی دادنامه ۹۸۶۲۱ مورخ ۱۳۹۸/۴/۲۳ چنین رأی داده است: «اولاً راجع به تجدید نظر خواندگان ردیف‌های سوم و چهارم به لحاظ استرداد دعوی بدوی طی دادنامه ۹۶۰۱۴۸ - ۱۳۹۶ همان شعبه تعیین تکلیف شده و صدور مجدد رأی وجاهتی نداشته است؛ ثانیاً، ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار داده و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه را مکلف به رسیدگی در ماهیت کرده است؛ ثالثاً، دادگاه می‌بایست بر اساس ماده ۳۰ مذکور نسبت به بررسی ارکان و شرایط مسئولیت مدنی اقدام سپس و عندالاقضاء، احراز تقصیر را ضمن گردش کاری مدنی از دادگاه عالی انتظامی قضات استعلام و اصدار رأی می‌کرد؛ مع الوصف و مستنداً به مواد ۳۴۸، ۳۵۳ و ۳۶۵ قانون آیین دادرسی ضمن نقض دادنامه تجدید نظر خواسته، پرونده جهت رسیدگی ماهوی راجع به تجدید نظر خواندگان ردیف اول و پنجم به دادگاه محترم بدوی اعاده می‌شود».

ب- به دلالت محتویات پرونده ۹۷۱۴۳۵ شعبه دوازدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران، در مورد دعوی آقای رضا ... به طرفیت وزارت دادگستری و آقایان ۱. رمضان ...، ۲. شعبان ... و ۳. قربان ... به خواسته صدور حکم به پرداخت خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی و سایر خسارت‌های قانونی در شعبه ۲۰۸ دادگاه عمومی تهران طی دادنامه

۹۷۰۰۹۹۴ - ۱۳۹۷/۷/۲۵ با توجه به این که به موجب ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات و ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور مصوب ۹۲/۲/۲۵ رسیدگی به دعوی جبران خسارت موضوع خواسته منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است و به دلالت نامه ۹۰۰۰/۲۰۴۴۷/۶۰۰/۱۰۰ - ۱۳۹۶/۱۱/۱۴ تقصیر مزبور تاکنون در مرجع یادشده به اثبات نرسیده است و دعوی در وضعیت فعلی (قبل از اثبات تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات) قابل استماع نیست. مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر شده و شعبه دوازدهم تجدید نظر استان تهران به موجب دادنامه ۹۸۲۰۰۶۴۶ - ۱۳۹۸/۴/۳۰ پرونده فوق‌الاشعار، چنین رأی داده است: «... نظر به این که برای مطالبه خسارت اثبات سه عنصر اصلی ضروری می‌باشد، وجود فعل زیان‌آور، ورود ضرر و رابطه سببیت و فعل زیان‌آور همانا اثبات تقصیر و اشتباه قاضی در دادگاه محترم عالی انتظامی قضات است و هدایت اشخاص به محاکم حقوقی بدون اثبات این مقدمه و پذیرش دعوی آن‌ها صحیح نبوده و اعلام نظر قضات ارجمند شعبه دوم دادگاه عالی انتظامی قضات قابل متابعت در دادگاه نبوده؛ زیرا مطابق مقررات قانونی مدعی می‌بایست توأم با دادخواست تقدیمی تمامی دلایل و مدارک خویش را در جهت ابلاغ به مخاطب برای دفاع تقدیم دادگاه نماید و مرجع مذکور مجرای برای تحصیل دلیل به نفع مدعی نداشته و ارجاع تقاضای او به دادگاه انتظامی به منزله تحصیل دلیل برای مدعی است. بر این اساس عدم پذیرش در وضعیت حاضر

مطابق با مقررات قانونی و اصول دادرسی بوده همان‌طور که پاسخ مرجع محترم مذکور در صفحه ۳۲ پرونده مؤید عدم محکومیت قضات مخاطب دعوی می‌باشد؛ بنابراین با استناد به مواد ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی با رد اعتراض، دادنامه صادره از دادگاه محترم نخستین را تأیید و استوار می‌نماید، رأی دادگاه قطعی است».

با توجه به مراتب مذکور چون شعب هشتم و دوازدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران مطابق استدلال‌های مذکور در فوق با استنباط متفاوت از ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ در موارد مشابه آراء مختلف صادر کرده‌اند، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری تقاضای طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی را دارد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب: نظریه نماینده دادستان کل کشور
احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۱۲/۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور، به شرح آتی اظهار عقیده می‌شود:

۱ - شعبه محترم هشتم دادگاه تجدید نظر استان تهران، دعوی جبران خسارات موضوع ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات را قبل از اثبات تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات قابل استماع دانسته است؛ اما شعبه محترم دوازدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران چنین دعوایی را غیر قابل استماع می‌داند.

۲ - ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مقرر می‌دارد: «رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی

موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم (۱۷۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در صلاحیت دادگاه عمومی تهران است. رسیدگی به دعوی مذکور در دادگاه عمومی منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی است». بر این اساس احراز ارکان ثلاثه دعوی مطالبه خسارت مذکور در صلاحیت دو مرجع حقوقی و انتظامی قرار گرفته است.

۳ - چنانچه دعوی حقوقی مطالبه خسارت مطرح نگردیده باشد، مستفاد از محتوای ماده مذکور و اطلاق کلمه «رسیدگی» که مؤید کل فرایند دادرسی می‌باشد و کارکرد آن در مفهومی عام که شامل پذیرش دعوی نیز می‌باشد و ضرورت قطعیت توجه دعوی و جزمیت آن و الزامات منطبق حقوقی، ایجاب می‌نماید که خواهان پس از صدور حکم دادگاه عالی انتظامی به تفکیک احراز تقصیر یا احراز اشتباه، دعوی را علیه قاضی یا دولت (نه هر دو) اقامه نماید؛ هم‌چنان که ماده ۲۴ آیین‌نامه قانون نظارت بر رفتار قضات نیز بر این برداشت اصولی استقرار یافته است.

۴ - چنانچه دعوی حقوقی مطالبه خسارت مطرح شده باشد هم‌چنان که اختلاف محاکم ناظر بر همین فرض است، از یک طرف ماده ۳۰ قانون نظارت بر عدم قابلیت استماع چنین دعوایی تصریح ندارد و از طرف دیگر اصولاً با وارد نبودن ایراد بر شرایط دعوی با لحاظ عمومات تکلیف محاکم به رسیدگی به دادخواهی‌ها صدور قرار عدم استماع دعوی وجاهت قانونی نخواهد داشت.

۵ - در وضعیتی که دعوی حقوقی اقامه شده است، قاعده عام اناطه مصرح در ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قاعده

حاکم بر موضوع و قاعده خاص اناطه مقرر در ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات است و ضمن این که مانع از رجوع به قواعد عام شکلی آیین دادرسی مدنی است، از بیشترین قابلیت انطباق بر موضوع مطروحه برخوردار است و در چنین وضعیتی لازم است دادگاه حقوقی قرار توقف رسیدگی صادر نموده و بسته به نتیجه قضیه، اتخاذ تصمیم قضایی کند. بر این اساس رأی صادره از شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان تهران از حیث عدم تأیید قرار عدم استماع دعوی مطابق موازین قانونی تشخیص و قابل تأیید است.

ج- رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

«با عنایت به ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم (۱۷۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دادگاه عمومی حقوقی تهران منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است؛ بنابراین مدعی ورود خسارت مذکور ابتدا باید درخواست خود را به دادگاه عالی انتظامی قضات تقدیم و پس از احراز تقصیر یا اشتباه قاضی، دعوا را حسب مورد به طرفیت قاضی مقصر یا دولت در دادگاه عمومی حقوقی صالح اقامه کند. بر این اساس، رأی شماره ۶۴۶ مورخ ۱۳۹۸/۴/۳۰ شعبه دوازدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و سایر مراجع

اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.»

رأی وحدت رویه ۷۹۲ مورخ ۱۳۹۹/۴/۲۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

الف- گزارش پرونده

الف- شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان یزد در مقام رسیدگی به تجدید نظرخواهی از دادنامه صادره از شعبه دهم دادگاه عمومی حقوقی یزد راجع به اعتراض شرکت سهامی آب منطقه‌ای یزد (به عنوان یک شرکت دولتی) به رأی صادره از کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی، طی دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۳۰۳۴۰۱۰۷۶ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۹ چنین رأی صادر نموده است: «تجدید نظرخواهی آقای احمد ... نسبت به دادنامه ۹۵۲ مورخ ۱۳۹۵/۷/۲۶ شعبه دهم دادگاه عمومی حقوقی یزد است که طی دادنامه تجدید نظرخواسته، رأی صادره از ناحیه قاضی رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی استان یزد به شماره دادنامه ۵۴/۹۳ مورخ ۱۳۹۳/۱۱/۶ ابطال گردیده است. اوراق پرونده حکایت دارد که شرکت سهامی آب منطقه‌ای یزد بدواً مبادرت به شکایت از این رأی در دیوان عدالت اداری نموده است که با رأی شماره ۱۱۸۵ مورخ ۹۴/۵/۲۴ شعبه هفتم دیوان عدالت اداری و هم‌چنین دادنامه شماره ۲۴۲۱ مورخ ۹۴/۸/۱۸ شعبه سوم تجدید نظر دیوان عدالت اداری به لحاظ این که دیوان عدالت اداری صلاحیت رسیدگی به شکایت دولت و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی علیه اشخاص را ندارد، قرار عدم صلاحیت به صلاحیت دادگاه عمومی صادر کرده است که پرونده به شعبه دهم ارجاع و آن دادگاه ضمن نفی صلاحیت از

خود پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال و نهایتاً شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور با تشخیص صلاحیت دادگاه عمومی یزد، پرونده را اعاده کرده است و دادگاه شعبه دهم نیز پس از رسیدگی به موجب دادنامه تجدید نظرخواسته، رأی صادره از قاضی کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیر زمینی را ابطال نموده است. دادگاه با توجه به محتویات پرونده و مندرجات دادنامه تجدید نظر خواسته که با استدلال کافی و مؤثر مبادرت به ابطال رأی صادره کمیسیون نموده است و این که بحران آبی موجود و کاهش شدید بارندگی در استان یزد برای همگان ملموس و افت سطح آب سفره‌های زیرزمینی برای عموم مشهود است و در آگهی شماره ۹۲/۳۸۶۴۷/۷۰۰ مورخ ۱۳۹۲/۹/۵ وزارت نیرو در تمدید ممنوعیت توسعه بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی محدوده ارنان - دهج نیز به وضوح به این امر تأکید شده است، فلذا خدش‌های بر دادنامه صادره ندانسته و ضمن رد تجدید نظرخواهی به استناد ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه صادره عیناً تأیید می‌گردد.

ب- شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان یزد درباره اعتراض شرکت آب منطقه‌ای استان (به عنوان یک نهاد دولتی) نسبت به آراء صادره از کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی طی دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۳۰۲۱۰۰۸۳۰ مورخ ۱۳۹۸/۸/۶ چنین رأی داده است:

«در خصوص تجدید نظرخواهی شرکت سهامی آب منطقه‌ای یزد به طرفیت آقای محمود ... نسبت به دادنامه شماره ۰۱۹۸۹۸ مورخ ۱۳۹۸/۱۲/۱۴ شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان مهریز که به موجب آن قرار عدم استماع دعوی

خواهان شرکت سهامی آب منطقه‌ای یزد ... به خواسته اعتراض نسبت به دادنامه شماره ۶۸/۹۷ مورخ ۱۳۹۷/۸/۲۳ صادره از کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی و نقض آن و تأیید رأی کمیسیون صدور پروانه‌ها و پرداخت خسارات قانونی صادر گردیده است، با توجه به مبانی استدلالی دادگاه محترم بدوی و با التفات به نظریه مشورتی کمیسیون آیین دادرسی مدنی اداره کل حقوقی قوه قضاییه به شماره ۷/۹۷/۱۶۴۷ مورخ ۱۳۹۸/۱/۲۶ که مؤید استنباط این محکمه هم می‌باشد و مقرر داشته است: با توجه به عبارت «احکام صادره مذکور ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدید نظر در دیوان عدالت اداری است» مندرج در ذیل تبصره ۵ قانون تعیین تکلیف چاه‌های آب فاقد پروانه بهره‌برداری و لحاظ این که دیوان عدالت اداری مرجع تظلم‌خواهی اشخاص غیر دولتی علیه دولت است و نه بالعکس و نیز توجه به این که نماینده شرکت آب منطقه‌ای هر استان یکی از اعضای کمیسیون رسیدگی به آب‌های زیرزمینی می‌باشد و عنایت به این که مفروض آن است که قانون‌گذار با علم به حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری این مرجع را به عنوان مرجع تجدید نظر از آراء کمیسیون مقرر کرده است، بنابراین احکام صادره از کمیسیون مذکور از سوی شرکت آب منطقه‌ای نه در دیوان عدالت اداری و نه در دادگاه‌های عمومی قابل تجدید نظر نمی‌باشد. لذا ... مستنداً به ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن رد تجدید نظرخواهی، دادنامه تجدید نظرخواسته را عیناً تأیید و استوار می‌نماید.»

چنان که ملاحظه می‌شود، شعبه هشتم

دادگاه تجدید نظر استان یزد، با اعتراض مرجع دولتی نسبت به آراء صادره از کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی، ضمن قبول صلاحیت محاکم دادگستری در این مورد، به موضوع رسیدگی کرده و حکم مقتضی صادر کرده است. از سوی دیگر، شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان یزد با استناد به تبصره ۵ ماده واحده قانون تعیین تکلیف چاه‌های آب فاقد پروانه بهره‌برداری اعتراض مقام دولتی نسبت به آراء صادره از کمیسیون مذکور را قابل رسیدگی در محاکم دادگستری نمی‌داند.

بنا به مراتب، با تحقق اختلاف استنباط از قانون بین شعب مرقوم، در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری درخواست طرح موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور جهت ایجاد وحدت رویه را دارم.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظر به نماینده دادستان کل کشور
احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۳/۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور، به شرح آتی اظهار عقیده می‌شود:

۱- شعبه محترم هشتم دادگاه تجدید نظر استان یزد، تجدید نظرخواهی شرکت آب منطقه‌ای نسبت به رأی قاضی کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی در محاکم دادگستری را پذیرفته است، اما شعبه محترم اول دادگاه تجدید نظر همان استان، چنین تجدید نظرخواهی را نه در محاکم دادگستری و نه در دیوان عدالت اداری قابل پذیرش و رسیدگی ندانسته است. رابطه منطقی دو رأی مذکور عموم و خصوص مطلق است چرا که:

اولاً، هر دو رأی از حیث اظهار نظر نسبت به صلاحیت محاکم دادگستری حوزه مشترک با استنباط متفاوت از تبصره ۵ ماده واحده قانون تعیین تکلیف چاه‌های آب فاقد پروانه بهره‌برداری دارند. ثانیاً، از حیث اظهار نظر نسبت به صلاحیت دیوان عدالت اداری، شعبه هشتم اظهار نظری نکرده است، اما شعبه اول رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دیوان عدالت اداری ندانسته است.

۲- به دلایل ذیل رسیدگی به موضوع در صلاحیت دیوان عدالت اداری است:

اولاً، به موجب نص صریح تبصره ۵ ماده واحده قانون تعیین تکلیف چاه‌های آب فاقد پروانه بهره‌برداری مصوب ۸۹/۴/۱۳، احکام صادره از ناحیه قاضی کمیسیون مذکور ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدید نظر در دیوان عدالت اداری است. این مقرره آمره در تعیین صلاحیت، اطلاق دارد که رأی قاضی کمیسیون هم غیر قطعی و قابل تجدید نظر است و هم مرجع رسیدگی به تجدید نظرخواهی از آن دیوان عدالت اداری است و اجتهاد در مقابل نص و رجوع به اصل جایز نیست.

ثانیاً، اصل برابری و تساوی سلاح‌ها به منظور نیل به یک دادرسی منصفانه ایجاب می‌کند که علاوه بر پذیرش حق برابر تجدید نظرخواهی برای شرکت آب منطقه‌ای، به تجدید نظرخواهی طرفین در مرجع واحد که همان دیوان عدالت اداری است رسیدگی شود. مضافاً پیش‌بینی دو مرجع تجدید نظر برای حکم واحد به اقتضای هویت تجدید نظرخواه با منطق حقوقی سازگاری ندارد؛ زیرا با فرض پذیرش دو مرجع صالح برای رسیدگی به موضوع واحد، در صورت اعتراض هر دو طرف ایراد در تقدم و تأخر رسیدگی

و حتی صدور آراء مغایر متصور است. ثالثاً، رسیدگی در محاکم دادگستری نسبت به موضوع علاوه بر مغایرت با سیاست قضا‌دایی، با هدف و غرض مقنن در ماده واحده مذکور که محاکم را مکلف به احاله پرونده‌های مطروحه به کمیسیون مذکور کرده نیز ناسازگار است. مضافاً استدلال به این‌که به موجب اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی دادگستری مرجع تظلمات عمومی بوده و تکلیف عام به رسیدگی موضوع آن هم در مرحله تجدید نظر دارد استدلال اصولی و منطبق بر همان اصل نمی‌باشد؛ چرا که به موجب بخش اخیر اصل مذکور تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است و در موضوع مطروحه به موجب نص صریح مصرح در تبصره ۵ ماده واحده مذکور، رسیدگی به موضوع در صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار گرفته است.

رابعاً، استدلال به این‌که به موجب اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی و بند ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، آن دیوان صلاحیت رسیدگی به تجدید نظرخواهی شرکت دولتی را ندارد وارد نیست؛ چرا که هیچ یک از مقررات مذکور در مقام بیان موارد نفی نیستند و تنها در تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون مذکور مقنن در مقام موارد نفی صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌باشد که موضوع مطروحه با هیچ کدام از موارد مذکور انطباق ندارد؛ مضافاً این‌که بند ۲ ماده ۱۰ قانون مذکور همچون رأی وحدت رویه شماره ۶۶۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ناظر بر آراء و تصمیمات قطعی هیئت‌ها و کمیسیون‌ها است و با پیش‌بینی حق تجدید نظرخواهی به آراء غیر قطعی قاضی کمیسیون برای مراجع

دولتی در دیوان عدالت اداری مغایرتی ندارد. بر این اساس رأی صادره از شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان از حیث پذیرش قابلیت تجدید نظرخواهی، مورد تأیید است اما از حیث پذیرش صلاحیت محاکم دادگستری مطابق موازین قانونی نیست و غیر قابل تأیید است و رأی شعبه اول که نافی اصل حق تجدید نظرخواهی مراجع دولتی است بر خلاف موازین قانونی بوده و غیر قابل تأیید است.

ج- رأی وحدت رویه شماره هیئت عمومی دیوان عالی کشور

«با توجه به این‌که برابر تبصره ۵ ماده واحده قانون تعیین تکلیف چاه‌های آب فاقد پروانه بهره‌برداری مصوب ۱۳۸۹/۴/۱۳، آراء کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی به طور مطلق قابل تجدید نظر در دیوان عدالت اداری دانسته شده است و با عنایت به اطلاق بند ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام، دولتی بودن شرکت سهامی آب منطقه‌ای، نافی لزوم رسیدگی به تجدید نظرخواهی به عمل آمده از سوی این شرکت نسبت به آراء کمیسیون مذکور در دیوان عدالت اداری نیست؛ بنابراین رأی شماره ۱۰۷۶ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۹ شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان یزد که از لحاظ قابل اعتراض دانستن آراء کمیسیون یادشده از سوی شرکت آب منطقه‌ای (در حد مذکور) با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.»

نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه

عدم امکان الزام زوجه مجنون به تمکین

پرسش: ۱- جنون زوجه پس از صدور و قطعیت حکم به الزام تمکین چه تأثیری بر روند اجرای حکم دارد؟ چنانچه زوجه حین انشای عقد مجنون باشد و با مجوز خاص پزشکی نکاح منعقد شود و اختلاف در نکاح ایجاد شود، آیا با درخواست زوج می‌توان زوجه را به تمکین محکوم کرد یا به سبب فقدان عقل، نشوز تلقی نمی‌شود و امکان صدور حکم نیست؟

۲- در دیگر مواردی که فرد به فعل قائم به شخص مانند نقاشی یا مهارت خاصی محکوم شده است و محکوم‌علیه در فرایند اجرای حکم و پس از صدور اجراییه مجنون شود، این امر چه تأثیری در اجرای حکم دارد؟ آیا اجبار به فعل محکومیت یافته با توجه به زوال عقل ممکن است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۲۲ مورخ ۱۳۹۹/۴/۷

پاسخ: ۱- در فرض سؤال که دادگاه در جریان رسیدگی به پرونده الزام به تمکین، جنون زوجه را احراز کند، قانوناً محملی برای صدور رأی مبنی بر الزام زوجه به تمکین وجود ندارد و چون

تکلیف زوجه به تمکین در چنین حالتی متصور نیست، لذا دعوای طرح شده قابلیت استماع ندارد؛ هم‌چنین چنانچه زوجه پس از قطعیت حکم تمکین دچار جنون شود، عدم اجرای حکم را نمی‌توان به وی منتسب کرد؛ بنابراین آثار نشوز نیز بر وی مترتب نخواهد شد.

۲- در فرض سؤال که فرد به انجام عملی که قائم به شخص وی است محکوم و در جریان اجرای حکم مجنون شده است، به نظر می‌رسد که حکم صادره قابلیت اجرایی خود را از دست خواهد داد و اجرای آن غیر ممکن خواهد شد؛ چرا که برابر ماده ۴۷ و تبصره آن از قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در صورتی که انجام عمل موضوع حکم قائم به شخص محکوم‌علیه باشد و از اجرای آن امتناع کند، دادگاه برای مدت معینی محکوم‌علیه را به پرداخت روزانه مبلغی معین محکوم خواهد کرد و در فرض سؤال اولاً، امکان امتناع مجنون از اجرای حکم متصور نیست؛ چرا که امتناع امری ارادی و نفسانی است که مجنون فاقد آن است؛ بنابراین امتناع مجنون از اجرای حکم موضوعاً منتفی و راجع به مجنون قابل تصور نیست.

ثانیاً، با توجه به متصور نبودن امتناع

مجنون از اجرای حکم و ممنوعیت وی از تصرف در اموالش، دادگاه نمی‌تواند برابر تبصره ماده ۴۷ یادشده روزانه مبلغی را به عنوان جریمه تأخیر تعیین کند

امکان مجازات معاون از نوع مجازات قانونی مقرر برای مباشر

پرسش: در جرم کلاهبرداری که مجازات آن درجه چهار بوده و شامل حبس، جزای نقدی و رد مال است، اگر مباشر به حبس محکوم شود، آیا دادگاه می‌تواند برای معاون جرم از مجازات جزای نقدی به جای حبس استفاده کند؛ یا این که مجازات معاون باید از نوع مجازات مباشر باشد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۴۰۳ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱

پاسخ: مطابق ماده ۱۲۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی و بند «ت» آن، در جرایم موجب تعزیر چنانچه در شرع برای معاون مجازات دیگری تعیین نشده باشد، مجازات معاون یک تا دو درجه پایین‌تر از مجازات جرم ارتكابی است و طبق تبصره ۱ این ماده، مجازات معاون از نوع مجازات قانونی جرم ارتكابی است و در مورد مصادره اموال، انفصال دائم و انتشار حکم محکومیت هم

تکلیف خاصی مقرر شده است؛ بنابراین در جرایم تعزیری اگر مجازات قانونی جرم، مجموع چند نوع مجازات باشد، مجازات معاون نیز از همه آن مجازات‌ها؛ ولی با یک تا دو درجه پایین‌تر تعیین می‌شود و چنانچه درجات پایین‌تر فاقد بعضی از انواع مجازات قانونی جرم باشد، به همان نوع یا نوعی که وجود دارد اکتفا می‌شود.

عدم امکان تخفیف مجازات جایگزین حبس حین صدور حکم

پرسش: اگر دادگاه در رأی خود حکم به مجازات جایگزین حبس صادر کند، آیا می‌تواند نسبت به مجازات جایگزین نیز تخفیف اعمال کند؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۹۸ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱

با توجه به ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، اصولاً تعیین مجازات جایگزین حبس در جهت اعمال تخفیف در مجازات متهم است و با لحاظ تبصره ۲ ماده ۳۸ قانون فوق‌الذکر، اعمال تخفیف مجدد مجازات جایز نیست؛ بنابراین دادگاه هنگام صدور حکم به مجازات جایگزین حبس نمی‌تواند هم‌زمان این مجازات را تخفیف دهد.

الزام شرکت بیمه به پرداخت دیه به نرخ روز پرداخت

پرسش: آیا شرکت بیمه متعهد به پرداخت خسارات صدمات بدنی حادثه رانندگی می‌تواند به نرخ روز مستند به مواد ۳۱ و ۳۶ قانون بیمه اجباری خسارت وارده شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ و به لحاظ عدم ارائه مدارک

توسط زیان‌دیده خودداری کند؟ توضیح آن‌که رأی صادره به شرکت مربوطه ابلاغ و اجرای احکام کیفری نیز چندین مرتبه مهلت بیست روزه پرداخت را به شرکت اخطار کرده است اما این شرکت توجهی به پرداخت دیه نداشته و مبلغ دیه را در سال ۱۳۹۹ به نرخ سال ۱۳۹۸ پرداخت کرده است.

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۹۶ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱

پاسخ: حکم مقرر در ماده ۳۲ قانون بیمه اجباری خسارات وارده شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ مبنی بر تکلیف زیان‌دیده، اولیای دم یا وراثت قانونی جهت مراجعه به شرکت بیمه برای تکمیل مدارک پس از قطعی شدن مبلغ خسارت، متضمن ایجاد حقی برای بیمه‌گر جهت عدم پرداخت خسارت و به صرف عدم مراجعه اشخاص فوق‌الذکر نیست؛ زیرا در ادامه همین ماده، بیمه‌گر مکلف شده است ظرف بیست روز از تاریخ قطعی شدن خسارت، مبلغ دیه را پرداخت و در صورت عدم مراجعه اشخاص یادشده، این مبلغ را به صندوق تأمین خسارت‌های بدنی واریز و قبض مربوط را به مرجع قضایی ذی‌ربط تحویل دهد. لذا در فرض سؤال که رأی صادره به شرکت بیمه ابلاغ شده و اجرای احکام کیفری نیز با چندین نوبت ارسال اخطاریه، بر تکلیف شرکت بیمه به پرداخت دیه تأکید کرده است؛ شرکت مذکور مکلف به پرداخت دیه به نرخ روز است. حکم مذکور در ماده ۱۳ قانون فوق‌الذکر مبنی بر پرداخت دیه به بهای روز نیز بر این امر تأکید دارد.

غیر مالی بودن دعوای استرداد لاشه چک

پرسش: آیا دعوای استرداد لاشه چک مالی است یا غیر مالی؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۷۵ مورخ ۱۳۹۹/۴/۴

پاسخ: تمیز دعوای مالی و غیرمالی از یکدیگر ممکن است با بررسی آثار و نتایج حاصله از آن صورت پذیرد. چنانچه نتیجه حاصله از دعوا آثار مالی داشته باشد، دعوای مطروحه مالی و در غیر این صورت غیر مالی است. بر این اساس دعوای استرداد سند و استرداد لاشه چک غیر مالی است.

ضرورت پرداخت نیم عشر اجرایی وفق بند یک ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی برای وجه چک

پرسش: در پرونده‌های با خواسته صدور اجراییه در خصوص چک بلامحل (قانون چک جدید)، در مرحله اجرای حکم و اخذ نیم عشر دولتی، برخی از دادگاه‌ها این نوع پرونده‌ها را غیر مالی و هزینه اجرا را به مأخذ پرونده‌های غیر مالی اخذ می‌کنند و برخی دیگر آن را مالی دانسته و بر این اساس نیم عشر دریافت می‌کنند. خواهشمند است اعلام نظر فرمایید.

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۶۶ مورخ ۱۳۹۹/۴/۳

پاسخ: مقنن در ماده ۲۳ قانون اصلاح قانون صدور چک (اصلاحی ۱۳۹۷/۸/۱۳) تصریح کرده است که اجراییه طبق قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ به وسیله اجرای احکام دادگستری به مورد اجرا گذاشته می‌شود؛ قانون اخیرالذکر از لواحق قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ است و از جمله در

عدم تأثیر تأخیر در ارائه گواهی پزشکی بر حق مرخصی استعلاجی مستخدم

پرسش: چنانچه مستخدم بر خلاف آیین‌نامه مرخصی‌ها مصوب ۱۳۴۶ با اصلاحات بعدی و با تأخیر بعد از مدت مقرر، مدارک پزشکی راجع به مرخصی استعلاجی را ارائه کند، آیا مدت غیبت به عنوان مرخصی استحقاقی منظور می‌شود یا مرخصی استعلاجی؟ ضمانت اجرای این ترک فعل چیست؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۵۸ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱

پاسخ: اگرچه تأخیر در ارائه گواهی پزشکی می‌تواند با لحاظ ماده ۲ آیین‌نامه مرخصی‌ها مصوب ۱۳۴۶ با اصلاحات بعدی از مصادیق تخلف موضوع بند ۲ ماده ۸ قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۲ (نقض قوانین و مقررات مربوط) باشد که احراز آن با لحاظ اوضاع و احوال بر عهده مرجع رسیدگی کننده است، اما این امر فی‌نفسه نمی‌تواند موجب کان‌لم‌یکن شدن گواهی پزشکی و محرومیت مستخدم فرض سؤال از مرخصی استعلاجی شود. بدیهی است مقام ذی‌ربط در صورت عدم درخواست مرخصی استحقاقی برای ایام غیبت و نیز عدم ارائه اسناد مربوط به مرخصی استعلاجی در مهلت مقرر قانونی، مکلف به اعلام غیبت این فرد خواهد بود و تبعاتی که از این حیث متوجه فرد مستتکف از ارائه اسناد شده است، مسئولیتی را متوجه مقام ذی‌ربط نخواهد کرد؛ اما در فرایند رسیدگی به تخلف این فرد دایر بر غیبت، ارائه اسناد مربوط (گواهی پزشکی) قابل ترتیب اثر خواهد بود.

خروج تصمیم شورای اسلامی شهر در انتخاب شهردار از مقوله مصوبات موضوع ماده ۹۰ قانون مربوط

پرسش: با توجه به تصویب مصوبات شورای اسلامی در کمیسیون تطبیق وفق ماده ۶ مصوبه آیین‌نامه اجرایی ماده ۸۰ قانون تشکیلات و وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵ و اصلاحات بعدی، آیا انتخاب شهرداران نیز مشمول این بند است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، نظر به این‌که رویه مرسوم فعلی متضمن عدم ارسال مصوبه در انتخاب شهردار به کمیسیون تطبیق است، در خصوص وضعیت قانونی شهرداریانی که بدون تنفیذ کمیسیون تطبیق شروع به کار نموده‌اند اظهار نظر فرمایید.

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۵۹ مورخ ۱۳۹۹/۴/۳

پاسخ: ۱ و ۲- صرف نظر از این‌که نسبت به نحوه انتخاب شهردار و چگونگی اعتراض به انتخاب مزبور در قانون ترتیب خاصی پیش‌بینی شده است، مستفاد از ماده ۹۰ قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخابات شهرداران مصوب ۱۳۷۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی این است که ماده مزبور ناظر به مصوباتی است که موجد حق و تکلیف بوده و به عبارت دیگر تصمیم شورای اسلامی شهر در مورد آن‌ها «مقرره» محسوب می‌شود؛ بنابراین تصمیم شورای اسلامی شهر در انتخاب شهردار از مقوله «مصوبات» موضوع ماده ۹۰ قانون صدرالذکر خارج است.

ماده یک آن به اقدام مطابق قانون اجرای احکام مدنی و در تبصره یک ماده ۳ آن به استیفای هزینه‌های اجرایی علاوه بر محکوم‌به تصریح شده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد اجرای اجرائیه موضوع ماده ۲۳ قانون صدرالذکر، مستلزم پرداخت نیم عشر اجرایی برابر بند یک ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ است.

عدم تأثیر فسخ بیع بر قرارداد اجاره مشتری با ثالث پیش از فسخ

پرسش: در نتیجه حکم صادره از دادگاه تجدید نظر مبیعه‌نامه‌ای فسخ و مالکیت خریدار زایل شده است؛ متعاقب آن مالک علیه فرد متصرف که مستاجر خریدار سابق بوده و قرارداد اجاره وی پس از فسخ معامله، تمدید نشده، طرح دعوا کرده است؛ آیا مالک باید دادخواست خلع ید تقدیم کند یا دادخواست تخلیه؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۶۰ مورخ ۱۳۹۹/۴/۷

پاسخ: مطابق ماده ۴۵۴ قانون مدنی «هرگاه مشتری مبیع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود اجاره باطل نمی‌شود...». مستفاد از این ماده و فراز نخست ماده ۴۵۵ این قانون، فسخ معامله تأثیری در حقوقی که از سوی مشتری و پیش از فسخ به دیگری واگذار شده است ندارد. بنابراین در فرض سؤال که متصرف بر اساس قرارداد اجاره ملک را در تصرف دارد، با توجه به وجود رابطه استیجاری، دعوای خلع ید فاقد مجوز قانونی است و مالک رسمی می‌تواند با اقامه دعوای تخلیه حقوق خود را استیفا کند و این‌که رابطه استیجاری متصرف عین مستأجره ناشی از قرارداد با مالک رسمی نبوده، مؤثر در مقام نیست.

نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان نیروهای مسلح

حبس به عنوان ملاک تعیین درجه مجازات قانونی، در جرایم دارای مجازات ترکیبی

پرسش: آیا رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور منحصرراً راجع به جرایمی است که مجازاتشان صرفاً جزای نقدی است یا شامل جرایمی که مجازات‌های ترکیبی (حبس و جزای نقدی) دارند نیز می‌شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۲۷۵۳۷ مورخ ۱۳۹۹/۴/۲

پاسخ: «رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف و تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی به جرایمی است که مجازات قانونی آن صرفاً جزای نقدی نسبی است که میزان آن با توجه به شکایت و ادعای شاکی و با مبنای خاص محاسبه و تعیین می‌شود. جزای نقدی نسبی با توجه به مفاد قسمت اخیر تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، به لحاظ عدم انطباق با بندهای هشت‌گانه مذکور در آن ماده، مجازات درجه هفت محسوب می‌شود. لازم به ذکر است؛ رأی وحدت

رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۷۴۴ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۹ نیز در مورد صلاحیت مراجع کیفری، در جرایم دارای مجازات ترکیبی و توأمان مانند حبس و جزای نقدی، ملاک را مجازات حبس قرار داده است؛ بنابراین رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۰ از مجازات قانونی متعدد و نیز جزای نقدی ثابت منصرف است.»

الزامی بودن اضافه شدن عضو مستشار دیگر در موارد حدوث اختلاف نظر در تعیین میزان مجازات

پرسش: در صورت اتفاق نظر اعضای دادگاه نظامی یک یا دادگاه تجدید نظر نظامی، در محکومیت متهم و اختلاف نظر آنان در تعیین میزان مجازات وی، آیا باید یک عضو مستشار دیگر توسط مقام ارجاع اضافه شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۲۷۵۳۷ مورخ ۱۳۹۹/۴/۲

پاسخ: به موجب ماده ۳۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری، در تمام مواردی که رسیدگی مرجع قضایی با قضات متعدد پیش‌بینی شده، رأی اکثریت تمام

اعضاء ملاک است و با توجه به اطلاق کلمه «رأی»، در تمامی ارکان، احکام و ملزومات رأی و یا تصمیمات قضایی مرتبط با رأی نیز نظر اکثریت ملاک است و لذا در صورت حدوث اختلاف نظر در تعیین میزان مجازات نیز، اضافه شدن عضو مستشار دیگر توسط مقام ارجاع الزامی است. نظریه شماره ۷/۲۹۹۹ مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۹ اداره کل حقوقی قوه قضاییه نیز در این راستا صادر شده است.

شمول دستورالعمل تشکیل یگان‌های حفاظت دستگاه‌های اجرایی کشور بر یگان‌های حفاظت قوه قضاییه و قوه مقننه

پرسش: آیا دستورالعمل تشکیل یگان‌های حفاظت دستگاه‌های اجرایی کشور شامل یگان‌های حفاظت سراسر کشور از هر دستگاه دولتی، قوه قضاییه، قوه مقننه و نیروهای مسلح می‌شود یا صرفاً در خصوص دستگاه‌های دولتی و اجرایی است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۲۷۵۳۷ مورخ ۱۳۹۹/۴/۲



پاسخ: با توجه به این که در ماده ۳ «دستورالعمل تشکیل یگان‌های حفاظت دستگاه‌های اجرایی» که به تصویب مقام معظم فرماندهی کل قوا رسیده است، نهادهای حاکمیتی نیز در تعریف دستگاه‌های اجرایی آورده شده و در قانون مدیریت خدمات کشوری نیز امور قضایی و تقنینی جزو امور حاکمیتی محسوب گردیده است؛ لذا یگان حفاظت قوه قضاییه و یا یگان‌های حفاظت سازمان‌ها و نهادهای مربوط به قوه مقننه نیز مشمول دستورالعمل فوق‌الذکر است.

امکان احراز شرایط مذکور درباره ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری از طریق ابلاغ الکترونیکی احضاریه

پرسش: با عنایت به مقررات ابلاغ الکترونیکی در قوه قضاییه از طریق سامانه ثنا و ارسال اوراق احضاریه از این طریق با ثبت آدرس دقیق محل سکونت و شماره تلفن متهم در این سامانه و ابلاغ به صورت پیامکی که برابر مواد ۱۷۵ و ۶۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری به منزله شناسایی محسوب می‌شود، چنانچه در پرونده‌های فرار از خدمت، متهم به این طریق شناسایی و اوراق احضاریه به وی ابلاغ ولی حاضر نشود، به لحاظ سهولت در دسترسی به متهم توسط حوزه قضایی محل سکونت و جلوگیری از تحمیل هزینه اضافی بر بیت‌المال، آیا موضوع از موجبات احاله پرونده محسوب می‌شود یا خیر؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۳۰۵۲۷ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۵

پاسخ: «صرف نظر از این که به موجب ماده ۶۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری، ابلاغ اوراق قضایی به صورت الکترونیکی معتبر است و حسب ماده ۱۳ از آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مصوب ۱۳۹۵ وصول الکترونیکی اوراق قضایی به حساب کاربری مخاطب در سامانه ابلاغ، ابلاغ محسوب می‌شود و رؤیت اوراق قضایی در سامانه مذکور، دارای کلیه آثار ابلاغی واقعی است و علاوه بر آن در تبصره یک ماده ۱۵ آیین‌نامه مذکور نیز نحوه ابلاغ الکترونیکی برای مخاطب خارج از حوزه قضایی مشخص گردیده است، در فرض پرسش، مقام قضایی باید شرایط منعکس در ماده ۴۱۹ از قانون آیین دادرسی کیفری از جمله اقامت داشتن متهم در حوزه قضایی دیگر را جهت درخواست احاله جزایی پرونده احراز کند».

تعیین مجازات جرم فرار از خدمت مراجعتی با لحاظ جهات مخففه به استناد مواد ۲ و ۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح

پرسش: آیا الزام موضوع ماده ۶۶ قانون مجازات اسلامی در مورد تعیین جایگزین حبس، با توجه به بند «ب» ماده ۳۷ اصلاحی قانون مذکور (موضوع ماده ۱۶ از قانون کاهش مجازات حبس تعزیری) منتفی شده است؟ درجه فرار از خدمت مراجعتی اعمال تخفیف وفق ماده ۳۷ اصلاحی قانون مجازات اسلامی است یا با استناد به ماده ۶۶ همان قانون باید مجازات جایگزین حبس تعیین شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۳۴۸۰۶ مورخ ۱۳۹۹/۵/۵

پاسخ: در مواردی که جهات مخففه وجود دارد، اگر چه که با توجه به اطلاق ماده ۳۷ اصلاحی قانون مجازات اسلامی موضوع ماده ۱۶ از قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، دادگاه می‌تواند مجازات حبس درجه هفت را به جزای نقدی متناسب با همان درجه تبدیل کند؛ لیکن در مورد جرایمی که مجازات آن در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح ذکر شده است، با توجه به خاص بودن قانون اخیر، دادگاه نظامی در مقام اعمال تخفیف به موجب مفاد ماده ۲ از قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در جرم درجه هفت نیز از جمله فرار از خدمت مراجعتی (موضوع بند «ب» مواد ۵۶ و ۶۰ این قانون) وفق ماده ۳ آن، مجازات حبس قانونی را تقلیل داده یا به مجازات‌های دیگر معین شده در ماده مرقوم تبدیل می‌کند. لازم به ذکر است که در صورت تقلیل مجازات حبس، رعایت مقررات تبصره الحاقی به ماده ۳۷ قانون مجازات اسلامی الزامی است و در صورتی که جهات مخففه وجود نداشته باشد، با توجه به مقررات مندرج در فصل نهم (مجازات‌های جایگزین حبس) از قانون مجازات اسلامی از جمله ماده ۶۶ با رعایت شرایط آن، مرتکب به مجازات جایگزین حبس محکوم می‌شود. شایان ذکر است به دلیل توسعه گستره ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی (موضوع ماده ۴ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری) و شمول آن بر مجازات تعزیری درجه هفت، تعیین مجازات تکمیلی با رعایت شرایط قانونی در خصوص مرتکبین جرم فرار از خدمت مراجعتی بلامانع است.

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

طراح سوال: الهام اسحاقی

۱- شخصی نابینا با کرایه یک اتومبیل، در انتهای مسیر کیف پول خود را به راننده می‌دهد تا کرایه خودش را بردارد، اما راننده با علم به ناآگاهی وی و با سوء نیت مبلغی بیشتر از کرایه را از کیف برمی‌دارد. رفتار راننده مصداق چه جرمی است؟

الف) فاقد عنوان مجرمانه است

ب) سرقت

ج) تحصیل مال از طریق نامشروع

د) خیانت در امانت

۲- در قانون مجازات اسلامی ملاک شرکت در جرم چیست؟

الف) مشارکت در عملیات اجرایی جرم و مستند بودن جرم به رفتار مرتکب

ب) مشارکت عالمانه و عامدانه با دیگری در ارتکاب جرم

ج) استناد جرم ارتكابی به عمل همه آنها

د) شرکت در عملیات اجرایی جرم

۳- «الف» به قصد قتل «ب» تیری به سمت وی شلیک می‌کند که به سبب اشتباه به «ج» اصابت می‌کند و «ج» بهبود می‌یابد. جرم ارتكابی «الف» کدام است؟

الف) جرم عقیم

ب) شروع به جرم قتل عمدی

ج) ایراد جرح و صدمات بدنی

د) جنایت خطای محض

۴- شخصی پس از سرقت از مغازه طلافروشی، برای فرار از اتومبیلی که فرد «ب» با هماهنگی قبلی در مقابل مغازه قرار داده است استفاده می‌کند و متواری می‌شود. اقدام شخص «ب»:

الف) معاونت در فرار است.

ب) مشارکت در سرقت است.

ج) معاونت در سرقت است.

د) جرم نیست.

۵- رفتار مردی که نسبت به همسر و اولاد واجب‌النفقه خود ترک انفاق می‌کند چه وصفی دارد؟

الف) تعدد اعتباری

ب) در حکم تعدد مادی

ج) رفتار واحد دارای عناوین مجرمانه متعدد

د) جرایم متعدد دارای عنوان مجرمانه خاص

۶- در تعدد جرم حدی مستوجب اعدام و قصاص:

الف) اجرای مجازات قصاص به عنوان حق الناس با اجازه قاضی مقدم است.

ب) اجرای مجازات حد به عنوان حق الهی مقدم است.

ج) اجرای قصاص یا حد به نظر قاضی بستگی دارد.

د) هرگاه مجازات اعدام موضوع قصاص را از بین ببرد یا موجب تأخیر در اجرای قصاص شود، اجرای قصاص مقدم است.

۷- مقررات تکرار جرم در چه جرایمی اعمال نمی‌شود؟

الف) جرایم سیاسی، امنیتی و اطفال
ب) جرایم سیاسی، مطبوعاتی و امنیتی
ج) جرایم سیاسی، مطبوعاتی و اطفال
د) جرایم اقتصادی با مبلغ تعیین شده در ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی و جرایم سیاسی، مطبوعاتی و اطفال

۸- معاینه و تحقیق محلی در مرحله تحقیقات مقدماتی دادسرا توسط کدام مقام انجام می‌شود؟

الف) بازپرس پس از صدور دستور و موافقت دادستان

ب) بازپرس پس از صدور قرار معاینه و تحقیقات محلی و موافقت دادستان

ج) بازپرس یا مقام قضایی صالح متعاقب صدور قرار معاینه و تحقیقات محلی

د) بازپرس رأساً یا حسب مورد به دستور وی، توسط ضابطان دادگستری یا با همکاری آنان

۹- تفتیش و بازرسی منازل و اماکن بسته در چه صورتی مجاز است؟

الف) با دستور بازپرس

ب) در صورتی که جهات ظن قوی موجود باشد.

ج) با قید جهات ظن قوی و با دستور بازپرس

د) با قید جهات ظن قوی (ظن عینی نه ذهنی) و با دستور بازپرس

۱۰- مجوز تفتیش و بازرسی منزل و محل کار مجرمان سیاسی و مطبوعاتی توسط چه مقامی صادر می‌شود؟

- الف) با تأیید رئیس کل دادگستری استان و با حضور مقام قضایی
ب) به دستور دادستان
ج) به دستور بازپرس
د) مانند جرایم عمومی است و دستور مرجع خاصی لازم نیست.
- ۱۱- کنترل ارتباطات مخابراتی اشخاص موضوع بندهای «الف» تا «ت» ماده ۳۰۲ با موافقت چه کسی و در خصوص اشخاص موضوع ماده ۳۰۷ با تأیید چه مقامی است؟**
- الف) رئیس قوه قضاییه - رئیس قوه قضاییه
ب) رئیس قوه قضاییه - رئیس کل دادگستری استان
ج) رئیس کل دادگستری استان - رئیس قوه قضاییه
د) رئیس کل دادگستری استان - رئیس کل دادگستری استان
- ۱۲- کنترل ارتباطات مخابراتی محکومان به تشخیص چه مقامی است؟**
- الف) دادگاه نخستین که رأی زیر نظر آن اجرا می‌شود.
ب) قاضی اجرای احکام
ج) دادگاه نخستین که رأی صادر می‌کند.
د) دادگاه نخستین که رأی زیر نظر آن اجرا می‌شود یا قاضی اجرای احکام
- ۱۳- کنترل حساب‌های بانکی شاکی منوط به تأیید چه مقامی است؟**
- الف) دادستان
ب) بازپرس پرونده
ج) به درخواست شاکی و برای ردیابی برداشت‌های غیرمجاز از آن و به دستور بازپرس
د) رئیس حوزه قضایی
- ۱۴- کنترل حساب‌های بانکی به چه معناست؟**
- الف) توقیف حساب‌های بانکی
ب) گردش حساب مربوط به واریزی‌ها
ج) گردش حساب مربوط به برداشتی‌ها
د) گردش حساب مربوط به برداشتی‌ها یا واریز شده‌ها و موجودی حساب
- ۱۵- بازرسی مراسلات و مکاتبات محکومان به تشخیص چه کسی و توسط چه کسی است؟**
- الف) به تشخیص دادستان و توسط دادستان
ب) با موافقت دادستان و توسط مأمورین مورد اعتماد زندان
ج) به تشخیص دادگاه و توسط دادگاه
د) به تشخیص دادگاه و توسط مأمورین مورد اعتماد زندان
- آنچه در شماره بعدی به چاپ خواهد رسید: مواد ۱۵۰ تا ۱۸۰ قوانین مجازات اسلامی و دادرسی کیفری**

۱-گزینه «الف» صحیح است. (۱)	۴-گزینه «د» صحیح است. (۴)	۷-گزینه «ج» صحیح است. (۷)	۱۰-گزینه «الف» صحیح است. (۱۰)	۱۳-گزینه «ج» صحیح است. (۱۳)
۲-گزینه «الف» صحیح است. (۲)	۵-گزینه «ب» صحیح است. (۵)	۸-گزینه «د» صحیح است. (۸)	۱۱-گزینه «ج» صحیح است. (۱۱)	۱۴-گزینه «د» صحیح است. (۱۴)
۳-گزینه «ج» صحیح است. (۳)	۶-گزینه «د» صحیح است. (۶)	۹-گزینه «ج» صحیح است. (۹)	۱۲-گزینه «د» صحیح است. (۱۲)	۱۵-گزینه «د» صحیح است. (۱۵)

پی‌نوشت‌ها

- ۱-گزینه‌های دیگر هر یک شرایط خاصی برای تحقق دارند. برای ملاحظه این شرایط به مواد مرتبط رجوع شود.
- ۲- رجوع شود به ماده ۱۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
- ۳- رجوع شود به ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
- ۴- رجوع شود به ماده ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی و نظریه مشورتی شماره ۷/۳۱۸۲ مورخ ۱۳۹۲/۹/۱۹ اداره حقوقی قوه قضاییه مبنی بر این‌که مشارکت یا معاونت در جرم نیازمند عنصر مادی، معنوی و قانونی است.
- ۵- رجوع شود به ماده ۱۳۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و نظریه مشورتی شماره ۷/۲۳۰۰ مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۴، اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۶- رجوع شود به ماده ۱۳۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
- ۷- رجوع شود به ماده ۱۳۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
- ۸- رجوع شود به ماده ۱۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
- ۹- رجوع شود به ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۹۶۳ مورخ ۱۳۹۳/۸/۱۹ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۰- رجوع شود به ماده ۱۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
- ۱۱- رجوع شود به ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
- ۱۲- تبصره ۲ ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
- ۱۳- رجوع شود به نظریه مشورتی شماره ۷/۱۳۹۳ مورخ ۱۳۹۴/۶/۳ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۴- رجوع شود به ماده ۱۵۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و نظریه مشورتی شماره ۷/۳۱۳۰ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۰ اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۵- رجوع شود به تبصره ماده ۱۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۰۶۷ مورخ ۱۳۹۴/۴/۳۱ اداره حقوقی قوه قضاییه.

آشنایی با حقوق شهروندی

محمد جلالیان عزیزی، سرپرست دادسرای مشکین‌دشت و معاون دادستان عمومی و انقلاب شهرستان فردیس

آشنایی با حقوق معلولان و حق اشتغال برای معلولان

براساس برآورد سازمان بهداشت جهانی و داده‌های سازمان بین‌المللی کار ده درصد از افراد جامعه را معلولین تشکیل می‌دهند؛ پس توجه به این قشر از جامعه و برآوردن نیازهای آنان می‌تواند سهم به‌سزایی در کاهش نارضایتی‌ها داشته باشد. چنان‌چه این قشر از جامعه طرد شوند و در چرخه اشتغال و تولید قرار نگیرند، ممکن است به افرادی مصرف‌کننده تبدیل شوند و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی دیگر افراد خانواده را نیز تحت‌الشعاع قرار دهند. این امر بروز بسیاری از مشکلات اجتماعی و فرهنگی در جامعه را در پی دارد و به لحاظ عاطفی، روحی و روانی اثرات مهلکی نظیر پریشانی، اضطراب، افسردگی و عدم اعتماد به نفس را بر فرد معلول وارد می‌کند (فرجی، ۱۳۸۹: ۲).

در ابتدا بایستی بدانیم که معلولیت چیست و به چه شخصی معلول می‌گویند. طبق تبصره ماده یک قانون جامع حمایت از معلولان مصوب ۱۳۸۳، در این قانون معلول به افرادی اطلاق می‌شود که به تشخیص کمیسیون پزشکی سازمان بهزیستی بر اثر ضایعه جسمی، ذهنی، روانی یا توأم، در سلامت و کارایی عمومی وی اختلال مستمر و قابل توجهی ایجاد شود؛ به گونه‌ای که موجب کاهش استقلال فرد در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی شود. در ایران بر اساس گزارش برخی منابع

موجود، به دلیل نبود شناخت مناسب از فرد معلول و به طور کلی معلولیت، چنین فردی گاه از کودکی با برخوردهای ناشی از درک نادرست و ناقص جامعه مواجه شده و به تبع آن، خود را محکوم به ناتوانی و گاهی وابستگی می‌بیند. از آنجا که معلولیت نه فقط در جسم افراد معلول، بلکه بیشتر در طرز فکرها و نگرش‌های معلول و دیگر افراد جوامع وجود دارد، تأثیری که چنین نگرشی بر وضعیت روحی روانی و روابط خانوادگی و اجتماعی معلول می‌گذارد انکارناپذیر است (براری و غفاری، ۱۳۹۴: ۲۸۱). در کشورهای جهان سوم بر حقوق معلولان تأکید چندانی نمی‌شود و بسیاری از افراد به جایگاه و حقوق شهروندی این افراد توجهی ندارند و این مسائل ریشه در فرهنگ‌های رایج و اشتباهی است که در کشور وجود دارد و آموزش صحیح به فرزندان در بسیاری از موارد می‌تواند از عدم توجه به حقوق این افراد بکاهد. در مدارس ژاپن برای درک معلولان و مشکلات آنان، دانش‌آموزان را موظف می‌کنند تا هر روز یکی از آنان در ویلچر بنشینند و کارهایش را انجام دهد و بعد آن‌چه را که احساس کرده است برای دیگران بازگو کند. این فرهنگ‌سازی باعث می‌شود آن فرد تصور ذهنی درستی از معلول داشته باشد.

کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت مصوب ۲۰۰۷ به اصل عدم تبعیض به عنوان هدف این کنوانسیون پرداخته است. این کنوانسیون ارتقاء، حمایت و تضمین بهره‌مندی برابر و کامل معلولان

از همه حقوق انسانی و آزادی‌های انسانی و همچنین ارتقاء تضمین و احترام به حیثیت و کرامت ذاتی آن‌ها را به عنوان هدف این سند مقرر داشته است. در بند ۲ ماده ۵ کنوانسیون آمده است که دولت‌های عضو باید اعمال هر گونه تبعیض بر مبنای معلولیت را ممنوع اعلام کرده و برخورداری از حمایت حقوقی برابر و مؤثر را برای افراد معلول تضمین کنند. بند ۴ این ماده به گونه‌ای از اندیشه تبعیض مثبت به نفع معلولان دفاع می‌کند. در همین راستا طبق قانون جامع حمایت از حقوق معلولان، دولت مکلف است جهت ایجاد فرصت‌های شغلی حداقل سه درصد از مجوزهای استخدامی دستگاه‌های دولتی و عمومی را به افراد معلول اختصاص دهد. قانون اساسی آمریکا بر مفهوم حمایت یکسان و مساوی تأکید دارد. قانون توانبخشی مصوب ۱۹۷۳ آمریکا تبعیضی را که نسبت به معلولان و از جانب آژانس‌ها و مؤسسات فدرال و دیگر دریافت کنندگان کمک مالی فدرال اعمال می‌شود منع می‌کنند. اشکال و انواع تبعیضی که به وسیله این قانون منع شده‌اند عبارت است از: تبعیض شغلی و آموزشی دسترسی به ساختمان‌ها، بهداشت، رفاه و خدمات اجتماعی. دامنه تبعیض‌هایی که در قانون توانبخشی به آن‌ها اشاره شد گسترده بود و عدم ایجاد امکان دسترسی معلولین به ساختمان‌ها و ادارات هم نوعی تبعیض نسبت به ایشان تلقی می‌شود؛ اما با تصویب قانون، آمریکایی‌های دارای

معلولیت، تبعیض علیه افراد معلول در زمینه‌هایی همچون استخدام، آموزش و پرورش، حمل و نقل، ارتباطات، تفریح و سرگرمی، خدمات بهداشتی، حق رأی و دستیابی به خدمات عمومی ممنوع شد. این قانون در بخش استخدام به عنوان یک قاعده کلی مقرر می‌دارد: «هیچ واحد تحت پوششی نباید در مورد فرد واجد شرایط (فرد معلول) بر اساس معلولیت وی در فرایند استخدام که شامل تقاضای شغل، استخدام، ارتقاء یا اخراج کارگران، جبران خسارت کارگران، آموزش کار و مفاد شرایط و امتیازات دیگر استخدام است تبعیض قائل شود».

در کشور انگلستان با تصویب قانون رفع تبعیض معلولیت، رژیم حقوقی حاکم بر اشتغال افراد معلول و حق دستیابی آنان به اشتغال و کار به طور بنیادی و اصولی تغییر کرده است (فرجی، ۱۳۸۹: ۱۲۹-۱۳۱).

در بعد بین‌المللی، اولین سندی که به بیان حق اشتغال برای معلولین پرداخته است، اعلامیه حقوق افراد مبتلا به عقب‌ماندگی ذهنی مصوب ۱۹۷۱ میلادی است که در ماده ۳ به حق امنیت اقتصادی افراد مبتلا به عقب‌ماندگی ذهنی اشاره کرده است. سند دوم اعلامیه حقوق افراد معلول مصوب ۱۹۷۵ است که ضمن رد هرگونه تمایز و تبعیض در مورد افراد معلول تصریح کرده است که اشخاص دارای معلولیت دارای حق امنیت اقتصادی و اجتماعی در زندگی مناسب هستند. برنامه جهانی اقدام برای اشخاص دارای معلولیت مصوب ۱۹۸۲ نیز در راستای حمایت از حقوق اشخاص دارای معلولیت در چهارچوب

ملل متحد تصویب شد (همان: ۳۶-۳۸). ماده ۷ اعلامیه سازمان ملل متحد راجع به حق اشتغال معلولین است. این ماده بیان می‌کند که اشخاص معلول دارای حق امنیت اقتصادی و اجتماعی در زندگی مناسب می‌باشند و حق دارند مطابق توانایی‌هایشان به کار مشغول شوند. در سال ۱۳۸۷ کنوانسیون جامع راجع به حقوق اشخاص دارای معلولیت تصویب شد. این کنوانسیون در مورد اشتغال تصریح می‌دارد که دولت‌های عضو حق اشخاص دارای معلولیت را برای کار به گونه‌ای مساوی با دیگر افراد به رسمیت می‌شناسند و این حق شامل برخورداری از فرصت تأمین زندگی با کار آزادانه در بازار، کار انتخاب شده و محیط کار باز، یکپارچه و قابل دسترسی برای اشخاص دارای معلولیت است. کنوانسیون هر گونه تبعیض بر اساس معلولیت را در تمام موارد مربوط به اشتغال شامل شرایط کارگزینی، استخدام، اشتغال، تداوم شغل، ارتقای شغلی و شرایط ایمنی و بهداشتی کار ممنوع می‌کند (طیلسان، ۱۳۹۰: ۸۰-۸۱).

بند «الف» ماده ۷ قانون جامع حمایت از معلولان مصوب ۱۳۸۳ دولت را موظف کرده است جهت ایجاد فرصت‌های شغلی برای افراد معلول حداقل سه درصد مجوزهای استخدامی (رسمی، پیمانی، کارگری) دستگاه‌های دولتی و عمومی اعم از وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات، شرکت‌ها و نهادهای عمومی و انقلابی و دیگر دستگاه‌هایی که از بودجه عمومی کشور استفاده می‌کنند را به

افراد معلول واجد شرایط اختصاص دهد. طریق اجرای تکلیف دولت در ایجاد تسهیل بند «الف» ماده ۷، در تبصره ۲ همین ماده تعیین شده است: «سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور موظف است سه درصد از مجوزهای استخدامی سالانه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات دولتی، شرکت‌ها و نهادهای عمومی و انقلابی را کسر و در اختیار سازمان بهزیستی کشور قرار دهد تا نسبت به برگزاری آزمون استخدامی اختصاصی برای معلولین واجد شرایط با همکاری سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور اقدام و معلولین واجد شرایط پذیرفته شده را حسب مورد به دستگاه مربوطه معرفی نماید. برگزاری آزمون میان معلولان داوطلب در راستای برقراری اصل رقابت و شفافیت که از لوازم دستیابی به اداره خوب است تحلیل می‌شود. در تصویب‌نامه حقوق شهروندی در نظام اداری مصوب ۱۳۹۵ شورای عالی اداری، هر چند عنوان کلی ماده ۱۱ حق اشخاص توان‌خواه در برخورداری از امتیازات خاص قانونی است؛ اما بندهای این ماده اشاره‌ای به تبعیض مثبت در استخدام معلولان نداشته و مفاد آن صرفاً ذیل ماده ۲ قانون جامع حمایت از حقوق معلولان (حق معلولان بر معماری شهری مناسب و مناسب‌سازی آن برای بهره‌مندی از محیط شهری ایمن و قابل استفاده) و آیین‌نامه اجرایی این ماده تحلیل می‌شود. مناسب است به حق استخدام معلولان در بندهای این تصویب‌نامه اشاره شود تا دستگاه‌های اجرایی موظف به اتخاذ تدابیر قانونی و اجرایی شوند.

فهرست منابع

- ۱- براری، بنیامین و غفاری، مجید، «سلامت روانی معلولین جسمی در مقایسه با افراد عادی: بررسی مبتنی بر رویکردهای آسیب‌شناسی روانی و روان‌شناسی مثبت»، مجله مطالعات ناتوانی، شماره پیاپی ۱۱، ۱۳۹۴.
- ۲- طیلسان، شهره، حقوق اشخاص نابینا و کم بینا در اسناد بین‌المللی حقوق بشری و قوانین موضوعه ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۹۰.
- ۳- فرجی، محمدعلی، بررسی تطبیقی حقوق معلولان در حوزه اشتغال، تهران: جنگل، چاپ نخست، ۱۳۸۹.

اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رای می دادید؟

پرسش ۱۴۱:

با عنایت به این که وفق ماده ۴۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مقدر گردیده است که ضابطین پس از دستگیری متهم پرونده وی را نزد مرجع صالح ارسال نمایند؛ لیکن در ماده ۴۲ همان قانون ورود به انبارها و اماکن و مستغلات محل اختفا یا نگهداری کالا و یا ارز قاچاق را منوط به کسب مجوز بازرسی از مرجع قضایی نموده است. سؤال این که در مواردی که موضوع با توجه به ماده ۴۴ همان قانون در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی است آیا اخذ مجوز ورود به اماکن مورد اشاره نیز باید از مرجع قضایی به معنی اخص کلمه به عمل آید یا این که با عنایت به قاعده «اذن در شیء اذن در لوازم آن نیز هست» اجازه ورود به این اماکن در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی است؟

پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۴۰:

تعویق صدور حکم یا تعلیق اجرای مجازات جرایم تعزیری ارتكابی توسط نوجوانان با توجه به اطلاق ماده ۹۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ شامل جزای نقدی نسبی از جمله جزای نقدی مقرر در مواد ۷۰۲ و ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی (اصلاحی ۱۳۸۷) نیز می شود و ممنوعیت های مقرر در ماده ۷۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲/۱۰/۳ با توجه به ماده ۹۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در خصوص مصادیق منطبق با ماده صدرالذکر، شامل متهمان نوجوان نمی گردد. نظریه مشورتی شماره ۷/۹۳/۶۷ مورخ ۹۳/۱/۲۴ اداره کل امور حقوقی قوه قضاییه

امام علی (ع)

صدای عدالت انسانی

حکایت

برگرفته از کتاب «امام علی (ع) صدای عدالت انسانی» نوشته جورج جرداق، برگردان محمد علی سلطانی

تخیل در نهج البلاغه

دایره تخیل در نهج البلاغه بسیار گسترده است و در هر افق گسترده شده است.

به خاطر وجود این خیال نیرومند که بسیاری از حکیمان روزگار و اندیشه‌وران ملتها از آن محروم هستند، علی از خرد و تجربه‌هایش مفاهیمی دارای موضوعات خالص بیرون می‌کشد و آن‌ها را در فضایی با زیباترین و چشم‌نوازترین رنگ‌ها، درخشان و متحرک رها می‌کند. مفهوم هر چند هم میحشی عقلی و خشک باشد، در اندیشه علی راه نمی‌یابد؛ مگر با بال‌هایی که به هر صفت ایستایی چیره شود و حقیقت از آن متبلور باشد.

تخیل علی نمونه‌ای از تخیل نابغه‌ای است که بر پایه واقعیت ژرف استوار است. او بر این واقعیت احاطه دارد، آن را ابراز می‌کند و به نمایش می‌گذارد. از معدن و طبیعت آن، افکارش را با واقعیت متصل می‌کند و از ماده و رنگ آن واقعیت، رنگ‌آمیزی‌های فراوانی می‌کند و در نتیجه حقیقت روشن‌تر می‌شود و جویای آن، آن را در می‌یابد.

علی در قدرت و دقت بی‌نظیر، ممتاز بود. او حافظه‌ای گیرا داشت که مطالب را در آن جمع می‌کرد و گسترش می‌داد. در طول زندگی او، گاه عواطفی بود که کینه کینه‌ورزان و نیرنگ‌نیرنگ‌بازان آن را به وجود می‌آورد. گاه عواطف ارجمندی بود که وفای پاکان و اخلاص مخلصان باعث

علی این مفهوم را چگونه ترسیم می‌کند: «پادشاه سوار بر شیر است؛ به موقعیت او غبطه خورده می‌شود؛ اما او خود به جایگاهش آگاه‌تر است».

نظریه‌ای هست که می‌گوید هر زشتی در طبیعت، در هنر زیبا می‌شود؛ اگر درست باشد، دلیل آن را در سخن علی بن ابی‌طالب درباره ساکنان گور می‌توان یافت. مرگ چقدر ترسناک و چه بدچهره است، اما سخن علی بن ابیطالب درباره آن چقدر جالب و زیباست؛ سخنی که از عاطفه جوشان بهره‌ای بسیار برده و از تخیل سبز سهمی فراوان برگرفته است. در واقع تابلویی از تابلوهای ارزشمند هنری که چیزی هم‌پای آن نیست، مگر تابلوهای هنرمندان برجسته اروپا که بخواهند ترس از مرگ را با رنگ‌آمیزی و نغمه و شو تصویر کنند. علی پس از آن که زندگان را به مرگ یادآور می‌شود و بین آنان و مرگ پیوند برقرار می‌سازد، آنان را نسبت به این که به منزل و جایگاه وحشت نزدیک می‌شوند، با این گفتار آکنده از غربت دل‌گیر و رنگی‌کننده و آوازی غمگین بیدار می‌کند: «گویي هر کدام از شماها در روی زمین به خانه تنهایی‌اش می‌رسد، چه خانه تنهایی؛ چه جایگاه ترسناکی و چه تنهایی غریبانه‌ای!»

و آن گاه با عبارت‌های بند بند و به هم پیوسته چون پژواک، طبل‌های به هوش باش آنان را به سرعت

آن می‌شد و از همه این‌ها عناصری قوی به وجود می‌آمد که خیال ابداع‌گر او از آن تغذیه می‌کرد. این عواطف به همیاری و همکاری خیال، تابلوهای بسیار زیبا و زنده‌ای می‌پرداخت که بر واقعیتی زلال و پاک با شاخه و برگ و میوه‌ها استوار بود. از این رو، اگر بخواهید، می‌توانید عناصر قوی خیال در نهج‌البلاغه را به خاطر واقعیت‌گرایی بالا، فضای گسترده و کشش و برجستگی کلام؛ به طرح‌هایی با خطوط رنگارنگ تبدیل کنید. چقدر تخیل و فضاسازی امام زیباست. وقتی مردم بصره را پس از جنگ جمل که در آن از دست آنان در رنج بود. چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «شهرتان در آب فرو خواهد رفت، گویی مسجد آن را می‌بینم که چون سینه مرغی از دور دست دریا دیده می‌شود»؛ و یا این تشبیه سحرآمیز که: «فتنه‌هایی چون پاره شب تار».

از امتیازات تخیل گسترده، قدرت تمثیل است و تمثیل در ادبیات امام علی سیمای درخشان زندگی است. اگر در پی نمونه‌ای هستی، پادشاهی را در نظر بیاور که بعضی مردم بر وی غبطه می‌خورند و آرزوی زندگی او را دارند، ولی او از ترس و بیمی که پادشاه در آن گرفتار است آگاه است. گر چه اسبش را می‌زند؛ اما از این که او را به زمین بزند، همواره در بیم است. آن گاه پس از این تصویر ذهنی، بنگر که

سرسام آوری که بی توجه به سوی مرگ دارند می روند، توجه می دهد: «ساعت های روز چه شتابان و روزهای ماه چه با سرعت و ماه های سال چه دونده و سال های عمر چه زودگذر است».

پس از آن که این تصویر شگفتی را که خرد بدان دستور می دهد و عاطفه آن را برمی افروزد و خیال جهنده عناصر آن را مجسم می کند، در ذهن ایشان می افکند و این حرکات پی در پی را در وجود انسان ایجاد می کند، درباره چشمان گریان، ناله های سوزان و اعضای زاری کننده وی می گوید: «روزگار بین شما و آنان، گریان و بر شما نوحه خوان است».

آن گاه باز می گردد و عنان عاطفه و خیال را رها می کند و این تابلوی جاودان از تابلوهای زنده را ایجاد می کند: «اما آنان از جامی نوشیدند که گویایی شان را به گنگی، شنوایی شان را به کری و حرکشان را به سکون تبدیل ساخت. در برخورد اول، پنداری که در خوابند، همسایگانی که نا آشنایند و دوستانی که همدیگر را ملاقات نمی کنند. ریسمان آشنایی بینشان پوسیده و ابزار دوستی قطع شده است. با آن که جمع هستند تنها پند و با آن که دوست اند از هم دورند؛ برای شب صبحی نمی شناسند و برای صبح شبی. در شب و روزی که قرار دارند، جاودان هستند». ظرافت گویی در تصویر ترس از مرگ و وحشت گور و ویژگی ساکنان او در این سخن است: «همسایگانی که ناآشنایند و دوستانی که همدیگر را ملاقات نمی کنند». و آیا به این تصویر ترسناک و جاودانه از مرگ که جز نبوغ علی آن را ترسیم نمی کند اندیشیده ای؟ «شب و روزی که در آن قرار دارند، ابدی است». مثل این زیباردازی ها در نهج البلاغه فراوان است. این هوش و تخیل در نهج البلاغه، با عاطفه شدید، اتحادی طبیعی یافته و شور زندگی آن دو را می گستراند و در نتیجه،

اندیشه به حرکت در می آید و خون گرم و زندگی بخش در رگ های آن جریان پیدا می کند و در وجود تو به همان مقدار که خرد را مورد خطاب قرار می دهد، احساس و شعور را نیز خطاب می کند؛ زیرا اندیشه از خردی سرچشمه می گیرد که عاطفه گرم آن را یاری می کند. اگر عاطفه، همکاری فعالی در پیدایش اثری نکند برای انسان دشوار است که با اثری از آثار اندیشه یا تخیلی در حوزه ادب و یا هنرهای دیگر شگفت زده شود؛ زیرا سرشت بشر به طور طبیعی جز به آن چه دستاورد همان سرشت است خشنود نمی شود. این تأثیر ادبی کامل را در نهج البلاغه می بینیم.

زمانی که در نهج البلاغه گشت و گذار می کنی، خویش را در دست جریان تندی از گرمای عاطفه، با همه رنگ ها و نمودهایش مشاهده می کنی؛ آیا هنگامی که به این سخنان علی گوش می کنی، مهر و عاطفه دلت را سرشار نمی کند: «اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم متلاشی می شود»؛ «آن را که اطاعت نمی شود، رأیی نیست»؛ «مرا رها کنید و دیگری را بجوید»؛ «ای دنیا، ای دنیا، غیر من را گول بزن»؛ «از دست دادن دوستان، غربت است»؛ «خداوند! در پیشگاهت از قریش گله مندم، آنان پیوند خویشی را بریدند و کاسه ام را واژگون کردند و گفتند گاه حق را به دست می آوری و گاه از آن محروم می شوی، یا غم بار شکیبایی کن و یا از روی تأسف در گذر؛ نگریستم و دیدم که جز خانواده ام، نه یآوری در پشت سر دارم و نه مدافع و همراهی».

اینک این زیبایی عاطفه، این نیرو را در کلامی ببینید که به هنگام دفن حضرت فاطمه، خطاب به پسرعمویش، حضرت رسول می گوید: «ای رسول خدا! درود من و دخترت که در کنارت آرמיד و شتابان به تو پیوست، بر تو باد. ای پیامبر خدا، شکیبایی ام از دخترت اندک شد و طاقتم

طاقی، اما عظمت جدایی از تو و بزرگی مصیبت تو، بر دیگر مصیبت ها برای من تسلی بخش است».

ضرار بن حمزه ضابی می گوید: «گواهی می دهم که گاه امام را در هنگامی که شب پرده افکنده بود، می دیدم که در تاریکی ایستاده و دست بر محاسن خود نهاده، می نالد، غمگین می نالد و می گوید: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، خود را به من می نمایی و بر من چشمک می زنی! وقت تو نرسد، هرگز! غیر مرا گول بزن، من به تو نیازی ندارم. تو را سه طلاقه کردم و راه برگشتی نیست. زندگی و لذت تو کوتاه، ارزشت اندک و آرزویت خرد است! آه از کمی توشه، درازی راه، دوری سفر و بزرگی بارانداز».

این عاطفه گرمی که امام در زندگی اش شناخته، در نهج البلاغه به هر سو که چرخیده شود و هر جا برود همراه اوست؛ حتی در آن چه وی را به غضب و خشم می آورد و یا مهر و عاطفه را برمی انگیزد، همراه اوست.

حتی وقتی یاران خودش را می بیند که از یاری حق دست کشیدند، در حالی که دیگران باطل را یاری کرده و با اسلحه ها و جانهایشان گرد باطل حلقه زدند، رنجیده خاطر شد و زبان به شکوه گشود، سرزنش و توبیخ کرد و بسیار کوبنده و توفنده، چون تندر در شب های طوفانی غریب؛ با خواندن خطبه جهاد که با عبارت ذیل آغاز می شود: «ای مردمی که پیکرهایتان گرد آمده و هواهایتان گوناگون است، سخنانتان سنگ خارا را می شکنند».

آوردن نمونه های دیگر برای نشان دادن عاطفه زنده ای که بر همه آثار او گرما بخشیده است، لازم نیست. در همه اجزای رفتار، سخنرانی ها و گفتار امام، معیاری از معیارهای اساسی وجود دارد که مؤید انواع عاطفه های نیرومند و بسیار ژرف در او است.

تصمیم درست

به قلم: حمید اسماعیل زاده، رئیس اداره نشریات تخصصی سازمان قضایی نیروهای مسلح

پویا با وقاحت تمام خندید و گفت: بسته من هستم و قرار است که مرا تحویل بگیری!

بهاره که حسابی جا خورده بود با دستپاچگی گفت: اینجا چه کار می کنی؟ برای چه اینجا آمدی؟ مرا چطور پیدا کردی؟ پویا پاسخ داد: نمی خواهم به داخل خانه دعوتم کنی؟ می خواهم با هم صحبت کنیم و همه چیز را برایت توضیح دهم.

بهاره گفت من حرفی با شما ندارم از اینجا برو. پویا گفت همسرت که به کارخانه رفت و شب هم نمی آید. بهاره با التماس گفت لطفاً از اینجا برو. پویا که متوجه دستپاچگی و بی قراری بهاره شده بود گفت: باشد پس شمارهات را بده تا بیرون قرار بگذاریم و صحبت کنیم چون حرفهای زیادی با تو دارم. بهاره قبول نکرد شمارهات را به او بدهد، ولی پویا در چشم به هم زدنی گوشی بهاره را که در دستش بود از او گرفت و به خودش زنگ زد و بهاره از ترس آبروریزی و این که پویا را از محل دور کند چیزی به او نگفت. از آن روز به بعد مزاحمتها و پیامکهای پویا شروع شد. بهاره در ابتدا به تلفنها و پیامکهای پویا پاسخ نمی داد و پویا برای تحت فشار قرار دادن بهاره، او را تهدید می کرد که به در خانهات می آیم و ... بهاره به خاطر ترس از برملا شدن اتفاقات گذشته و از هم پاشیدن زندگی اش، مجبور شد جواب تلفنهای پویا را بدهد.

پویا با زرنگی تمام توانسته بود کل اطلاعات زندگی بهاره را به دست آورد. حالا دیگر او می دانست که همسر بهاره بعضی شبها به خاطر شیفت کاری در محل کار می ماند.

که بهاره به خود بیاید و مسیر زندگی اش را تغییر دهد. ارتباطش را با دوستان قبلی قطع کرد و سعی نمود با بازگشت به اصالت خود، زندگی جدید و سالمی را بسازد.

پس از فارغ التحصیلی با مردی که وضع مالی بسیار مناسبی داشت و مورد تأیید خانواده اش بود ازدواج کرد و صاحب پسری شد که خوشحالی زندگی اش را چندین برابر کرد.

روزها سپری می شد و بهاره زندگی آرامی داشت و خوشحال بود از این که یک اتفاق به ظاهر بد او را آگاه کرد تا خود و زندگی اش را نجات دهد.

در یک روز پاییزی که بهاره به همراه همسر و فرزندش در مسیر بازگشت از خرید بودند، پویا، بهاره را از دور دید. با دیدن ماشین شاسی بلند و وضع ظاهری او خوشحال شد و چون به دلیل اعتیاد و سرقت از محل کارش اخراج شده بود، تصمیم گرفت آنهارا تعقیب و خانه بهاره را یاد بگیرد. با کمی تحقیق و پرس و جو متوجه شد که شوهر بهاره وضع مالی خوبی دارد و این بهانه ای شد تا به همراه یکی از دوستانش نقشه اخاذی از بهاره را طرح کنند.

با کشیک کشیدن جلوی درب منزل آنها، ساعت خروج همسرش را متوجه شدند و وقتی احساس کردند که موقعیت مساعد است دست به کار شدند. دوست پویا زنگ را زد و خود را پستی معرفی کرد و از بهاره خواست که بیاید و بسته پستی را تحویل بگیرد. بهاره برای گرفتن بسته به جلوی در آمد و با دیدن پویا شوکه شد.

در صبح یک روز گرم تابستان، بهاره مات و مبهوت به محوطه زندان خیره شده بود و منتظر اجرای حکم پویا بود تا ذره ای از آتش درونش خاموش شود. او در افکارش غوطه ور بود و به اشتباهاتش و روزهایی که پشت سر گذاشته بود فکر می کرد. به یاد آورد که وقتی وارد دانشگاه شد با این که خانواده ای مقید و مذهبی داشت، کسانی را برای دوستی انتخاب کرد که باعث شدند رفته رفته پا روی تمام اعتقاداتش بگذارد و برای این که خود را با کلاس و بهروز جلوه دهد، برای تعویض اسمش اقدام کرد و ...

به دورهمی هایی که دوستانش با پسرهای دانشگاه داشتند می رفت و سعی می کرد لباسها و آرایشش بهروز باشد و از کسی عقب نماند. در همین میهمانیها بود که با پویا آشنا شد.

بهاره و پویا مدتی با هم دوست بودند و بهاره عاشق و دلباخته پویا شده بود. هر کاری می کرد تا رضایت پویا را جلب کند، اما پویا که خیلی در کارش ماهر بود از هیچ سوء استفاده ای دریغ نمی کرد. یک سال از آشنایی آن دو می گذشت که بهاره از دوستان و دور و بریها حرفهایی شنید و متوجه شد که پویا با دختران زیادی در ارتباط است. وقتی به وی اعتراض کرد با وقاحت تمام گفت که من چرا باید به تو جواب پس بدهم. من هیچ تعهدی نسبت به تو ندارم. این برخوردها و خیانتهای پویا باعث شد تا بهاره با این که خیلی دیر شده بود از او جدا شود.

ضربه روحی ناشی از این ماجرا باعث شد

او از این فرصت‌ها استفاده کرد و پیشنهاد داد که به جای صحبت تلفنی یکدیگر را بیرون ببینند. بهاره در ابتدا مخالفت کرد، اما وقتی تهدیدهای پویا بیشتر شد مجبور شد قبول کند که در پارکی همدیگر را ببینند. بهاره با دیدن پویا با التماس به او گفت که اینجا شهر کوچکی است و همه ما را می‌شناسند، دست از سر من بردار، دیگر به من زنگ نزن، فراموشم کن و بگذار به زندگی‌ام برسم. پویا با اعتماد به نفس کامل گفت باشد من هم دوست ندارم زیاد مزاحم تو شوم. می‌دانی که من خیلی دوست داشتم و با جدا شدن از تو ضربات روحی شدیدی خوردم و از طرفی اکنون زندگی‌ام سخت به هم پیچیده است. من مزاحم تو نمی‌شوم، ولی تو هم هوای من را داشته باش. بهاره گفت یعنی باید چه کاری انجام بدهم. پویا در جواب گفت که هدیه کوچکی به من بده تا زندگی‌ام را جمع کنم. بهاره گفت چه هدیه‌ای؟ من چیزی ندارم و پویا دست انداخت و گردنبنند بهاره را که پدرشوهش اولین روز ازدواجشان به او هدیه داده بود از گردنش کشید و گفت این بد نیست اما کم است. بهاره هر چه التماس کرد که گردنبنند او را پس بدهد فایده‌ای نداشت.

بهاره با چشمانی گریان و دلی پر از دلهره راهی خانه شد و مدام نگران بود که چه جوابی به همسرش بدهد و اگر پویا دوباره مراجعه کند چه اتفاقی می‌افتد و ...

دو روز از این ماجرا گذشته بود که پویا باز هم تماس گرفت و از کارش اظهار ندامت و پشیمانی کرد و گفت می‌خواهم گردنبنندت را پس بدهم.

بهاره در کمال سادگی باور کرد و قرار شد پویا جلوی درب منزل بهاره برود و گردنبنند را تحویل دهد. بهاره جلوی در آمد و پویا سلام کرد و گفت این آخرین دیدار ماست و من گردنبنندت را به تو پس می‌دهم، اما

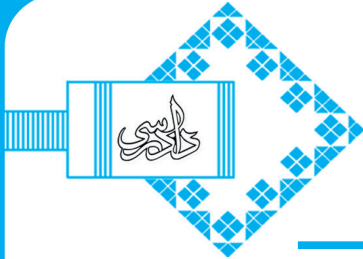
باید حرف‌های آخر را به تو بزنم. بهاره گفت بگو، ولی پویا گفت جلوی در که نمی‌شود زیاد مزاحمت نمی‌شوم بعد از صرف یک چای زود می‌روم. بهاره چون فرزندش خواب بود با اکراه او را به داخل خانه راه داد و رفت تا چای بیاورد. وقتی برگشت همدست پویا هم وارد خانه شده بود، خواست داد بزند که جلوی دهانش را گرفتند و او را بستند و... و از اعمال خود فیلم گرفتند. سپس طلاها و پول‌های بهاره را گرفتند و تهدید کردند که اگر جایی بازگو کنی فیلمت را پخش می‌کنیم. بهاره درمانده بود و نمی‌دانست چه کاری انجام دهد. افسرده شده بود و در فکر چاره‌ای بود که خود را از مخمصه‌ای که در آن افتاده است نجات دهد. همسرش که متوجه تغییر رفتار او شده بود هر روز می‌پرسید که چرا این‌قدر آشفته و به هم ریخته است. پس از گذشت چند روز، یک شب دوباره سر و کله پویا پیدا شد و زنگ خانه را زد. بهاره از پشت آیفون او را دید و چراغ‌ها را خاموش کرد. چند دقیقه بعد پیامکی از پویا دریافت کرد که نوشته بود: می‌دانم خانه‌ای و نمی‌خواهی در را باز کنی. تلگرامت را چک کن. در تلگرام قسمتی از فیلم را برای او فرستاده و تهدید کرده بود که اگر برایم پول جور نکنی فیلمت را پخش می‌کنم. بهاره ناراحت، عصبانی و درمانده شده بود و در جواب نوشت: همه چیزم را بردی دیگر چه پولی باید برایت جور کنم؛ ولی پویا هم‌چنان تهدید می‌کرد و قصد اخاذی از بهاره را داشت. بهاره تا صبح نخوابید. مضطرب و نگران به دنبال راه چاره بود. صبح که همسرش از سرکار آمد تصمیم گرفت که به اشتباهاتش اعتراف کند و کل ماجرا را برای همسرش بازگو کرد. همسرش در ابتدا عصبانی شد و گفت که چرا زودتر او را در جریان قرار نداده است، اما چون مردی مهربان و

دلسوز و منطقی بود و از طرفی به زن و زندگی خود علاقه داشت تصمیم گرفت با بخشیدن همسرش و پیگیری موضوع از مراجع ذی‌صلاح، پویا را به سزای اعمالش برساند. به همراه بهاره برای پیگیری ماجرا و شکایت به دادسرا رفتند. با دستور قاضی و ارجاع پرونده به اداره آگاهی، مأمورین بهاره را برای به دام انداختن پویا آموزش دادند. این بار بهاره با پویا تماس گرفت و به او التماس کرد که فیلم را پخش نکند و قبول کرد که وجه درخواستی پویا را هر طور شده فراهم می‌کند. پویا با خوشحالی با بهاره قرار گذاشت و وقتی به همراه یکی از دوستانش به محل قرار رسید، بهاره را دید که با کیفی در دست منتظر ایستاده است. جلو رفت و به بهاره گفت: آفرین دختر خیلی عاقلی هستی. تصمیم خوبی گرفتی و باعث شدی که من هم دهانم را باز نکنم. بهاره نگاه تأسف‌باری به او کرد و گفت: این بار کاری می‌کنم که فکر آسیب زدن و اخاذی کردن از هیچ کسی را هم نتوانی بکنی. در همان لحظه پویا سردی فلزی را روی دستانش احساس کرد. وقتی دستبند پلیس به دستان او و هم‌دستش خورد، داد زد من بی‌گناهم، اشتباه گرفته‌اید. با بازداشت پویا و دستور ویژه قاضی پرونده، فیلم از گوشی و کامپیوتر پویا کشف شد و او دیگر راهی جز بازگویی حقیقت نداشت و به کلیه اعمالش اعتراف کرد.

بهاره شرمسار از نگفتن به موقع واقعیت‌ها به همسرش، به همراه خانواده به منزل بازگشت و تحت درمان روان‌پزشک قرار گرفت و پویا تحت‌الحفظ مأموران روانه زندان شد و بعد از حدود یک سال رسیدگی به پرونده در دادگاه و تأیید حکم در دیوان عالی کشور، موعد اجرای حکم فرا رسید و پویا به دار مجازات آویخته شد تا درس عبرتی باشد برای کسانی که فکر آسیب زدن به دیگران را دارند.



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی



- لطفاً برای اشتراک ماهنامه‌ی دادرسی، نکات زیر را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کدپستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره‌ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه‌ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله‌ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه‌ی دادرسی و یا به شماره تلفن: ۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۸ ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
تلفن: ۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
 - ۴- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۴۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۲۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها با پست عادی ۴۷۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۳۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی برای تهران، با پست عادی ۳۸۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۶۴۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها، با پست عادی ۳۹۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۶۵۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۷- مجلات صحافی شده‌ی دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
 - ۸- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله دادرسی به شماره تلفن ۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۷ اعلام نمایید.
 - ۹- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته‌ی حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه‌ی قضاییه و وکلای می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف بهره‌مند شوند.

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست: <input type="checkbox"/> اشتراک مجله، <input type="checkbox"/> آرشیو الکترونیکی	نشانی کامل جهت ارسال نشریه:	شش نسخه از شماره
کد پستی:	صندوق پستی:	تلفن:
پست الکترونیکی:		

فرم اشتراک